



فرهنگ اصطلاحات سخن آرائی

علی اصغر مرادی

گروه مطالعات اسلامی
دائرة المعارف انسان شناسی

Dictionary of Eloquence Expressions



انتشارات جامعه پژوهشگران

شابک: ۹۴۹-۹۲۴۹۵-۲-۴
ISBN: 964-92495-2-4

تربہنگ اصیل لطافت سخن آرائی

Dih
17
20
2011

۸	۲۵
۳۱	۱۷



اسکن شد

۱- اِئْتِلَاف (بدیع)

در لغت، اجتماع و اتفاق است و در بدیع، آن است که سخنور در سخن خود، میان چیزی با آنچه که با آن تناسب دارد، جمع نماید مشروط بر اینکه متضاد هم نباشند. خواه تناسب، بین لفظ با معنی، یا لفظ با لفظ و یا معنی با معنی حاصل شده باشد.

آورده شود، و لیکن لفظی انتخاب می‌گردد که با پاره دیگر کلام نیز تناسب داشته باشد. این روش در بدیع، به ائتلاف اللفظ مع اللفظ شهرت یافته است مانند بیت زیر از بُحتری:

كَالْقَسِيِّ الْمُعْطَفَاتِ بِلِ الْأَسَدِ

— هَم مُبَرِّیَّةٌ بَلِ الْأَوْتَارِ^(۱)
که تشبیه ابل (شتر) به قسی (کمان) از جهت کنایه از لاغری،

صحیح است و همین طور می‌توانست در قالب الفاظی نظیر عراجین، و أهله و اطناب بیاورد.

۲- اِئْتِلَافُ اللَّفْظِ مَعَ اللَّفْظِ

(بدیع)

کلام دارای معنایی است که می‌تواند در قالب الفاظ متعددی

۱ - آن شتر همانند کمان مایل، بلکه تیرها بلکه تارهای ساز باریک است.

و لیکن از بین آنها تشبیه به اَسْهُم (تیرها) و اوتار (تارها) را انتخاب کرد به لحاظ تناسبی که بین آنها و قسی بود.

مقابل کسانی است که ادعای الهیت برای مسیح کرده‌اند. پس مناسب آن بود تا تعبیر به خاک آورده شود که از آب پستر است. چنانچه ادعای آنان پست و سخیف است. گرچه در آیات بسیاری خداوند متعال از طین خبر داده است که مجموعه‌ای از خاک و آب است.

۳- اِتِّبَلَّافُ اللَّفْظِ مَعَ الْمَعْنَى (بدیع)

این اصطلاح در صورتی است که الفاظ کلام، با معنای مقصود، مناسب باشد. به گونه‌ای که معنای متین در قالب لفظ شریف، و برعکس معنای سخیف در قالب الفاظ رکیک و سبک، آورده شود.

مانند آیه شریفه:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ﴾^(۱)

زیرا از آنجایی که این آیه در

۴- اِتِّبَلَّافُ الْمَعْنَى مَعَ الْمَعْنَى (بدیع)

سخن، مشتمل بر معنایی باشد که با آن دو مطلب ذکر شده است. یکی سازگار و دیگری ناسازگار. و لیکن سخنور، آن را به مطلب سازگار قرین سازد. نظیر بیت زیر از مثنوی:

فَالْعَرَبُ مِنْهُ مَعَ الْكَدَرِيِّ طَائِرَةٌ
وَالرُّومُ طَائِرَةٌ مِنْهُ مَعَ الْحَجَلِ^(۱)
زیرا، شاعر، کدوری را که
نوعی از قطا (پرنده) است با عرب
که بلادش خشک است مقارن
کرده است. و همین طور است
تقارن بین حجل (پرنده کوهی) با
روم که سرزمین کوهستانی است.

می‌توان به آیه شریفه ﴿الْحَمْدُ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۳) نمونه
آورد که اکثر مطلع قرآن کریم از
این باب است. و گونه پنهان آن،
مانند آیه شریفه ﴿الْم ذَلِكِ
الْكِتَابِ﴾^(۴) و نظیر آن که
مرکب از حروف مفرد و مرکبه
است.

۵- اِبْتِدَاء (بدیع)

به کلمه اول (رکن) از مصراع
دوم در شعر را گویند، که نقطه
مقابل عَجْز است.
برای نمونه سخن شناس در
بیت زیر از حافظ:

۶- اِبْدَاع (بدیع)

به سخنی یا شعری گویند که به
چند آرایه بدیعی آراسته شده
باشد. در واقع ابداع، وصف شاعر
یا سخنور است. برای نمونه:

چو بشتوی سخن اهل دل، مگو که خطاست.

سخن شناس نه ای دیسرا خطا پنهان است.^(۲)

و آن بر دو گونه است: ابتدا
آشکار و پنهان و در گونه آشکار

۱ - دکتر احمد مطلوب - معجم
مصطلحات البلاغية ج ۱ ص ۲۴ نشر مجمع
العلمی العراقي.

۲ - دیوان حافظ، غزل ۳۳.

۳ - فاتحة الكتاب، آیه ۱.

۴ - بقره، آیه ۱.

ندانم از سر و پایت کدام خوب‌تر است
چه جای فرق که زیبا ز فرق تا قدمی^(۱)
به گونه‌ای که از آرایه‌هایی
نظیر تجاهل العارف در ندانم، و
مراعات النظیر در سرو پایت و
تجنیس تام در فرق که زیبا ز
فرق، استفاده شده است.

سخن گفتن است^(۳).
و در بدیع، آن است که شاعر
یا نویسنده، در شعر یا سخن خود
از کلماتی استفاده کند که دارای
دو معنای ناساز (مدح و ذم) باشد.
مانند تردید بین مدح و ذم در بیت
زیر:

خانه‌هایشان بلند و همت پست
یا رب! این هر دو را برابر کن
که مراد ایشان از برابری، مبهم
است و یا مانند قول نبی ﷺ
درباره سیریح بن الحضرمی از
صحابه:

«ذَاكَ رَجُلٌ لَا يَتَوَسَّدُ
الْقُرْآنَ»^(۴) به گونه‌ای که محتمل

۷- إِبْدَال (بدیع)

در لغت به معنای تغییر است،
و در بدیع به جایگزینی برخی از
حروف مجایی جای حروف
دیگر، گویند. چنانکه در قول
خداوند متعال ﴿فَجَاسُوا
خِلَالَ الدِّيَارِ﴾^(۲) مراد، فحاسوا
است که حرف جیم مقام حاء
نشسته است.

۱ - سعدی به نقل از کتاب نگاهی تازه به
بدیع ص ۱۳۹ اثر دکتر سیروس شمیسا.
۲ - اسراء، آیه ۵.

۳ - فرهنگ عمید - ابن‌هام.

۴ - به نقل از معجم مصطلحات البلاغة
دکتر احمد مطلوب ج ۱ ص ۴۰، معنای
حدیث: ایشان مردی است که قرآن را بالش
خود قرار نمی‌دهد.

۸- إِنْهَام (بدیع)

در لغت به معنای پوشیده

است مدح باشد. اِی لَا یَنَامُ اللَّیْلَ
 حَتّٰی یَتَوَسَّدَ الْقُرْآنَ مَعَهُ. و
 محتمل است ذمّ باشد. اِی اَنَّهُ یَنَامُ
 وَ لَا یَتَوَسَّدُهُ مَعَهُ اِی لَا یَحْفِظُهُ.

۱۰- اِتِّفَاق (بدیع)

ر. ک. اِطْرَاد (۹۱)

۹- اِتِّسَاع (بدیع)

در لغت، توسعه دادن است. و
 در علم بدیع آن است که سخنور
 در نثر و یا نظم خویش، از لفظی
 استفاده کند که بر حسب
 احتمالات معانی، بیش از یک
 معنی، تأویل رود.

۱۱- اِجَازَه (بدیع)

آن است که شاعر، در شعر
 خود از مصراع شاعر دیگری
 استفاده کند با اندکی تغییر به
 گونه‌ای که هرگاه حرف بعد از
 رَوی مضموم بوده باشد، آن را
 مکسور و یا مفتوح کند و حرف
 رَوی نیز مقید شود.

نظیر آیه شریفه ﴿وَ الشَّفْعَ وَ
 الْوَتْرَ﴾^(۱) که ارباب تفسیر، ۲۳
 تأویل در آن احتمال داده‌اند. از
 قبیل زوج و فرد در عدد، شفع از
 صفات خلق است چون تبدیل به
 اصداد می‌شود همانند عجز و
 قدرت. و لیکن وتر از صفات

مانند اجازة قسیم بر قسیم در
 قول ابی العتاهیه: بَرَدَ الْمَاءُ وَ طَابَا

۱۴- أَحْوَالِ مُتَعَلِّقَاتِ فِعْلٍ (معانی)
 که در اجازه به حَبِّدَا الْمَاءُ شَرَابًا،
 مبدل شده است.

به حالاتی گویند که به منظور
 کوتاهی سخن و مانند آن بر
 متعلقات فعل عارض می‌شود. از
 قبیل حذف، ذکر، تقدیم و مانند
 آن. نظیر حذف مفعول در بیت
 زیر از ناصر خسرو قبادیانی:

بیاموز، اگر پارسا بود خواهی
 مکن دیو را جان خویش آشیانه
 در پاره اول بیت، مفعول
 بیاموز (دانش) حذف شده است.

۱۵- أَحْوَالِ مُسْنَدٍ (معانی)
 به حالات گزاره (مسند) در
 جمله خبریه گویند از قبیل ذکر،
 حذف، تعریف و امثال آن.
 چنانکه در بیت زیر از انوری^(۱)،

۱۲- اِحْتِجَاج (بدیع)
 ر.ک. مذهب کلامی (۵۶۷)

۱۳- اِحْتِرَاس (معانی)
 از گونه اطناب است که
 بموجب آن پاره‌ای از سخن، به
 منظور جلوگیری از فهم خلاف
 مقصود سخنور، آورده می‌شود.
 چنانکه در قول خداوند متعال:
 ﴿...أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ
 أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ به همین
 منظور آمده است تا اثبات شود
 که تواضع و فروتنی در برابر
 مؤمنین نه از راه ضعف است.

گزاره به انگیزه جا افتادن در ذهن
شنونده، ذکر شده است:

شبت همیشه، ز اقبال، روز
روشن باد!

۱۷- اِخْتِرَال (بدیع)

نوعی حذف است. از قبیل
حذف اسم، مضاف، مضاف الیه،
صفت و مانند آن. نظیر حذف
صفت در قوله تعالی: ﴿... یأْخُذُ
کُلَّ سَفِینَةٍ﴾^(۲) که در تقدیر:
کُلَّ سَفِینَةٍ ضَالِحَةٍ بوده است.

که روز روشن اقبال تو
شب اعدا است

۱۶- احوال مسند الیه (معانی)

هنگارهای مختلف نهاد
(مسند الیه) را گویند. مانند حذف
نهاد به قرینه داخلی یا خارجی و
امثال آن. نظیر این بیت از ناصر
خسرو^(۱):

این جهان بی وفا را برگزید و
بدگزید

۱۸- اِخْتِلَاص (بدیع)

ر.ک. اغارة (۹۷)

لاجرم بردست خویش اربدگزید
او خودگزید

۱۹- اِخْلَال (معانی)

به افزودن چیزی در سخن و یا

که در این بیت، نهاد (نادان
دنیا گزین) باشد حذف گردیده

پارسی ج ۲ ص ۱۵۴ از دکتر میر جلال الدین
کرازلی.

۱ - همان مأخذ ص ۸۲.

۲ - سوره کهف، آیه ۷۹.

حذف پاره‌ای از سخن گویند. به گونه‌ای که کلام وابسته به آن باشد. مانند قول حارث بن حلزه: **وَ الْعَيْشُ خَيْرٌ فِي ظِلَالِ النُّوْكِ مِمَّنْ عَاشَ كِدًّا**^(۱) مراد سحنور این بوده است: **وَ الْعَيْشُ خَيْرٌ فِي ظِلَالِ النُّوْكِ مِنَ الْعَيْشِ بِكَدٍ فِي ظِلَالِ الْعَقْلِ**. که چنین حذفی باعث اخلال در فهم مقصود می‌شود.

۲۳- أَدَاتُ قَصْرٍ (معانی)

در باب حصر از ابزارهای همچون ما و الا، انما، تقدیم ما حَقُّهُ التَّأخِيرُ، عطف، میانه قرار گرفتن ضمیر فصل، تعریف مسند و مسند الیه به لام جنس و مانند آن استفاده می‌گردد. برای نمونه بیت زیر از حافظ (روشن نفی و استثناء)

۲۰- إِخْلَالٌ فِي إِتْقَانٍ

(معانی)

ر.ک. تعقید معنوی (۲۱۹)

۲۱- إِخْلَالٌ فِي نَظْمٍ (معانی)

ر.ک. تعقید لفظی (۲۱۸)

۲۲- أَدَاتُ تَشْبِيهِ (معانی)

ابزاری که در باب تشبیه بکار

۱ - به نقل از معجم مصطلحات البلاغیه دکتر احمد مطلوب ج ۱ ص ۸۲.

بجز ابروی تو محراب دل حافظ
نیست
دلم از پرده بشد؛ حافظ خوش لهجه
کجاست؟
طاعت غیرتو، در مذهب
تا به قول و غزلش، ساز و نوایی
ما، نتوان کرد!
بکنیم

۲۴ - أدواتِ استِفهام (معانی)

ابزارای که بمنظور آگاهی گوینده
از آنچه که از آن بی خبر است.
بکار می روند.

در زبان فارسی از واژه هایی چون
چه، که، کدام، کی و مانند آن و
در زبان عربی از کلماتی همچون
أ، هَلْ، مَا، مَتَى، أَيْتَان، كَيْفَ، اَيْنَ،
أَتَى، كَمْ و أَيْ بهره مطلوب گرفته
می شود.

مانند بهره گیری سعدی شیرین
سخن در بیت زیر:

۲۵ - أدوات تَمَنِّي (معانی)

حروفی که بمنظور رساندن
آرزوی چیزی، مورد استفاده
قرار می گیرند. از قبیل لَيْتَ، هَلْ،
لَوْ و لَعَلَّ در زبان عربی و
واژه هایی همچون ای کاش،
کاشکی، شاید و مانند آن در زبان
فارسی. مانند قوله تعالی: ﴿فَلَوْ
أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۱).

۲۶ - أَدَوَاتِ تَوَكِيدِ خَبَرٍ

(معانی)

عبارتند از حروفی که جهت تقویت و تأکید گزاره و جمله خبریه بکار می‌روند. نظیر اِنَّ، اَنْ، لام ابتداء، حروف تنبيه، قسم، دو نون تأکید، حروف زائده در باب تفعّل و إستفعال، تکرار، قد، اما شرطیه، اِنَّمَا، جمله اسمیه، ضمیر فصل، تقدیم فاعل معنوی و مانند آن.

چنانکه در آیه شریفه ﴿...اِنَّ النَّفْسَ لَا مَارَةَ بِالسُّوءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^(۱) بر حسب اهمیت سخن، چند نوع تأکید بکار رفته است. و نیز در فارسی می‌توان از واژه‌های البته، حتماً، بی شک، بدون تردید و مانند آن بهره گرفت.

۲۷ - أَدَوَاتِ نِدَا (معانی)

در زبان عربی، هشت حرف به منظور ندا و خواندن بکار می‌روند که عبارتند از اُ، اَی، یا، آ، آی، اَیا، هَیا و وَاکه برخی از آنها، در زبان فارسی هم کاربرد دارند.

۲۸ - اِدْمَاج (معانی)

از آرایه‌های معنوی است. که بموجب آن سخن به گونه‌ای است که می‌توان از آن، دو معنای متناسب با هم، دریافت کرد.

برای مثال بیت زیر از جامی: خواهیم از دل بر کشم پیکان تو
لیک از دل بر نمی‌آید مرا پوشیده نیست که از مصرع

دوم بیت. می توان بدین صورت، نمی ترسم).
دو معنا دریافت:

۱ - می خواهم پیکانت را از
دل بدر کشم اما از دلم بیرون
نمی رود.

۲ - می خواهم پیکانت را از
دل بدر کشم اما دلم به این کار
خشنود نیست.

۳۱- اِزْدَاف (بدیع)

در لغت به دنبال هم آوردن
است. و در بدیع، آن است که
شاعر یا سخنور برای اثبات معنای
مقصود خود، از لفظ ویرۀ آن
معنا، استفاده نکند بلکه از لفظی
بهره گیرد که معنایش با معنای
مقصود مربوط است. مانند آیه
شریفه ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ
اِفْتَرٰی عَلٰی اللّٰهِ کَذِبًا اَوْ کَذَّبَ
بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ...﴾^(۱).

به گونه ای که خداوند متعال از
معنای ضعیف العقل عدول کرده
و به لَمَّا جَاءَهُ، تعبیر فرمود که به
معنای سفیه الرأی باشد تا آکد و
رساتر در معنا شود.

۲۹- اِزْتِفَاد (معانی)

ر.ک. حشو ملیح (۳۳۷)

۳۰- اِزْتِقَاء (بدیع)

آن است که سخنور، در بیان
معنای مقصود، از فرد یا چیز
پس‌تر به شخص یا چیز والا‌تر و
مهم‌تر، انتقال یابد. چنانکه بگوید:
لَا اُبَالِی بِالْوَزِیْرِ وَلَا بِالسُّلْطَانِ.
(من از وزیر و نه از شاه،

۱ - سوره عنکبوت، آیه ۶۸.

و از همین باب است بیت زیر
از امام راحل علیه السلام:

که پارهٔ دوم بیت مثلی است
که حکایت از دور از دسترس
بودن آرزوهای آرمانی است.

نیستی را برگزین ای دوست اندر
راه عشق
رنگ هستی هر که بر رخ دارد،
آدم‌زاده نیست^(۱)

باید توجه داشت که ساخت
ارسال مثل بدین صورت است:
دو جمله را به یکدیگر تشبیه کنند
بدون ذکر ادات تشبیه، و مشبه به
آن که همان ضرب‌المثل است.

که پارهٔ دوم بیت، مکمل معنای
مقصود در پارهٔ اول است.

۳۳- اِرْضاد (بدیع)

آرایهٔ معنوی، در لغت.
گماردن نگهبان در راه است و در
بدیع، واژه‌ها با معانی چنان
متناسب باشد که شنوندهٔ زیرک
بتواند از آغاز شعر، فرجام آن را
حدس بزند. همانند بیت زیر از

۳۲- اِرْسالِ مَثَل (بدیع)

آن است که شاعر یا سخنور،
در بیت و یا سخن خود، از مَثَل
بهره گیرد. همانند حافظ در بیت
زیر:

پای ما لنگ است و منزل بس
دراز^(۲)

دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

۱ - دیوان امام خمینی (قده).

۲ - در برخی از نسخ دیوان حافظ، منزل
چون بهشت دارد. غزل ۳۰۸ به تصحیح بهاء
الدین خرمشاهی.

حافظ:

از ننگ چه گوئی؟ که مرا نام ز
نگ است

همچو پروانه بسوزم بر شمعش
همه عمر

وز نام چه پرسى؟ که مرا ننگ
ز نام است^(۱)

محو چون مى زده در روی
نکـویش باشم^(۳)

و از این باب است، آیه شریفه
﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ
طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ
الْغُرُوبِ﴾^(۲) بد گونه‌ای که
شنونده با آگاهی بر قبل طلوع
الشمس، می‌تواند فرجام آن را
(قبل الغروب) حدس بزند.

در پاره اول بیت، میم در بسوزم
مشبه، پروانه مشبه به، سوختن
وجه شبه، همچو ادات تشبیه
استعمال شده است.

۳۵- آرکانِ جناس (بدیع)

به دو لفظ متجانس، در جناس
گویند مانند خویش در نثر زیر از
رشید و طواط:

برادر که در بند خویش است

۳۴- آرکانِ تشبیه (معانی)

در تشبیه، وجود چهار چیز
ضروری است که عبارتند از
مُشَبَّه، مشبه به، وَجْه شبه و اَرَادَ -
تشبیه، برای نمونه بیت زیر از امام
راحـل رحمته:

۱ - همان مأخذ.

۲ - ق، آیه ۳۹.

۳ - دیوان امام خمینی.

نه برادر نه خویش است^(۱).
و پنج هجایی مستفعلاتن -- ن --
، متفاعلن ن ن -- ن --.

۳۶- اُرکان عَرُوض (بدیع)

در عروض همانند صرف
عربی، برای کلمات قوالبی وضع
نموده‌اند که بنای آن بر ف ع ل
است. و آن را در هجای بلند به
صورت (-) و در هجای کوتاه به
این تصویر (ن) نشان می‌دهند.

مشهورترین ارکان عروض
فارسی بیست (۲۰) رکن است:

یک هجایی (فَعْ) - دو هجایی
(فعل ن - -) - سه هجایی
فَعْلَن ن - -، فاعِلَن - ن -، فعولَن
- -، مفعولَن - - - -، مفعول - ن
چهار هجایی فاعلاتن - ن - -،
فاعلات - ن - ن - فاعلاتن ن - -،
فاعلات ن - ن -، مستفعِلَن - - -،
مستفعل - - - ن -، مفتعلَن - ن -

۳۷- اَزْدَوَاج (بدیع)

آن است که دو کلمه که با هم،
سَجْع مَطَرَف یا متوازی
می‌سازند. در وسط کلام، در کنار
یا نزدیک به یکدیگر، آورده
شوند. برای نمونه بیت زیر از
حافظ

اگر رفیق شفیقی، درست پیمان
باش
حریف خانه و گرمابه و گلستان
باش^(۲)

۱ - به نقل از صناعات ادبی استاد جلال
الدین همایی ص ۴۹.
۲ - دیوان حافظ غزل ۲۷۲ به تصحیح
بهاء الدین خرمشاهی.

در بدیع، سخنور، به منظور
افزایش حُسن و لطف سخن، از
واژه‌های استثناء چون مگر، بجز،
بغیر و... بهره می‌گیرد. برای مثال
بیت زیر از امام راحل ره:
سر حُکم باز کن و ساغر لبریزم ده
که بجز تو سر پیمانه و پیمانش
نیست^(۲)

۴۰- اِسْتِخْبَار (معانی)

ر.ک. استفهام (۷۰)

۴۱- اِسْتِخْدَام (بدیع)

در لغت، خدمت خواستن
است^(۳). و در بدیع، دارای دو

۳۸- اِسْتِثْنَاء (بدیع)

آرایه معنوی و عبارت از این
است که سخنور، سخن خود را به
گونه‌ای ابراز کند که ممدوح او،
دو بار مورد ستایش قرار گیرد که
یکی از آنها مصرّح و دیگری به
اشاره باشد.

برای مثال این بیت از رشید
وطواط^(۱):

تیغ تو آن کند به جان عدو
که کند جود تو به کان گهر
شاعر، علاوه بر شجاعت
ممدوح، سخاوت وی را نیز
ستایش کرده است.

۳۹- اِسْتِثْنَاء (بدیع)

در لغت، خارج کردن اسب و

۱ - به نقل از کتاب زیبا شناسی ج ۳ ص
۱۴۸ اثر دکتر جلال الدین کزازی.
۲ - دیوان امام خمینی.
۳ - فرهنگ عمید.

گونه است:

فَلْيُصْمَهُ^(۱) که خداوند متعال

از الشَّهر، هلال ماه و از ضمیر آن

در فلیصمه، ایام رمضان را اراده

فرموده است.

و نیز می‌توان از سعدی شیرین

سخن در بیت زیر، بهره‌مند شد:

امید هست که روی ملال در نکند

از این سخن که گلستان نه جای دل‌نگی است

علی‌الخصوص که دیباجه‌ه‌بایوش

به نام سعد ابوبکر سعد بن رنگی است^(۲)

به گونه‌ای که ملاحظه

می‌شود، گلستان در بیت اول به

معنای گلزار است، اما آوردن

دیباجه و ارجاع کردن آن با

ضمیر به گلستان، کتاب گلستان

اراده کرده است.

الف - سخنور از اسم یا فعلی

استفاده نماید که دارای دو معنا

باشد و در هر کدام آن، با اسم یا

فعل دیگری از کلام ترکیب شود.

نظیر این بیت از سعدی:

شنیدم که جشنی ملوکانه ساخت

چو چنگ اندر آن بزم خلقی

نخواست

بر اهل فن پوشیده نیست که فعل

نواختن دو معنا دارد. ساز زدن و

نوازش کردن که با چنگ و خلق

ترکیب شده‌اند.

ب - شاعر یا سخنور، لفظ

مشترکی را در سخن خویش

بیاورد و با آوردن ضمیر یا اسم

اشاره، معنای دیگر آن را قصد

نماید. برای مثال آیه شریفه

﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ

۱ - سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۲ - به نقل از کتاب نگاهی تازه به بدیع،

اثر دکتر سیروس شمیسا ص ۱۰۴.

۴۲- اِسْتَدْرَاج (بیان)

در لغت، اندک اندک و بتدریج خواستن است^(۱). و در بدیع، رساندن معنای مقصود و غرض اصلی به مخاطب است بدون توجه ایشان. برای نمونه است کلام خداوند متعال در آیه‌های شریفه ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ... يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ...﴾^(۲) به گونه‌ای که حضرت ابراهیم علیه السلام لغو بودن بت پرستی و ترغیب به یکتا پرستی را بتدریج به پدر خویش القاء می‌کند. در حالی که پدر یا عموی ایشان، انتظار حقیقتی را نداشت.

دریافت چیزی کردن است^(۳). و در بدیع، آن است که شاعر، شعر خویش را به گونه‌ای آغاز کند که شنونده از آن گمان هجو و نکوهش ببرد و بعد ادراک شود که مدح و ستایش است. و از این روی آن را صنعت - زشت و زیبا - نیز، نامیده‌اند. برای نمونه بیت زیر است از امام راحل رحمته الله:

راز دل را نتوان پیش کسی باز نمود
جز بر دوست که خود حاضر و پنهانش نیست^(۴)

۴۴- اِسْتِدْعَاء (بدیع)

در لغت، درخواست کردن، خواهش است^(۵). و در بدیع، آن است که شاعر، از قافیه‌ای استفاده

۴۳- اِسْتِدْرَاك (بدیع)

در لغت، درک کردن و طلب

۱ - فرهنگ عمید.

۲ - سوره مریم، آیه ۴۱ - ۴۵.

۳ - فرهنگ عمید.

۴ - دیوان امام خمینی.

۵ - فرهنگ عمید.

کند که جز قافیه بودن، فایده دیگری نداشته باشد. برای مثال بیت زیر از ابی عدی قرشی و وَفَّيْتُ الْعُتُوفَ مِنْ وَارِثٍ وَ لِي وَ أَبْنَاكَ صَالِحاً رَبُّ هُوْدٍ^(۱) به گونه‌ای که نسبت شاعر، الله تعالی را به رب هود بهتر از نسبت او به رب نوح نیست و لیکن قافیه بمنظور سجع آمده است نه جهت افاده معنا.

۴۵- اِسْتِشْهَاد (بدیع)

ر.ک. تذیل (۱۷۰)

آن، سخنور، در ضمن سخن از هدف اصلی خویش خارج شود و به مضمون دیگر پردازد و سپس به موضوع اول برگردد و آن را باتمام رساند.

برای مثال است، بیت‌های زیر از ابن یمین:

هر که را در جهان همی بینی
گر گدایی و گر شهنشاهی است
طالب لقمه‌ای است؛ وز پی آن
در تک چاه یا سرِ جاهی است
مقصد خلق جمله یک چیز است
لیک هر یک فتاده در راهی است

۴۶- اِسْتِطْرَاد (بدیع)

در لغت، از پی هم آمدن سخن یا کار است. و در بدیع، آرایه معنوی است که بموجب

۱ - به نقل از معجم مصطلحات البلاغة
دکتر احمد مطلوب ج ۱ ص ۱۲۷.

شاه را برگدا چه ناز رسد؟

چون گدا، شاه نیز نان خواهی

است^(۱)

۴۸- اِسْتِعَارَه (بیان)

در لغت، به عاریت خواستن

است و در بدیع، بکار بردن واژه

است در معنای دومی به علاقه

مشابهت و وجود قرینه. چنانکه

لفظ سرو که استعاره از قد بلند

است. برای مثال بیت زیر از

حافظ:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس

شد

دل رمیده ما را انیس و مونس

شد^(۳)

و نیز از اشعار عرب می‌توان به این

بیت از سمّال، اشاره کرد:

وَإِنَّا أَنَا لَا نَرَى الْقَتْلَ سُبَّةً

إِذَا مَا رَأَتْهُ عَامِرٌ وَسُلُوءٌ

يُقَرِّبُ حُبَّ الْمَوْتِ آجَالَنَا لَنَا

و تُكْرِهُهُ آجَالُهُمْ فَتَطُولُ^(۲)

به گونه‌ای که ملاحظه می‌شود

شاعر، در آغاز در صدد بیان فخر

قبیله خویش بود و سپس از آنجا

به هجو و نکوهش دو قبیله عامر

و سلول مندل شد. و آنگاه به

موضوع اصلی، بازگشت.

۱ - به نقل از کتاب زیبا شناسی ج ۳ ص

۱۵۴ اثر دکتر جلال الدین کزازی.

۲ - به نقل از کتاب معجم مصطلحات

البلاغیه اثر دکتر احمد مطلوب ج ۱ ص

۱۳۰.

۳ - دیوان حافظ غزل ۱۶۸ به تصحیح

۴۷- اِسْتِظْهَار (معانی)

ر.ک. ایغال (۱۲۸)

به گونه‌ای که شاعر، ستاره را از

دلدار زیبا روی استعاره آورده
است.

و نیز می‌توان از این بیتِ امام
راحل رحمه‌الله بهره بُرد:

سوختم در چاه صبر، از بهر آن
شمع چگل

شاه ترکان فارغ است از حال ما،
کورستمی

از درس و بحث مدرسه‌ام
حاصلی نشد

کی می‌توان رسید به دریا
از این سراب؟^(۱)

بر اهل سخن پوشیده نیست که
رستم در این مقام در معنای
پهلوان بکار رفته است، نه آن
رستم دستان سیستانی.

۵۰- اِسْتِعَارَةٌ بِالْكِنَايَةِ (بیان)

نقطهٔ مقابل استعاره مصرّحه
است به گونه‌ای که از ارکان
تشبیه، فقط مشبه (مستعار له) ذکر
می‌گردد و از این روی که مستعار
منه در کلام نیست، تشبیه هم
آشکار نیست. و این نوعی خلاف

۴۹- اِسْتِعَارَةٌ أَصْلِيَّةٌ (بیان)

گونه‌ای از استعاره است که
واژهٔ مستعار آن، اسم جنس باشد.
خواه به طور حقیقی و یا تأویلی.
همانند واژه سنبل که استعاره از
گیسو است. برای مثال می‌توان به
بیت زیر از حافظ اشاره کرد:

خرمشاهی.

۱ - دیوان امام خمینی.

اصل در استعاره بشمار می آید.

چنانکه عربها می گویند:

أَنْشَبَتِ الْمَنْيَّةُ أَظْفَارَهَا - مرگ
چنگال خود را گشود - زیرا مرگ
چنگال ندارد جز اینکه آن را به
حیوان درنده تشبیه کرده باشند. و
چنگال هم از لوازم آن حیوان
است.

و نیز می توان بیت زیر از
مسعود سعد سلمان را برای نمونه
شاهد آورد:

در بارگاه ملک، میان بست و
ایستاد
بر طاعت تو، دولت پدرام رام تو

دولت استعاره کنایی از انسان
چاکر است. (مستعار منه
محدوف)

۵۱ - اِسْتِعَارَه تَبْعِيَّة (بیان)

نقطه مقابل استعاره اصلیه
است. به گونه ای که لفظ مستعار
آن، اسم جنس نباشد بلکه ساختار
فعلی و مشتقات آن داشته باشد.
برای مثال است بیت زیر از
حافظ:

می شکفتم ز طرب، ز آنکه چو
گل بربل جوی
بر سرم سایه آن سرو سهی بالا
بود^(۱)

شکفتن استعاره تبعیه از چهره
شاداب کردن است.

۱ - دیوان حافظ غزل ۲۰۴ به تصحیح
بهاء الدین خرمشاهی.

۵۲- استعاره تَحْقِیقِیَه (بیان)

بر خلاف استعاره تَخْییلیه، وجه شبه (جامع) در دو طرف استعاره باشد. مانند تشبیه کردن لب به گل در سرخی، که جامع (سرخی) هم در لب است و هم در گل.

۵۳- استعاره تَخْیِلیّه (بیان)

گونه‌ای است از استعاره که جامع (وجه شبه) در یکی از دو طرف آن باشد. چنانکه چنگال در استعاره مرگ به حیوان درنده، و یا مانند تشبیه چشم به نرگس (در خماری) در بیت زیر از حافظ:

۵۴- استعاره تَقْرِیْحِیَه (بیان)

استعاره‌ای است که بنیان آن بر مستعار مبدع باشد و همو در سخن ذکر شود، گرچه مقصود از آن، مستعار به است. مانند استعار گل از رخسار و استعاره سنبلی از گیسوی در این بیت از حافظ:

بُتّی دارم که گیرد گُل ز سنبَل
سایه آن دارد بهار خارخُش خطّی به خون
ارغوان دارد^(۲)

۵۵- استعاره تَمثِلیّه (بیان)

نرگس کرشمه می‌برد از حد، برون خرام

ای من فدای شیوه چشم سیاه تو^(۱)

۱- همان مأخذ غزل ۴۱۰.

۲- دیوان حافظ غزل ۱۲۰.

گونه‌ای از استعاره که مستعار،
در آن مرکب و جمله است نه
واژه. برای مثال بیت زیر از
حافظ:

شب تاریک و بیم موج و گردابی
چنین هایل
کجا دانند حال ما سبکباران
ساحلها^(۱)

بر سخن سنج تیز هوش پوشیده
نیست که مصراع اول بیت،
استعاره تمثیلی است به گونه‌ای که
حافظ حال پریشان خود را به
کسی تشبیه کرده است که در شبی
تاریک، در گردابی مخوف بی
پناه افتاده باشد. و این جمله است
نه واژه.

۵۶- اِسْتِعَارَه تَمْلِیْحِیَّه (بیان)
ر.ک. استعاره تهکمیّه (۵۷)

۵۷- استعاره تَهْکُمِیَّه (بیان)
از گونه‌های استعاره مصرحه
است و هدف از آن، آوردن
هجو و قبیح در قالب صورت
نیکو و الفاظ خوش است. تا به
سخره آید.

چنانکه بُردلی را شیر بخوانیم.
و به همین اشارت دارد این بیت از
حافظ:

ناصرم گفت: بجز غم چه هنر
دارد عشق؟
گفتم: ای خواجه عاقل، هنری
بـهـتر از این! ^(۲)

۱ - همان مأخذ، غزل ۱.

۲ - همان مأخذ، غزل شماره ۴۰۵.

۵۸- اِستِعَارَةُ خَارِجِيَّة (بیان)

افگند^(۱)

به استعاره‌ای اطلاق می‌گردد که جامع (وجه شبه) در مفهوم مستعار له و مستعار منه داخل نباشد. چنانکه شجاعت در مثال رَأَيْتُ أَسَدًا يَرْمِي در مفهوم اسد و یا شجاع داخل نیست.

۶۰- اِستِعَارَةُ دَاخِلِيَّة (بیان)

بر خلاف استعاره خارجی، جامع در مفهوم طرفین استعاره، داخل است.

مانند این کلام گهربار از پیامبر اکرم ﷺ: خَيْرُ النَّاسِ رَجُلٌ مُمْسِكٌ بِعِنَانٍ فَرَسِهِ كُلَّمَا سَمِعَ هَيْعَةَ طَائِرٍ^(۲).

جامع (پیمودن با سرعت) در عَدُو و طیران داخل است.

۵۹- اِستِعَارَةُ خَاصِيَّة (غریب)

(بیان)

نقطه مقابل استعاره عام است که بموجب آن، انتقال از مستعار له به مستعار منه و رسیدن به جامع، به آسانی انجام نمی‌پذیرد و نیازمند به فکر دقیق است.

برای مثال بیت زیر از خاقانی:

نای است بسته حلق و گرفته

دهان، چَرا

کز سرفه، خون قتیله حمرا بر

۱ - به نقل از زیبا شناسی زبان فارسی، اثر دکتر جلال الدین کزازی ج ۱ ص ۱۱۳.
۲ - نهج الفصاحة، ص ۳۱۵، ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان ۱۳۵۷.

که بموجب آن، اجتماع طرفین
استعاره در شیء واحد ممتنع
است.

۶۱- استعاره عام (بیان)

نقطه مقابل استعاره خاص
است. به گونه‌ای که جامع در آن،
بآسانی فهمیده می‌شود.
چنانکه واژه نرگس در دیوان
حافظ که همواره جای چشم
بکار رفته است:

۶۳- استعاره مُجَرَّده (بیان)

آن است که مستعار منه با
یکی از مناسبات مستعار له،
آورده شود. چنانکه در قول
عربها - غَمَرَ الرِّدَاءُ إِذَا تَبَسَّمَ
ضاحكاً - سخنور، رداء را از عطا
(بخشش) استعاره گرفته است
بجامع حفظ آبروی صاحبش و
آن را با غمر (پوشانید) توصیف
کرد که با عطا ملایمت دارد نه با
رداء.

نرگس مست نوارش کن مردم
دارش
خون عاشق به قدح گر بخورد
نـوشش باد!

۶۲- استعاره عِنَادِيَّة (بیان)

از گونه‌های استعاره مصرحه و
نقطه مقابل استعاره وفاقیه است.

و چه خوش سروده است حافظ در بیت زیر:
و این بیت از حافظ نیز شاهد
مثال است:

سرو چمان من چرا میل چمن سَزَد کَر خاتَم لعلش زَنَم لاف
نمی‌کند سَلیمانی
همدم گل نمی‌شود یاد سمن چو اسم اعظم باشد چه باک از
نمی‌کند^(۱) اهرمن دارم

سرو چمان با مستعار له (معشوق
قد بلند) ملائم است.
خاتم لعل، استعاره مصرحه
مرشحه از دهان یار است که لاف
زدن از ملایمات دهان و اسم
اعظم و اهرمن از ملایمات
انگشتی است.

۶۴ - استعاره مُرَشَّحَه (بیان)

آن است که مستعار منه را
همراه با یکی از ملائمت خود او
ذکر کنند. چنانکه در قوله تعالی
﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا
الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِّحَتْ
تِجَارَتُهُمْ﴾^(۲) به گونه‌ای که ربیع
با اشتراء (خریدن) ملائم است.

۶۵ - استعاره مُطْلَقَه (بیان)

از گونه‌های استعاره مصرحه
است که بموجب آن یا همراه ذکر

۱ - دیوان حافظ، غزل ۱۹۲.

۲ - سوره بقره، آیه ۱۶.

مستعار منه، ملایمات مستعار نه و
مستعار منه نیز ذکر می گردد و یا
از هیچ یک از آن ملایمات،
یادی بمیان نمی آید.
برای مثال این بیت از مسعود
سعدی سلمان:

یا ز دیده ستاره می بارم
یا به دیده ستاره می شمرم^(۱)
ستاره اول، استعاره مطلقه از
دانه های گرد سرشک است. بدون
اینکه از ملایمات هیچ کدام،
یادی شود.

است. به گونه ای که اجتماع طرفین
استعاره در کسی یا چیزی ممکن
باشد. چنانکه در قوله تعالی: ﴿أَوْ
مَنْ كَانَ نَبِيًّا فَأَحْيَيْنَاهُ...﴾^(۲)
که در تفسیر چنین است - ای
ضالاً فهدیناه -.

بر اهل سخن روشن است که
احیاء و هدایت در یک مکان
قابل جمع می باشند.
در زبان فارسی نیز به همین
مضمون در محاورات استعمال
می شود - مُرده را اگر بیاورزی و
راه بنمایی زنده خواهد شد -
ره نمودگی، زندگی است. پس
زندگی، ره نمودگی می توانند و
یک امر جمع شوند.

۶۶ - استعاره مُکَنِّیه بها (بیان)

ر.ک. استعاره بالکنایه (۵۰)

۶۷ - استعاره وفاقیه (بیان)

نقطه مقابل استعاره عنادیه

۱ - به نفل از کتاب بیان، اثر دکتر
سیروس شمیسا ص ۱۴۹.
۲ - انعام، آیه ۱۲۲.

۶۸- اِسْتِعَانَتْ (بدیع)

سخنور، مطلبی را در سخن
بیاورد که نیازی به آن نیست جز
بمنظور تصحیح نظم، وزن و یا
جهت یادآوری به کلام مابعد.
چنانکه پس از فرجام سخن
بگویند أَفْهِمْتُ؟ (آیا فهمیدی)
و یا أَتَيْنَ أَنْتَ؟ (کجائی تو!)

۶۹- اِسْتِعْمَالُ الْعَامِ وَالْخَاصِّ

(بیان)

هرگاه نسبت دو چیز به
یکدیگر، عام و خاص باشد
آوردن عام در حالت نفی، رساتر
از استعمال آن در مقام اثبات
است. و در خاص برعکس است.
چنانکه در قوله تعالی ﴿مَثَلُهُمْ
كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا
ظَمًا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ
اللَّهُ بِنُورِهِمْ...﴾^(۱) خداوند

متعال از واژه ضوء به نور عدول
کرده است زیرا نور اعم از ضوء
است. و بر قاعده - إِذَا انْتَفَى الْعَامُ،
انْتَفَى الْخَاصُّ - می‌باشد.

۷۰- اِسْتِفْهَام (معانی)

در لغت، پرسیدن چیزی برای
آگاه شدن و فهمیدن است^(۲) و در
اصطلاح اطلاع یابی گوینده است
از آنچه که بی خبر است. که در
زبان فارسی، ابزارهایی چون: آیا،
چه، چرا، چند، کو، کدام، و کجا
دارد.
برای مثال بیت زیر از حافظ:

چه مستیست ندانم که رو به ما
آورد
که بود ساقی و این باده از کجا

۱ - سوره بقره، آیه ۱۷.

۲ - فرهنگ عمید، استفهام.

آورد (۱)

نَصَرَ اللَّهُ قَرِيبًا (۳).

پوشیده نیست که یاری
خداوند متعال، به کُندی صورت
می پذیرد.

۷۱- استفهام اثبات (معانی)

این استفهام بر جمله منفی
داخل می شود تا آن را به اثبات
رساند. چنانکه در آیه شریفه
﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ
وَإِسْعَةً﴾ (۲) برآستی زمین
خداوند متعال گسترده است.

۷۳- استفهام امر (معانی)

استفهامی که در مقام صدور
فرمان از سوی شخص عالی به کار
می رود. برای نمونه آیه شریفه:
﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ
ءَأَسْلَمْتُمْ...﴾ (۴) که به معنای
اَسْلِمُوا به صیغه امر است.

۷۲- استفهام استیطاء

(معانی)

هرگاه منظور گوینده در
سخن، وجود یافتن چیزی به گونه
تدریجی باشد، آن را در قالب
چنین استفهامی، ابراز می دارد.

برای مثال است آیه شریفه:

﴿...مَتَى نَصَرَ اللَّهُ الْإِنَّ

۷۴- استفهام انکار (معانی)

۱ - دیوان حافظ، غزل ۱۴۵ به تصحیح
خرمشاهی.

۲ - سوره انبیاء، آیه ۹۷.

۳ - سوره بقره، آیه ۲۱۴.

۴ - سوره آل عمران، آیه ۲۰.

این استفهام دارای دو گونه است. خود بتراشید و آن را پرستش کنید؟

الف - استفهام انکار ابطالی:

که بر بوقوع نپیوستن چیزی، اشارت دارد و بر اینکه خواهان وقوع آن، کاذب است. مانند قوله تعالی: ﴿أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا...﴾^(۱) هرگز چنین نیست که خداوند متعال شما را به فرزندان پسر برگزیده باشد و خود فرشتگان را دختران خویش قرار داده باشد؟

ب - استفهام انکار توییخی:

که خواهان واقع شدن چیزی در خارج است و دلالت بر نکوهش انجام دهنده آن چیز می‌کند. چنانکه در قوله تعالی: ﴿أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ﴾^(۲) آیا رواست که شما چیزی را به دست

۷۵ - استفهام تَسْوِیه (معانی)
ابزار این استفهام بر جمله داخل می‌شود به گونه‌ای که می‌توان، مصدر را جای آن، قرار داد برای نمونه این آیه شریفه: ﴿...سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۳) که می‌تواند چنین باشد... سواء علیهم إِنْذَارُكُمْ إِيَّاهُمْ... به جایگزینی مصدر مقام جمله.

۷۶ - استفهام تَقْرِیر (بیان)
وادر کردن مخاطب است بر اقرار به چیزی، چنانکه در آیه

۱ - سوره اسراء، آیه ۴۰.

۲ - سوره صافات، آیه ۹۵.

۳ - سوره بقره، آیه ۱۶.

شریفه: ﴿أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ
فِي تَضْلِيلٍ...﴾^(۱)

است^(۳). و در بدیع، آن است که
شاعر، از شاعری دیگر پیروی
نماید. به گونه‌ای که شعری، در
وزن و قافیه شعری، بگوید
چنانکه دکتر غلامعلی رعدی که
به استقبال غزل حافظ به مطلع زیر
ساخته است:

۷۷- استفهام تَهَكُّم (معانی)

این استفهام در جایی به کار
می‌رود که عمل کسی را بریش‌خند
گیرند و وی را بر اقرار به کاری
وادارند. چنانکه در قوله تعالی:
﴿أَصْلَوْا تَك تَأْمُرُ أَنْ تَتْرَكَ
مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا...﴾^(۲) - قوم به
ریش‌خند گفتند ای شعیب آیا این
نماز تو، تو را مأمور می‌کند که
(دعوی رسالت کرده) و ما را از
پرستش خدایان پدران ما منع
کنی! -

از دلبرم که رساند نوازش
قلمی
کجاست پیک صبا گر همی کند
کرمی...^(۴)
خوش است ناله نای و نوای زیر و
بمی
دمی خجسته و در خدمت
خجسته‌دمی
ز سبزه فرشی و از سرو،

۷۸- اِسْتِيقَال (بدیع)

در لغت، رو به چیزی آوردن

۱ - سوره فیل، آیات ۲ و ۳.

۲ - سوره هود، آیه ۸۷.

۳ - فرهنگ عمید - استقبال.

۴ - حافظ.

سایه‌بانی سبز دیوانسی را
 زمی صبحی و از ابر نوبهار بگش، یا بندکن، یا کار فرما، یا
 نمی...^(۱) بیرون رانش

به طوری که ملاحظه می‌شود.
 شاعر، هر آنچه را که می‌توان با
 دیو درون کرد، به تمامی بر
 شمرده است.

۷۹- اِسْتِقْصَاء (بدیع)

در لغت، به نهایت امری یا
 چیزی رسیدن است^(۲). و در
 بدیع، آرایه معنوی و گونه‌ای از
 تقسیم است. که بموجب آن،
 گوینده در تعریف کسی یا چیزی،
 همه خصوصیات و یا اقسام او را
 به دنبال هم یک به یک ذکر
 می‌کند.
 برای نمونه این بیت از خاقانی
 شروانی:

۸۰- اِسْتِهْلَال (بدیع)

در لغت، جستجوی ماه نو
 کردن است^(۳).
 و در بدیع، آن است که شاعر
 و یا نویسنده، از مطلبی شروع
 نماید که دلالت بر غرض کند.
 همانند شعر خنساء درباره‌

۱ - نقل از کتاب ادب و نگارش - دکتر
 احمد احمدی گیوی ص ۲۷۶.
 ۲ - فرهنگ عمید - استقصاء.
 ۳ - همان مأخذ - استهلال.

سلیمانی مکن دعوی! نخست آن

برادرش صخر:

همانند آیه‌ای که ذکر شد.

وَمَا بَلَغْتُ كَفِّ امْرِئٍ مُتَنَوِّلٍ

ب - پرسش از سبب مطلق

مِنَ الْمَجْدِ إِلَّا وَالَّذِي نِلْتُ أَطْوَلَ

باشد چنانکه در شعر زیر:

وَمَا بَلَغَ الْمَهْدُونَ لِلنَّاسِ مِدْحَةً

قَالَ لِي كَيْفَ أَنْتَ؟ قُلْتُ: عَلِيلٌ

وَأِنْ أَطْنَبُوا إِلَّا الَّذِي فِيكَ أَفْضَلُ^(۱)

سَهَرٌ دَائِمٌ وَحُزْنٌ طَوِيلٌ^(۴)

که در تقدیر چنین است [ما

بَالِكَ عَلِيلاً، او مَا سَبَبَ عِلَّتِكَ -

چیست مرض تو -].

۸۱- اِسْتِیْنَاف (بدیع)

در لغت، از سرگرفتن کار،

ج - هیچ کدام از دو گونه بالا

دوباره آغاز کردن امری است^(۲).

نباشد. مانند قوله تعالی ﴿قَالُوا

و در بدیع، پس از پایان سخن،

سَلَاماً قَالَ: سَلَامٌ﴾^(۵) که

کلامی آورده شود که جواب از

سؤال آن چنین بود [فماذا قال

برای سؤال مقدر (ناگفته) باشد.

ابراهیم علیّه السلام؟].

برای مثال در آیه شریفه: ﴿وَمَا

أُبْرِيئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ

بِالسُّوءِ﴾^(۳) پرسشی بدین گونه

[هَلِ النَّفْسُ امَّارَةٌ بِالسُّوءِ؟] پنهان

است.

و آن خود بر سه گونه است.

الف - سؤال از سبب خاص

۱ - نقل از کتاب معجم مصطلحات

البلاغية - دکتر احمد مطلوب ج ۱ ص ۱۹۶.

۲ - فرهنگ عمید، استیناف.

۳ - سوره یوسف، آیه ۵۳.

۴ - نقل از معجم مصطلحات البلاغية -

دکتر احمد مطلوب ج ۱ ص ۱۹۷.

۵ - سوره هود، آیه ۶۹.

۸۲- اُسْطُورَه (بدیع)

در لغت، افسانه، سخن پریشان و بیهوده است^(۱). و در اصطلاح به مجموعه‌ی همگونی از داستانهای کهن موروثی اطلاق می‌گردد که زمانی ریشه در اعتقاد گروهی از مردم داشت، به گونه‌ای که در ظاهر افسانه یا دروغی بیش نیست و لیکن در واقع، حقیقتی تاریخی است.

همانند داستانهای دیو و پری در کتابهای داستان کهن ایرانی.

۸۳- اُسْلُوبُ الْحَکِیم (بدیع)

در لغت، راه و روش است. و در بدیع، آن است که شنونده، سخن گوینده را عمداً و ارونه جلوه دهد به گونه‌ای که سخنی مربوط به آن، ابراز دارد و تهدید

ایشان را بر لطف حمل نماید. برای مثال این بیت از فرصت شیرازی:

گفتمش: باید بری نامم زیاد
گفت: آری! می‌برم نامت زیاد^(۲)
در مصراع دوم چنین به نظر می‌رسد که واژه زیاد، در معنای بسیار به کار برده شده است و با سخن گوینده در ارتباط است. و لیکن معنای وارونه آن، در نظر است: آری! نامت را از یاد خواهم برد.

جهت بهره بیشتر می‌توانید به این آیه شریفه از قرآن کریم رجوع نمایند. قوله تعالی
﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ...﴾^(۳).

۱ - فرهنگ عمید - اسطوره.

۲ - نقل از کتاب زیبا شناسی زبان پارسی - دکتر جلال الدین کزازی ج ۳ ص ۱۴۹.

۳ - سوره بقره، آیه ۲۱۵. پرشی که آنان از پیامبر ﷺ کردند از حقیقت (ما

نقطهٔ مقابل اسناد حقیقی است

که بر اسناد فعل به فاعل غیر
حقیقی یا اسناد صفت غیر
متعارف به موصوف و به ضرور
کلی اسناد هر مسندی به مسند الیه
غیر طبیعی و غیر متعارف اطلاق
می‌گردد. و چنین اسنادی همراه با
قرینه صارفه بر عدم ارادهٔ اسناد
حقیقی، بلا اشکال است. برای
نمونه بیت زیر از مسعود سعد
سلمان:

ای ابر که بگری و گه خندیدی
کس داندت چگونه‌ای و چندی؟
و نیز می‌توان این شعر را از
ملک الشعراء بهار، شاهد گرفت:
ما جگر گوشه ابریم و پسر
خوانده کوه

۸۴- اسناد حقیقی (معانی)

به طور کلی بر اسناد هر
مسندی، به مسند الیه حقیقی و
متعارف، اطلاق می‌گردد.
از قبیل اسناد فعل به فاعل
حقیقی و یا اسناد صفت متعارف
به موصوف. همانند اسناد فعل
رویاندن گیاه به خداوند متعال در
مثال آنَّبَتَ اللهُ الْبَقْلَ.

۸۵- اسناد خبری (معانی)

حکم کردن به اثبات چیزی
برای چیزی و یا نفی چیزی از
شیء دیگر است. مانند اثبات قیام
برای زید در مثال زَيْدٌ فَائِمٌ.

۸۶- اسناد مجازی (معانی)

بنفقون مالهم) بود و لیکن جوابی که گرفتند،
طرق و راههای انفاق مال بود.

۸۷- اشاره (بیان)

آن است که سخنور، با به کارگیری واژه‌های کم به معانی بسیاری اشارت نماید مانند قوله تعالی ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾ - و در آنجا (بهشت) هرچه نفوس را بر آن میل و شهوت است و چشمها را شوق و لذت، مهیا باشد. به گونه‌ای که اگر تمامی مخلوقات جمع شوند، نمی‌توانند آن اوصاف را بشمرند.

۸۸- اشباع (عروض)

در لغت، سیر کردن، پُر کردن است^(۱). و در اصطلاح عروض، حرکت دخیل و یا حرکت مابعد الف تأسیس را گویند. همانند

کسره یا در واژه شمایل و فتحه واو در واژه داوَر و ضمّه‌ها در واژه تساهل. و برای نمونه است این بیت

ای گشته مرا نرگس شوخت به
تغافل
زلف تو گرفته است ز سر رسم
تطاول

۸۹- اشتقاق (بدیع)

در لغت، شکافتن است. و در بدیع، آن است که شاعر یا سخنور واژه‌هایی به کار برد که از اصل مشتق شده باشند. مانند حکمت و حکیم و یا منازل و منزل. برای مثال این بیت از امام راحل رحمته الله:

گر سالک او منازلی سیر کند
خود مسلک نیستی بود منزل ما^(۱)

و یا مفروق است به گونه‌ای که
حرف اول و آخر او متحرک بود
و حرف وسط ساکن، چنانچه
رَأْس و فاصله نیز دو گونه است:

۹۰- اصول بیت (عروض)

بر اجزای بیت که ارکان، نیز از
آن مرکب است، اطلاق می‌گردد.
و منحصر در سه چیز است سبب،
وَتَد و فاصله.

فاصله صُغْرَى: به واژه چهار
حرفی گویند که سه حرف اول آن
متحرک باشد و حرف آخر ساکن
مثل (جَبَلٍ با تنوین).

سبب بر دو گونه است، حقیف
و ثقیل.

فاصله کُبْرَى: واژه پنج حرفی
را گویند که چهار حرف اول آن
متحرک بود و حرف آخر ساکن
چنانکه (سَمَكَةً با تنوین). در زبان
عربی اصول، را در این گفتار،
جمع کرده‌اند.

سبب خفیف به کلمه دو
حرفی می‌گویند که اول آن
متحرک باشد و دوم او ساکن
همچو: لَمْ. سبب ثقیل به واژه دو
حرفی گویند که هر دو متحرک
باشد. مانند اَر.

لَمْ اَر عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ سَمَكَةً -
هیچ ماهی‌یی را سرکوه ندیدم -
برای مثال در شعر زیر، وِتَد
مفروق بر وِتَد مقرون مقدم شده
است:

و وِتَد نیز یا مقرون است که
دو حرف اول آن متحرک باشد
و حرف آخر او ساکن. مانند عَلَى

از سرکوی وفا قدمی نگذری

جز رخ اهل صفا به کسی
ننگری^(۱)

۹۲- اِطْناب (معانی)

در لغت، دراز کردن سخن.
ضد ایجاز است^(۴) و در بدیع، آن
است که کلام را به گونه‌ای هنری
با آوردن ویژه‌گی‌ها و تشبیهات
در نظم یا نثر، به درازا کشند نظیر
داستان خسرو و شیرین در اشعار
نظامی و دیگران. و یا سروده
خاقانی شروانی به هنگام دیدار
کعبه با مطلع زیر:

سالکان راست ره بادیه دهلیز
خَطَر

لیکن ایوانِ امان، کعبه‌ علیا بینند^(۵)

۹۱- اِطْراد (بدیع)

در لغت، پی در پی آوردن
است^(۲). و در بدیع، از آرایه‌های
معنوی و آن است که سخنور،
اسماء و القاب و نسب ممدوح را
بی تکلف در سخن یا شعر خود
بیاورد. چنانکه منوچهری
دامغانی در این بیت:

با هر کیمی لطف کند و بیشتر
لَطَف
با احمد بن قوس بن احمد کند
هَمی^(۳)

۱ - نقل از کتاب عروض سیفی به اهتمام
محمد فشارکی ص ۳۱.

۲ - فرهنگ عمید - اِطْراد.

۳ - نقل از کتاب نگاهی تازه به بدیع - اثر
دکتر سیروس شمیسا ص ۱۲۰.

۴ - فرهنگ عمید.

۵ - نقل از کتاب زیبا شناسی زبان
پارسی، دکتر جلال الدین کزازی، ج ۲ ص

بموجب آن، جمله‌ای را در میانه کلام بیاورند به گونه‌ای که حذف آن، باعث اخلال در سخن، نمی‌شود. برای مثال این بیت از حافظ:

دی پیر میفروش - که ذکرش به
خیرباد -
گفتا: شراب نوش و غم دل ببر
زیاد^(۱)

۹۶- اِغْنَات (بدیع)

در لغت، رنجاندن، خود را در کار دشوار افکندن است^(۲). و در بدیع، آن است که شاعر

۹۳- اِطْنَاب حَسَن (معانی)

گونه‌ای از اطناب که ویژه ستایش، نکوهش، پند، ارشاد، خطابه و امثال آن می‌باشد همانند کلام گهربار امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه ۳۱ از نامه‌های کتاب شریف نهج البلاغه، در موضوع وصیت به امام حسن علیه السلام با آغازینه: مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقَرَّرِ لِلزَّمانِ، الْمُدِيرِ لِلْعُمَرِ... اِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرَك...

۹۴- اِعْتَبَارُ مُنَاسِب (معانی)

ر.ک. مقتضای حال (۵۹۸)

۹۵- اِعْتِرَاض (معانی)

در لغت، ایراد گرفتن، عیب گرفتن است. و در اصطلاح، از گونه‌های اطناب می‌باشد که

۲۶۴.

۱ - دیوان حافظ، غزل ۱۰۰ به تصحیح بهاء الدین خرمشاهی.
۲ - فرهنگ عمید.

خود را ملزم کند تا یک حرف یا بیشتر را در قافیه، یا واژه یا واژه‌هایی در تمامی سروده به تکرار بیاورد. برای نمونه، سعدی در غزلی، یای ماقبل لام را التزام کرده است:

چشم بدت دور ای بدیع شمایل
ماه من و شمع جمع و میر قبایل

۹۷- إغارة (بدیع)

ر.ک. مسخ (۵۸۰)

ذم کسی] از ابزار ادای معنای واحد، به شیوه‌های مختلف بشمار آمده است. مشروط بر اینکه محتاج به تخیل باشد. برای مثال به جای واژه (زیاد گفتم) می‌گوییم (هزار بار گفتم). چنانکه نظامی در این بیت:

با فلک آن شب که نشینی به خوان
پیش من افکن قدری استخوان^(۱)

به گونه‌ای که جمله [او در آسمان است و من در زمین] که از مفهوم بیت استفاده می‌شود، می‌تواند کنایه از مقام رفیع وی باشد و یا هم می‌تواند اغراق تلقی شود.

۹۸- إغراق (بیان، بدیع)

این اصطلاح در دو جا به کار می‌رود:

الف - در علم بیان، با بهره گرفتن از معنای لغوی خود [مبالغه و زیاده روی در مدح یا

ب - و در علم بدیع، آن است که سخنور از چیزی یا کسی، سخنی بمیان آورد که خود آن را

۱ - نقل از کتاب بیان دکتر سیروس شمیسا ص ۲۵۸.

بپذیرد و لیکن در واقع چنان
نباشد و مصداقی نداشته باشد.
مانند شعر فردوسی:

تهمتن به بند کمر بُرد چنگ

گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ

یکی تیر الماس پیکان چو آب

نهاده بر او چار پرّ عقاب^(۱)

۹۹- اِفْتِنَان (بدیع)

عبارت از این است که شاعر،
یا سخنور، دو چیز ناهمگون را
در شعر یا سخنی جمع کند. برای
مثال بین مدح و ذم، تهنیت و
تعزیت، غزل و حماسه و امثال
آن اتحاد برقرار کند. مانند قول
عبدالله بن همام سلولی، در جمع
بین تعزیت و تهنیت، در مرگ
معاویه به یزید:

«أَجْرَكَ اللَّهُ عَلَى الرَّزِيَّةِ وَ

بَارَكَ لَكَ فِي الْعَطِيَّةِ وَأَعَانَكَ
عَلَى الرَّعِيَّةِ فَقَدْ رَزَقْتَ عَظِيماً فَقَدْ
فَقَدْتَ الْخُلَيْفَةَ وَ أَعْطَيْتَ
الْخِلَافَةَ...».

شاعر در عین حال که به
خلافت رسیدن یزید را به وی
تبریک می‌گوید، از مرگ معاویه
نیز اظهار تأسف می‌نماید. و نیز
می‌توان افتنان ابو العباس ربنجی
را در مرثیه نصر بن احمد پادشاه
ساسانی و در تهنیت فرزندش امیر
نوح، شاهد آورد:

پادشاهی گذشت پاک نژاد
پادشاهی نشست فرخزاد
زان گذشته جهانیان غمگین
زین نشسته جهانیان دلشاد

۱۰۰- اِقْتِبَاس (بدیع)

۱ - شاهنامه، پادشاهی کیخسرو (۱۳)
بیت ۱۵۱۳ چاپ مسکو.

در لغت، پاره آتش گرفتن است. و در بدیع، آن است که سخنور، آیه‌ای از قرآن مجید یا متنی از احادیث در نظم و نثر بیاورد. به گونه‌ای که معلوم نباشد از قرآن یا حدیث است. برای نمونه است این قول صاحب بن عباد:

۱۰۱ - اِقْتِدَار (بیان)

در لغت، قدرت یافتن، توانایی^(۱) است. و در اصطلاح، آن است که سخنور، معنای واحد را در قالب‌های گوناگون چون استعاره، ایجاز و امثال آن بیاورد. چنانکه در قرآن مجید، قصه حضرت موسی علیه السلام در موقعیت‌های مختلف و با قالب‌های متفاوت، وصف حضرت حجت علیه السلام:

۱ - مثنوی معنوی، اثر جلال الدین رومی مولوی، دفتر اول، بیت ۳۷۲۶ - ۳۷۲۱.
۲ - فرهنگ عمید - اقتدار.

بیان شده است. بدون این که دو موضع با هم اشتباه شوند.

بدیع، آن است که سخنور، با اعتماد بر قرینه عقلی، پاره‌ای از بیت را حذف کند. چنانکه در بیت زیر از ناصر خسرو، مسند به انگیزه زیبایی سخن و با وجود قرینه داخلی حذف گردیده است:

۱۰۲- اِقْتِضَاب (بدیع)

ر.ک. اشتقاق و جناس شبه اشتقاق (۲۸۷)

ای خواننده بسی علم و جهان
گشسته سراسر

تو برزمی و از برت این چرخ
مدور

اصل این بیت چنین بوده است:
تو برزمی هستی و از برت این
چرخ مدور می‌گردد.

۱۰۳- اِقْتِطَاع (بدیع)

در لغت، بریدن، جدا کردن را گویند. و در بدیع، عبارت از حذف بعضی از حروف یک واژه است. مانند قوله تعالی: ﴿وَلَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي﴾^(۱) که در اصل، لکن انا بوده است.

۱۰۵- اِلْتِزَام (بدیع)

در لغت، عهده‌دار شدن کاری

۱۰۴- اِكْتِفَاء (بدیع)

در لغت، بس کردن است. و در

۱ - سوره کهف، آیه ۳۸.

است^(۱). و در بدیع، آن است که گوینده یا شاعر، کلمه و یا کلماتی را در تمامی مصراع‌ها یا بیت‌ها به شیوه هنری تکرار کند. برای مثال این بیت از حافظ که حرف الف و ی را پیش از روی، التزام کرده است:

برای نمونه، این بیت از امام راحل^(۲):

چه کنم؟ شیفته‌ام، سوخته‌ام،
غمزده‌ام
عشوات والہ آن لعل گھربارم کرد
عشق دلدار چنان کرد که منصور
مَـنِش

هر نکته‌ای که گفتم در وصف آن شمایلی
هر کو شنید گفتا: لله دُرّ قایل!^(۲)

راندم
بنده حلقه به گوش درِ خمّارم
کرد^(۳)

۱۰۶ - اِلْتِزَام (بدیع)

در لغت، توجه داشتن به کسی است. و در بدیع، آن است که، ساخت فعل ناگهان دگرگون شود و گوینده از تکلم به خطاب و از خطاب به غیبت و از غیبت به تکلم یا خطاب بپردازد.

به گونه‌ای که ملاحظه می‌شود. بیت اول خطاب است، بیعت دوم غیبت و بیت سوم باز خطاب. البته گونه دیگری نیز برای التفات

۱ - فرهنگ عمید - التزام.

۲ - دیوان حافظ، غزل ۳۰۷ ص ۳۰۷.

۳ - دیوان امام خمینی^(ره).

است که بموجب آن، شاعر، بعد از فرجام یافتن سخن، مصراع یا بیتی را ذکر کند که مستقل و لیکن با سخن پیش، مربوط باشد. همانند این بیت از سعدی:

تعالی: ﴿وَلَيْسَ ذَكَرُ
كَالْأُنْثَى﴾^(۲) که مشار الیه ان
واژه (ما) در آیه پیش است
﴿رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي
بَطْنِي مُحَرَّرًا﴾ و عهد حضوری
مانند قوله تعالی: ﴿يَوْمَ
أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^(۳) و یا
عهد ذهنی است مانند قوله تعالی:
﴿...إِذْ هُمَا فِي غَارٍ﴾^(۴) که
مشار الیه آن، غور ثور است.

ز نیک بختی، سعدی است پای
بسنده غمت
زهی کبوتر مقبل که صید شاهینی

۱۰۷ - آل عَهْدِيَه (معانی)

از گونه های آل، که به منظور
معرفه نمودن، بر مسند الیه و
مسند داخل می گردد. که دارای
اقسامی از قبیل عهد ذکر و
صریح مانند قوله تعالی: ﴿...كَمَا
أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا
فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ رَسُولُ﴾^(۱)
عهد تلویحی و کنایی مانند قوله

۱۰۸ - الْغَاز (بدیع)

در لغت، پوشیده سخن گفتن
و چیستان است. و در بدیع، آن
است که ویژه گیهای چیزی را سر
بسته و پوشیده در نثر یا نظم

۱ - سوره مزمل، آیه ۱۵.

۲ - سوره آل عمران، آیه ۳۶.

۳ - سوره مائده، آیه ۳.

۴ - سوره توبه، آیه ۴۰.

بیاورند، به گونه‌ای که آگاهی بر آن، وابسته به تیزهوشی شنونده است. برای نمونه است، الغاز قیچی در بیت زیر از امیر معزی:

چیست کاندِر دهان بی دندان
هر چه افتاد، ریز ریز کند

چون زدی در دو چشم او انگشت
در زمان هر دو گوش تیز کند^(۱)

مضمونی را خواهان باشد، اطلاق می‌گردد. مانند بیت زیر از سنایی غزنوی که نوعی از چیره‌گی خداوند متعال بر بندگان است:

گر بگوید به مرده‌ای که: برآی
مرده آید، کفن پوشان در پای

ور بگوید به زنده‌ای که: بمیر
مُرد در حال، چه باشد میر^(۲)

امر، دارای گونه‌های بسیاری است چون امر به اباحه مانند قوله تعالی: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ...﴾^(۳)

امر ارشادی مانند قوله تعالی: ﴿وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ...﴾^(۴)، امر التماس چون افعَل بدون استعلاء

۱۰۹- اَلْمَام (بدیع)

ر.ک. اغازة (۹۷)

۱۱۰- اُمَثَال (بدیع)

ر.ک. ارسال مثل (۳۲)

۱۱۱- اُمُر (معانی)

در لغت، فرمان، حکم را گویند. و در اصطلاح درخواست انجام کار است از کسی به گونه آمرانه. و نیز بر واژه‌ای که چنین

۱ - نقل از زیبا شناسی ج ۳ ص ۱۶۵ از دکتر جلال الدین کزازی.

۲ - حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة - سنایی غزنوی، تصحیح مدرسه رضوی ص ۱۰۱ چاپ دانشگاه تهران.

۳ - سوره جمعه، آیه ۱۰.

۴ - سوره بقره، آیه ۲۸۲.

و برتری جوئی، امر دعایی مانند
 قوله تعالى ﴿رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ
 أَمْوَالَهُمْ...﴾^(۱) و امر واجب
 چنانچه در قوله تعالى ﴿وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ...﴾^(۲) و در
 پایان نیکوست اشارت نمودن به
 واژه‌ها و صیغه‌های مختلف امر
 از قبیل فعل امر مانند قوله تعالى:
 ﴿خُذُوهُ... وَصَلُّوهُ﴾^(۳)،
 مضارع مجزوم مانند قوله تعالى:
 ﴿...لِيَهْلِكَ عَنْ بَيِّنَةٍ...﴾^(۴)،
 اسم فعل امر چون عَلَيَّكَ بِالْفِرَارِ -
 الزَّمْنَنَ - و مفعول مطلق که قائم
 مقام فعل امر باشد همانند سَعِيًّا
 فِي سَبِيلِ الْخَيْرِ - إِسْعَ - .

۱۱۲ - إِنْتَحَالَ (بدیع)

ر.ک. نسخ (۶۲۱)

۱۱۴ - إِنْسَجَمَ (بدیع)

در لغت، روان بودن سخن
 است. و در بدیع، آن است که
 سخنور تمامی واژه‌ها را بجا
 آورده باشد به گونه‌ای که سخن،

۱۱۳ - إِنْتَقَالَ (بدیع)

در لغت، جابجا شدن و درک

۱ - سوره یونس، آیه ۸۸.

۲ - سوره بقره، آیه ۴۳.

۳ - سوره الحاقه، آیه ۳۰.

۴ - سوره انفال، آیه ۴۲.

۵ - سوره بقره، آیه ۲۵۸.

روان و عاری از تکلف باشد. ۱۱۶- انشاء طلبی (معانی)
 برای مثال این بیت امام علیه السلام را
 راست:
 درد خواهم، دوا نمی‌خواهم
 غصه خواهم، نوا نمی‌خواهم
 من جفایت به جان خریدارم
 از تو ترک جفا نمی‌خواهم
 آیه شریفه «یا ایها الذین
 آمَنُوا آمِنُوا»^(۱).
 و برای مثال، انشاء تمنّی در
 بیت سعدی:

۱۱۵- انشاء (معانی)
 در لغت، آغاز کردن و اختراع
 است. و در اصطلاح بر جمله‌ای
 اطلاق می‌گردد که ذاتاً گمان
 راست و یا دروغ در آن راه ندارد
 و به محض گفتن واژه، معنای آن
 تحقق می‌پذیرد. مانند مفهوم
 انتقال ملکیت در مثال بَعْتُ هَذَا
 بهذا.
 ۱۱۷- انشاء غیر طلبی
 (معانی)
 نقطه مقابل انشاء طلبی است.

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۳۶.

ر.ک. التفات (۱۰۶)

که در قالب مدح، ذم، قسم،
تعجب و امید و امثال آن می آید.
مانند قوله تعالی ﴿كَيْفَ
تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا
فَأَحْيَاكُمْ﴾^(۱).

۱۱۹- اِنْجَاز (معانی)

در لغت، کوتاه کردن سخن
است. و در بدیع، نقطه مقابل
اطناب و کوتاه گویی در واژه
است به گونه ای که به انتقال
سخن، خللی ایجاد نکرده و آن را
رساتر کند. و به دیگر سخن، به
لفظ اندک است و معنا بسیار
مانند قوله تعالی ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَ
أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ
الْجَاهِلِينَ﴾^(۳) که به تنهایی
تمامی مکارم اخلاق را در خود
جای داده است.

و در این زمینه امام راحل رحمه الله

نمونه دیگر، این بیت از حافظ
است:

خوشا دلی که مدام از پی نظر
نرود
به هر دَرش که بخواند بی خبر
نرود^(۲)

انشاء غیر طلبی را می توان به
جمله خبری بازگرداند چنانچه
بیت بالا چنین می شود [ولی
خوش است که مدام از پی نظر
نرود].

۱ - سوره بقره، آیه ۲۸.

۲ - دیوان حافظ، غزل ۲۳۳، تصحیح
خرمشاهی.

۳ - سوره اعراف، آیه ۱۹۹.

۱۱۸- اِنْصِرَاف (بدیع)

را راست: است این بیت از سعدی: نامم به
 بی رنگ و نوایم ولی بسته رنگیم
 بی نام و نشانیم و همی در پی
 گویند (ای سعدی) توبه کن. توبت
 کنون چه فایده دارد که نام (از
 میان) شد. ^(۱)نامیم

۱۲۰ - إِيْجَازُ الْبَلَاغَةِ (معانی)
 ر.ک. ایجاز قصر (۱۲۳)
 ۱۲۱ - إِيْجَازُ حَذْفِ (معانی)
 در صورت وجود قرینه، با
 حذف قسمتی از کلام ایجاز
 صورت می‌گیرد به گونه‌ای که به
 رسایی آن اخلاص نورزد.
 ۱۲۲ - إِيْجَازُ حَسَنِ (معانی)
 گونه‌ای از ایجاز که در مقام
 شکایت، اعتذار، تعزیت و تهنیت،
 وعد و وعید، توبیخ و امثال آن
 بکار می‌رود. که یافت آن نیازمند
 به ذوق سلیم است.
 برای مثال این بیت از سعدی:
 نه راه شدن نه روی بودن
 معشوق ملول و ما گرفتار ^(۳)

چنانکه قوله تعالی ﴿لَوْ تَرَى
 إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ﴾ ^(۲) که
 جواب شرط (لرأيت امرأ فظيلاً)
 محذوف است. و از همین باب

۱ - دیوان امام خمینی.
 ۲ - سوره انعام، آیه ۲۷.
 ۳ - نقل از زیبا شناسی زبان پارسی، ج ۲
 ص ۲۶۱، اثر دکتر جلال الدین کوازی.

۱۲۳- ایجاز قَصْر (معانی)

از گونه‌های ایجاز که سخنور، معانی گسترده را در الفاظ کم بیاورد به شیوه‌ای که هیچ جمله‌ای از سخن حذف نشده باشد. چنانکه داستانی را در ضمن بیتی آورند.

برای نمونه حافظ چنین سروده است:

صَاحِدِ مَرغِ چمنِ ناگلِ سوخته گفت
 مارِ کم‌کن که در این باغ سی چون تو شگفت
 گلِ سخندید که از راست نرنجیم ولی
 هیچ عاشق سخن سخت به معنوق نگفت^(۱)

اشکال در فهم معنا می‌شود. چنین ایجازی مخَلّ است و بایست پرهیز شود.

چنانکه سعدی در این بیت:

روی اگر باز کند حقّه سیمین در
 گوش همه گویند که این ماهی و آن
 پیروین است

این سخن نسبت به مخاطبین متوسط (نه اهل ادب) مخَلّ است. زیرا منظور سعدی از ماهی، روی مثل ماه و از آن، حلقه مثل پیروین است.

۱۲۴- ایجاز مُخَلّ (معانی)

هرگاه حذف پاره‌ای از سخن، بدون وجود قراین لفظی یا معنوی انجام پذیرد، باعث

۱۲۵- اِیداع (بدیع)

ر.ک. تفصیل (۲۲۵)

۱ - دیوان حافظ غزل ۸۱ تصحیح خرمشاهی.

۱۲۶- ایضاح (بدیع)

در لغت، روشن کردن امری است. و در بدیع، آن است که سخنور، واژه دوری یا جمله خطا برانگیز را در سخن بیاورد و لیکن در پاره دیگر سخن، آن را روشن سازد.

مانند قوله تعالی: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ

﴿^(۱) به گونه‌ای که اذا مَسَّهُ... مفهوم هلو عا را روشن می‌سازد.

مفهومی را به دو روش در کلام می‌آورند به گونه‌ای که در ابتداء مبهم و سپس آشکار می‌گردد. این عمل را، ایضاح بعد الابهام می‌نامند. چون حافظ در این غزل:

از چار چیز مگذر، گر عاقلی و زیرک

امن و شراب بیغمش، معشوق و جای خالی^(۲)

۱۲۸- ایغال (معانی)

در لغت، دور جویی است. و در اصطلاح گونه‌ای از اطناب است که بموجب آن سخنور،

۱۲۷- ایضاح بَعْدَ الابهام

(بدیع)

گاه باشد به منظور ایجاد انگیزه در شنونده یا خواننده برای دقت نمودن به دنباله سخن.

۱ - سوره معارج، آیه ۱۹.

۲ - دیوان حافظ، غزل ۴۶۶.

- سخن خود را به نکته‌ اضافی ختم می‌کند به گونه‌ای که بر زیبایی سخن می‌افزاید، گرچه سخن بدون آن نکته‌ زاید نیز، تمام است. مانند بیان مبالغه در قول خنساء شاعر عرب:
- وَإِنَّ صَخْرًا لَّتَأْتَمَّ الْهُدَاهُ بِهِ
كَأَنَّهُ عَلَمٌ فِي رَأْسِهِ نَارٌ
- بر اهل سخن، پوشیده نیست که جمله - کانه عَلَم - وافی به مقصود است جز اینکه - فی رأسه نار - مبالغه را می‌رساند. و نیز این بیت از اسعد گرگانی:
- نباشد مار را بچه بجز مار
نیارد شاخ بد بجز تخم بد بار
- به گونه‌ای که پاره دوم بیت، مؤید معنای مصراع اول است.
- ر.ک. کنایه ایماء (۵۱۶)
- ۱۳۰ - اِيْهَام (بیان و بدیع)
- در لغت، در وهم و گمان افتادن است. و در اصطلاح، دارای دو کاربرد است:
- الف - در علم بیان از ابزار ایراد معنای واحد به شیوه‌های مختلف است به گونه‌ای که واژه یا کلامی را در سخن آورند که موهم دو معنا باشد با تخیل ذهنی در ایجاد رابطه بین دو چیز. مانند این بیت از حافظ:
- هر کو نکاشت مهر وز خوبی گل
نچید
- در رهگذر باد نگهبان لاله بود^(۱)
لاله به دو معناست (چراغ -

۱۲۹ - اِيْهَام (بیان)

۱ - دیوان حافظ غزل ۲۱۵ تصحیح

خرمشاهی.

مجنون هم اسم خاص است و هم به معنای لغوی آمده است.

گل لاله) که اگر در اینجا منظور چراغ باشد با باد سازگار است. اگر مراد گل لاله باشد با چیدن سازگاری دارد. و ذهن خلاق و تخیلی حافظ هر دو معنا را مد نظر داشته است.

۱۳۱ - ایهام تضاد (بدیع)

از گونه‌های ایهام و آن است که ارتباط ایهامی در دو کلمه به تضاد و ناسازی است. خواد آن واژه را دو معنا باشد. و لیکن سخنور آن را تنها در یک معنا به کار برده باشد. مانند بیت زیر از حافظ:

یار بیگانه مشو! تا بُری از خویشم
غم اغیار مخور! تا نکنی ناشادم^(۲)
واژه خویش در این بیت، در معنای خود به کار رفته است و لیکن در معنای دیگرش که خویشاوند باشد با واژه بیگانه

ب - در علم بدیع از آرایه‌های معنوی محسوب شده و آن است که شاعر یا نویسنده واژه‌هایی در نظم یا نثر بیاورد که بتوان از آن دو معنا را دریافت، یکی معنای قریب و دیگری معنای بعید و منظور شاعر آن معنای دور و بعید است. برای مثال این بیت از امام راحل^(۱):

پروانه صفت در بر آن شمع
بسوزم
مجنونم و در راه جنون بادیه
پویم^(۱)

۱ - دیوان امام خمینی.

۲ - دیوان حافظ غزل ۳۱۶.

ایهام تضاد دارد. که در صورت ظاهر با یکدیگر سازگاری دارند و لیکن می‌توان از آنها معانی غیر متناسب (ناسازگار) نیز استنباط شود. و این نیز همانند ایهام تضاد، بر دو گونه است:

شهره شهر مشو! تا نهم سر در کوه
 شور شیرین منما! تا نکنی فرهادم^(۱)
 الف - کلمه دارای دو معنا باشد و لیکن گوینده آن را تنها در یک معنا در بیت به کار برده باشد همچون این بیت از حافظ:

آه کز طعنه بد خواه ندیدم رویت نیست چون آینه‌ام روی ز آهن چه کنم^(۲)
 شاعر، روی را فقط در معنای چهره به کار برده است ولی روی معنای دیگر هم دارد که (فلز یا آهن) باشد که با معنای اول ایهام

شور در این جا به معنای بی‌تابی و شیرین نیز نام معشوقه فرهاد است. و لیکن این دو واژه، در معنای مزه که مراد حافظ نیست با یکدیگر ایهام تضاد دارند.

۱۳۲ - ایهام تناسُب (بدیع)

آن است که سخنور، در نظم یا نثر، از واژه‌هایی استفاده نماید

۱ - همان مأخذ، غزل ۳۱۶.

۲ - همان مأخذ، غزل ۳۴۸.

تناسب دارد. **النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ**
 ب - دو کلمه در بیت بکار
 رود که هر کدام دو معنا داشته
 باشند اما شاعر، تنها یک معنا را
 از آنها خواسته باشد. برای نمونه
 است بیت زیر از حافظ:

۱۳۳ - **إِيهَامٌ مُبَيَّنٌ** (بدیع)
 آن است که سخنور، ملائم یا
 ملائمتی را برای معنای بعید، در
 سخن بیاورد. چنانکه خواجه
 حافظ در بیت زیر:

دو واژه تازیان و پارسایان علاوه
 بر معنای تازندگان و پرهیزگاران
 که مقصود شاعر در این بیت
 است، دارای دو معنای دیگر نیز
 هستند (عربان، ایرانیان) که با
 معنای اول، ایهام تناسب دارند.

مثالی دیگر از قرآن مجید:
«الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَ
 ۱ - همان مآخذ، غزل ۳۵۹.
 ۲ - سوره الرحمن، آیه ۶.
 ۳ - دیوان حافظ غزل ۴۵ تصحیح
 خرمشاهی.

دَوَر دارای دو معناست یکی
معنای قریب که روزگار باشد و
دیگری معنای بعید که گردش
جام شراب به میگساران باشد و
واژه‌های هوشیار، مست و باده از
سازگاری‌های معنای دور هستند.

دارد. معنای قریب آن سخت
کوشیدن و معنای بعید آن، سعی
در جان دادن است. و شاعر برای
هیچ‌کدام از این دو معنا، در بیت،
سازگاری و ملائمی نیاورده است.

۱۳۴ - ایهام مُجَرَّده (بدیع)

آن است که سخنور، یا برای
هیچ‌کدام از دو معنا، ملائمی در
سخن ذکر نکند و یا برای هر دو
معنا، چنین کند. برای نمونه است
بیت زیر از حافظ:

۱۳۵ - ایهام مُرَّحَّه (بدیع)

از گونه‌های ایهام است که
بموجب آن شاعر، برای
معنای قریب، سازگار یا
سازگارهایی بیاورد. مانند بیت
زیر از حافظ:

قصد جان است طمع در لب
جانان کـردن
تو مرا بین که در این کار به جان
می‌کوشم^(۱)

زلف تو مرا عمر دراز است؛ ولی
نیست
در دست، سر موئی از آن عمر

واژه به جان کوشیدن، دو معنا

۱ - دیوان حافظ، غزل ۳۴۰ تصحیح
خرمشاهی.

درازم^(۱)

بر اهل فن پوشیده نیست که واژه
(سر موئی) دو معنا دارد که معنای
قریب آن، سر زلف و معنای دور
آن بهره بسیار اندک است. و
واژه‌های زلف، دست با معنای
قریب ملائمت دارند.

ب

۱۳۶- بحر (عروض)

در لغت، دریا و وزن شعر است. و در اصطلاح عروض، به هر پاره‌ای از کلام موزون گویند که دارای چند انواع شعر است. و هر بحر نیز مشتمل بر چند گونه شعر است.

تعداد بحور شعر نوزده است:
طویل - مدید - بسیط - وافر - کامل - هزج - رجز - رمل - منسرح - مضارع - مقتضب - مجتث - سریع - جدید - قریب - خفیف - مشاکل - تقارب یا متقارب - متدارک.

البته عروضیان یازده بحر دیگر را نیز افزوده‌اند:

عریض - عمیق - حریم - کبیر - مذیل - قلیب - حمید - صغیر - اصمّ سلیم - حمیم.
و لیکن بیشتر اشعار بر بحور هزج، رمل رجز و مضارع و منسرح است.

۱۳۷- بحر رجز (عروض)

در لغت، تشویش و تُند است. و در اصطلاح از بحور شعر بر وزن مستفعلن، مستفعلن،

- مستفعلن، مستفعلن، که چنین
اشعاری بیشتر در معرکه‌ها و
جنگ‌ها و در مقام مفاخرت بر
مردانگی خود به کار می‌رود.
مانند این بیت از امام راحل علیه السلام:
- امام راحل علیه السلام:
- باده از ساغر آن دلزده خواهم
نوشید
فارغم از همه مُلک دو جهان
خواهی دید^(۱)
- بردار این ارقام را، بگذار این
اوهام را
بستان ز ساقی جام را، جامی که
در آن «لا» بود^(۱)
- وزن این بیت بر چهار مستفعلن
است (رجز مثنی‌سالم).
- ۱۳۹ - بحر طویل (عروض)
در لغت، به معنای دراز است.
و در عروض، نام یکی از
بحرهای شعر بر وزن فعولن
مفاعیلن، فعولن و مفاعیلن است.
و چون یک بیت آن، حاوی
- ۱۳۸ - بحر رمل (عروض)
در لغت، حصیر بافتن است. و
در اصطلاح از بحور شعر بر وزن
فاعلاتن، فاعلاتن فاعلاتن،
فاعلاتن می‌باشد. مانند بیت زیر از
- ۱ - دیوان امام خمینی، غزل سایه لطف.
۲ - همان مآخذ، غزل خرقه فقر.

چهل و هشت حرف است، آن را
طویل نام نهاده‌اند. مانند بیت زیر:
دلارام ما را گر به وعده وفا بودی
به نوعی بُدی کآخر تسلی به ما
بودی

در لغت، مشابهت است. و در
اصطلاح عروض، از بحرهای شعر
بر وزن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن
فاعلاتن است. همانند این بیت از
امام راحل:

پیرم، ولی به گوشه چشمی جوان
شدم

۱۴۰ - بحر مُتقارب (عروض)
در لغت، نزدیک شونده
است^(۱). و در عروض از بحور
شعر بر وزن فعولن، فعولن،
فعولن، فعولن یا بر وزن فعولن،
فعولن، فعولن و فعول است. برای
نمونه بیت زیر:

سرو من در چمن جا بگیرد
عجب باشد از سرو بالا بگیرد

۱۴۲ - بحر مُنْسَرَح (عروض)
در لغت، آسانی و روانی
است. و در عروض نام یکی از
بحرهای شعر بر وزن مستفعلن

۱۴۱ - بحر مُضارع (عروض)

مفعولات، مستفعلن مفعولات	در آتش عشق تو خلیله خیزیدیم
است. مانند این شعر:	در مسلح عشاق تو فراره و فردیم ^(۱)
آنکه دلم صید اوست میر شکار	وزن آن در هزج مثنی‌ا خرب
منست	مکفوف محذوف (مفعول /
دست به خونم نگار کرده، نگار	مفاعیل / مفاعیل / فعولن) است.
منست	

۱۴۴ - بدیعه (بدیع)

که بر چهار مفتعلن سروده شده	در لغت، نو بیرون آورده شده
است.	است ^(۲) .

و در بدیع، به قصیده‌ای گویند که در هر بیت آن یک یا چند آرایه از صنایع بدیع باشد. به گونه‌ای که هر بیت از آن، مثال کاملی برای یک یا چند آرایه بدیعی، محسوب می‌شود.

برای نمونه است قصیده صنی الدین حلّی در مدح پیامبر ﷺ

۱ - دیوان امام خمینی، غزل صاحب درد.

۲ - فرهنگ عمید - بدیعه.

۱۴۳ - بحر هزج (عروض)

در لغت، آواز با ترنم خوشایند است. و در عروض، از بحور شعر بر وزن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن است. برای نمونه این بیت از امام راحل^(۳):

که مشتمل بر ۱۴۵ بیت با ۱۵۱ آرایه بدیعی^(۱).

ستمکاره خوانیمش، ار دادگر
هنرمند دانیمش ار بی هنر
اگر مرگ دادست، بیداد چیست؟
ز داد این همه بانگ و فریاد
چیست^(۲)

۱۴۵ - بَرَاعَتِ اِسْتِیْهَال

(بدیع)

به گونه‌ای که ملاحظه می‌شود،
آن شیرین سخن از فرجام
اندوهبار سهراب آغاز کرده است
که ترنجی نارس با تند بادی
ناگهانی به گوشه‌ای می‌افتد و در
خاک فرو می‌رود.

براعت در لغت، برتری،
برتری یافتن در علم و کمال
و جمال است. و در بدیع، آن
است که شاعر یا نویسنده، در
آغاز سروده و یا نوشته خود
کلمات و نکاتی به کار ببرد که
شنونده، دریابد آن سروده یا
نوشته در چه زمینه‌ای به سخن
نشسته است. مانند این شعر از
فردوسی در اندوهنامه رستم
و سهراب:

۱۴۶ - بَرَاعَتِ طَلَب (بدیع)

که به آن حسن طلب یا ادب
السؤال نیز می‌گویند، آن است که

اگر تندبادی برآید ز کج
به خاک افکند نارسیده ترنج

۱ - نقل از کتاب صناعات ادبی استاد
جلال همایی ص ۱۹.

۲ - شاهنامه فردوسی، نمودار ۱۲C
داستان سهراب بیت ۳ چاپ مسکو.

چیزی را با زبان شیرین و شیوۀ هنری از کسی بخواهند بی آن که نمودار تکیه‌ی باشد. به گونه‌ای که در شنونده و مخاطب تأثیر‌گذار باشد.

۱۴۷ - بَسْط (بدیع)

ر. ک. قبض (۴۴۸)

۱۴۸ - بِلَاغَت (معانی)

در لغت. رسائی سخن است. و در بدیع. عبارت است از آوردن سخن طبق خواش مقام و متناسب با حال مخاطب است و در نوشتار نیز سخن می‌بایست با تمامی اجزاء یک اثر مطابقت داشته باشد. به دیگر سخن. واژه‌ها، تشبیهات، استعارات و امثال آن در یک نوشتار، باید با موضوع آن همگون باشند. برای نمونه است بیت‌های زیر از فردوسی:

مانند قوله تعالی:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ
أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ
فَلِإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبُّ
الْعَالَمِينَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ
يَهْدِينِ...﴾^(۱)

به گونه‌ای حضرت ابراهیم علیه السلام با استفاده از استفهام تقریری. مشرکین را وادار کرد تا بپذیرند خدایان آنان جز آنچه که خود تراشیده‌اند نیست و سپس در ادامه از خداوند متعال با زبان ملیح، درخواست‌هایی همچون هدایت اطعام، شفای از مرض و... دارد.

که گوید برو دست رستم ببند؟
 نبندد مرا دست چرخ بلند
 که گر چرخ گوید مرا کاین نپوش
 به گرز گرانش بمالم دو گوش^(۱)
 چنانچه ملاحظه می شود.
 رستم در خطاب به اسفندیار.
 حال و هوای حماسه را بخوبی
 ترسیم کرده است.

بوی جوی مولیان آید همی
 بوی یار مهربان آید همی^(۲)
 این قصیده چنان بر امیر صبح
 (پادشاه) تأثیر کرد که با پای در
 رکاب کردن به سوی وطن.
 چاکران و ندیمان را از خستگی و
 ملال رهااند.

۱۴۹ - بلاغت در گلام
 (معانی)
 سخن گفتن بر مقتضای حال
 است. به گونه ای که در سخن
 دوست مؤثر باشد. و مشروط بر
 این که واژه ها و جمله های آن از
 فصاحت برخوردار باشند.

۱۵۰ - بلاغت متکلم (معانی)
 عبارت است از توانایی
 سخنور با بهره گیری از ملکه
 نفسانیه خویش، بر ایراد و ابراز
 سخن بلیغ به منظور اظهار معنای
 مقصود.

برای مثال قصیده رودکی با
 مطلع:

۱۵۱ - بیت (بدیع)

- ۱ - شاهنامه فردوسی، نمودار ۱۵
 (پادشاهی گشتاسب) بیت ۳۳۴۵ چاپ
 مسکو.
- ۲ - چهار مقاله ص ۵۳ - ۴۹ اثر نظامی
 گنجوی.

ر.ک. شعر (۴۰۸)

۱۵۲- بیت مُفرد (بدیع)

به بیت تنها گویند که شاعر،
همه‌ی مقصود خود را در آن
جای داده باشد. برای نمونه از
مفردات سعدی:

چه داند خوابناک مست مخمور
که شب را چون بروز آورد رنجور
به گونه‌ای که شاعر، حال بی
خبری دارا را از حال نادار،
بخوبی در یک بیت به تصویر
کشانده است.

ت

۱۵۳ - تأخیر مسندُ الیه
(معانی)

در نثر عادت بر تقدیم
مسندالیه است. اما در نظم گاهی
این ترتیب مراعات نمی‌شود
چنانکه حافظ در این بیت:
غلام نرگس مست تو تاجدارانند
خراب باده لعل تو هوشیارانند^(۱)
این تأخیر بمنظور ارج نهادن
به مسند است.

۱۵۴ - تأسیس (بدیع)

به الفی گویند که میان آن

و رَوّی، یک حرف متحرک
واسطه باشد. چنانکه در مایل
و شمایل و نیز این بیت از کمال
اصفهانی:

ای آنکه لاف می‌زنی از دل که
عاشق است
طوبی لک از زبان تو با دل موافق
است

۱ - دیوان حافظ غزل ۱۹۳ تصحیح بهاء
الدین خرمشاهی چاپ نیلوفر.

۱۵۵ - تَأْكِيدُ الدَّمِّ بِمَا يَشْبَهُهُ

الْمَدْحِ (بدیع)

از آرایه‌های معنوی و نقطه

مقابل تأکید المدح بما يشبه الذم

است. چنانکه حافظ در بیت زیر:

توبه هنگام وفاگر چه ثباتیت نبود

می‌کنم شکر که بر جور دوامی

داری

مانند بیت زیر از عرفی

شیرازی:

زخمها برداشتیم و فتحها کردیم؛

لیک

هرگز از خون کسی رنگین نشد

دامان ما^(۱)

۱۵۶ - تَأْكِيدُ الْمَدْحِ بِمَا يَشْبَهُهُ

الذَّمِّ (بدیع)

آن است که کلام با مدح آغاز

شود، و لیکن ریخت آن بگونه‌ای

باشد که شنونده گمان کند که

سخنور از ستایش دست برداشته

و به ذمّ خواهد پرداخت. ولی بر

خلاف انتظار گوینده در پی آن،

به ستایش دیگری بپردازد.

آن است که سخنور، در سخن

خود، واژه‌ای را همراه با یک یا

چند سازگار آن بیاورد.

مانند قوله تعالی:

﴿الشمس والقمر

بحسبان والنجم والشجر

يسجدان﴾^(۲).

۱ - نقل از زیباشناسی زبان پارسی، ج ۳

ص ۱۴۶ از دکتر جلال الدین کزازی.

۲ - سوره الرحمن، آیه ۴.

به گونه‌ای که نجم به معنای ستاره، با شمس و قمر سازگار است.

دشمنان است و در معنای دونده نیز آمده با آهسته و راه ایهام تناسب دارد، اما به تناسب دو واژه صرفه و عوا را که نام دو ستاره هستند، به ذهن متبادر می‌کند.

۱۵۸ - تبادر (بدیع)

در لغت، پیشی گرفتن در کاری است. و در اصطلاح، آن است که واژه‌ای از سخن، واژه دیگری را که با آن هم شکل یا هم آهنگ است، به ذهن پیشی دهد.

برای نمونه این بیت از حافظ:

راه عشق گرچه کمینگاه کماداران
است

هر که آهسته رود صرفه ز اعدا
بـبـرد^(۱)

۱۵۹ - تَبْلِغ (بدیع)

ر.ک. ایغال (۱۲۸)

۱۶۰ - تَبْیین (بدیع)

ر.ک. توشیح (توشیح)

(۲۶۹)

۱۶۱ - تَتَابُعِ إِضَافَات (بدیع)

عبارت است از افزودن چندین واژه به یکدیگر به عنوان

اعداء که جمع عدو به معنای

۱ - دیوان حافظ غزل ۱۶۹۰ نصیح خرمشاهی چاپ نیلوفر.

مضاف و مضاف الیه، که باعث

درازی تلفظ شود.

۱۶۳ - تَجَاهُلُ الْعَارِفِ

(بدیع)

در لغت، جاهل به خود بستن و
اظهار نادانی کردن شخص عارف
است.^(۲)

و در بدیع، آن است که شاعر
یا سخنور آنچه را که می‌داند
بنادانی سؤال کند تا به سخن
خویش، کارایی بیشتر ببخشد.
مثلاً به جای آنکه خبر دهد،
می‌پرسد. و هدف از این آرایه،
مبالغه در تشبیه یا اظهار حیرت و
شگفتی و یا اثبات مطلبی برای
مدّعی و منکر و امثال آن است.

برای نمونه این بیت از
اوحدی مراغه‌ای:

برای مثال این بیت از سعدی:

خوابِ نوشینِ بامدادِ رحیل
باز دارد پیاده را ز سیل^(۱)

۱۶۲ - تَتْمِیم (معانی)

از گونه‌های اطناب است که
بموجب آن نکته‌ای را در سخن
بیاورند که فهم معنای کلام به آن
وابسته نباشد و لیکن باعث زیبایی
سخن می‌گردد. چنانکه در بیت
زیر:

نیک رادند، ار چه درویشند
پس به مالند و در دهش پیشند
نکته اضافی در آن، (ار چه
درویشند) است که بی آن نیز،
سخن تمام است.

۱ - کلیات سعدی ص ۲۰۰ از مظاهر
مصنّاء.

۲ - فرهنگ عمید واژه تجاهل العارف.

ویژه گی جوانمردی و بخشش

بواسطهٔ باء تجریدی:

لَئِنْ سَأَلْتُ فُلَانًا لَتَسْأَلَنِي بِهِ

الْبَحْر - به گونه ای که از آن بحر

(دریا) را انتزاع کرد بدین منظور

که فلانی در بخشش خود دریا

است.

و نیز می توان از آیه شریفه

﴿وَإِنْ نَكُثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ

عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ

فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ﴾^(۱).

استفاده نمود که پیمان شکنان را

کافر دانسته است.

۱۶۵ - تَجَزَّى (عروض)

ر.ک. تقطیع

۱۶۶ - تَجَنَّبِس (بدیع)

آن کمند مهر، یا زنجیر غم، یا بند

عشق

با طناب شوق، با دام بلا، یا موی

تُست؟

و نیز می توان از قرآن مجید در

مقام تعجب بهره گرفت:

﴿أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا

تُبْصِرُونَ...﴾^(۱).

۱۶۴ - تَجَرَّيد (بدیع)

در لغت. برهنه کردن و

کناره گیری را گویند. و در بدیع،

از آرایه های معنوی است که

سخنور از امر دارای ویژه گی،

چیز دیگری را انتزاع کند تا مبالغه

در کمال آن ویژه گی، در مستزاع

منه را برساند. مانند مبالغه در

۱ - سوره طور، آیه ۱۵.

۲ - سوره توبه، آیه ۱۲.

ر.ک. جناس

توریه، کنایه و مانند آن، ذکر نماید.

۱۶۷- تَخْلُص (بدیع)

در لغت، رهایی یافتن است. و در بدیع، نام یا لقبی است که شاعر برای خود انتخاب نموده و در قصیده یا غزل قبل از پایان شعر، یاد می‌کند.

چنانکه شمس الدین محمد، متخلص به حافظ:

حافظا باز نما قصه خونابه چشم
که برین چشمه همان آب روانست کسه بود^(۱)

۱۶۹- تَدْبِيخ (بدیع)

در لغت، تزیین است. و در اصطلاح از گونه‌های طباق و عبارت از این است که، سخنور، به منظور کنایه و یا توریه به مدح یا ذم، در سخن خود از رنگها استفاده نماید.

مانند این بیت از شاعر عرب:

۱۶۸- تَدْبِيخ (بدیع)

در لغت، مشتق از دیباج به معنای لباس ابریشم است. و در اصطلاح، آن است که سخنور در سخن خود، رنگهایی را به منظور

۱ - دیوان حافظ غزل ۲۱۴ تصحیح خرمشاهی چاپ نیلوفر.
۲ - سوره فاطر، آیه ۴۷.

تَرَدَى ثِيَابُ الْمَوْتِ حُمْراً فَمَا أَتَى
لَهَا اللَّيْلُ إِلَّا وَهِيَ مِنْ سُتَدْسٍ
خُضْرٍ^(۱)

از من بُردی تو، دزد بی رحمت
دزدان نکنند رحم بر راهی

۱۷۱- تَرْجَمَه (بدیع)

به گونه‌ای که شاعر، حمرة (سرخی) و خضرة (سبزی) را جمع کرده است و حمرة را کنایه از قتل و خضرة را کنایه از لباس بهشتی، آورده است.

در لغت، نقل مطلبی از زبانی به زبان دیگر است. و در اصطلاح بدیع، از آرایه‌های درونی است که سخنور، سخن دیگری را به فارسی برمی‌گرداند و یا سروده فارسی را به زبانی دیگر، چنانکه مسعود سعد سلمان این سخن پیامبر اکرم ﷺ را به فارسی برگرداند:

۱۷۰- تَذْيِيل (بدیع)

در لغت، دامن دار کردن است. و در بدیع، آن است که جمله‌ای را دنبال جمله‌ای دیگر بیاورند به گونه‌ای که در معنا، دنباله جمله اول، بشمار آید. تا آن معنا بر دانا، تأکید و بر نادان اظهار باشد. این بیت ناصر خسرو را راست:

«نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصَّحَّةُ وَالْأَمَانُ»

ایمنی را و تندرستی را
آدمی شکر کرد نتواند
در جهان، این دو نعمتی است

۱ - نقل از کتاب مختصر المعانی، سعد الدین تفتازانی بخش بدیع ص ۱۸۷ انتشارات مصطفوی قم.

بزرگ داند آن کس که نیک و بد
داند.

۱۷۳- تَرْصِيع (بدیع)

در لغت، جواهر نشانیدن بر چیزی
است^(۱). و در بدیع، آن است که
کلمات در دو مصراع بیت، دو به
دو با هم سجع متوازی باشند.
برای مثال این بیت از نظامی
رهان گردن از بار غلّ طمع
فشان دامن از خار ذلّ طمع
به گونه‌ای که ملاحظه
می‌شود. دو مصراع در وزن و هم
در روی یکسانند (سجع
متوازی).

۱۷۲- تَرْجِيعَ بِنْد (بدیع)

آن است که شاعر، چند بند
شعر را در بحر موافق با قافیه‌های
مختلف بشراید و بعد از هر بند،
یک بیت مکرر با قافیه جداگانه
بیاورد.

برای نمونه، ترجیع بند از امام
راحل رحمه الله ذکر می‌شود که دارای
هفت بند است:

من شاهد شهر آشنایم

من شاهم و عاشق گدایم

فرمانده جمع عاشقانم

فرمان بریار بی وفایم

ای نقطه عطف راز هستی

برگیر ز دوست جام

مستی^(۱)

۱۷۴- تَرْصِيع مَعَ التَّجْنِيسِ

(بدیع)

آن است که بیت، به هر دو
صنعت توأمان آراسته شده باشد.

۱ - دیوان امام خمینی.

۲ - فرهنگ عمید - واژه ترصیع.

چنانکه این بیت مولانا را
راست:
محتشم کاشانی است: در نوحه
امام حسین علیه السلام:

چون از او گشتی، همه چیز از تو
گشت
باز این چه شورش است که در
خلق عالم است
چون از او گشتی، همه چیز از تو
گشت^(۱)
ماتم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه

یعنی: چون از آن او (خداوند
متعال) شدی، همه چیز از آن تو
شد. و چون از او برگرداندی، همه
چیز از تو روی برگرداند.

۱۷۶ - تَشْجِيع (بدیع)

به سخن با سجع و قافیه را
گویند. و از ویژه گیهای سروده
مسجع این است که وزن در آن
دوری است یعنی هر بیت به چهار
تکه، با پایه های عروضی برابر،
بخش می شود. و دیگر ویژه گی
آن این است که علاوه بر قافیه

۱۷۵ - تَرْکِيبُ بَنْد (بدیع)

همان ترجیع بند است با این
تفاوت که در ترکیب بند آن یک
بیت مُقَفَّی تکرار نمی شود و هر
بار بیتی با قافیه دیگر می آورند.
نمونه مشهور آن، ترکیب بند

۱ - نقل از زیبا شناسی زبان پارسی، ج ۳
ص ۶۴ از دکتر میر جلال الدین کزازی.

- برونی که در پایان تگه چهارم آورده می‌شود، دارای قافیه درونی در سه تگه دیگر است که مشتمل بر سجع‌های مطرف یا متوازی‌اند.
- برای مثال این بیت از سعدی:
- من مانده‌ام مهجور از او، بیچاره و رنجور از او
گوئی که نیشی دور از او، بر استخوانم می‌رود
- سپس یک مصراع با قافیه دیگر بیاورد، مثال از منوچهری:
- خیزید و خر آرید که هنگام خزان است
باد خنک از جانب خوارزم وزان است
- این برگ رزان است که بر شاخ رزان است
گوئی به مثل پیرهن رنگ‌رزان است
- دهقان به تعجب سر انگشت گزان است
کاندر چمن و باغ نه گل ماند و نه گلنار

۱۷۷- تَسْمِیْط (بدیع)

در لغت، به آویختن گردن‌بند گویند. و در بدیع، شیوه‌ای است در شعر که بموجب آن شاعر چهار یا پنج یا شش مصراع یا بیشتر را بر یک قافیه بگوید و

۱۷۸- تَسْهیل (معانی)

در لغت، آسان کردن است. و

در اصطلاح آن است که سخن از تکلف، تعقید و تعسف در سبک خالی باشد.

برای مثال این بیت از تسهیل بیرون است:

وَ قَبْرٌ حَرْبٍ بِمَكَانٍ قَفْرِ
وَ لَيْسَ قَرْبٌ قَبْرِ حَرْبٍ قَبْرٌ^(۱)
قبر حرب بن امیه در سرزمین
بی آب و علف است و نزدیک
قبر او، هیچ قبری نیست.

تشبیه مساوی و برابر باشند، می‌توان هر کدام از آنها را بدلخواه، مشبه و یا مشبه به قرارداد تا برتری یکی از طرفین، برطرف شود. این شیوه را در اصطلاح بیان، تشابه گویند برای نمونه این شعر از ابی اسحاق صابی، شاعر عرب:

تَشَابَهَ دَمْعِي إِذْ جَرِي وَ
مُدَامَعِي

فَمِنْ مِثْلِ مَا فِي الْكَأْسِ عَيْنِي
تَسَكَبُ

فَوَاللَّهِ لَا أَذْرى أَبَا الْحَمَرِ أُسْبَلْتُ
جُفُونِي أَمْ مِنْ عَيْرتي كُنْتُ

۱۷۹ - تسهیم (بدیع)

ر.ک. ارساد (۳۳)

۱۸۰ - تشابه (بیان)

در لغت، مانند هم بودن است. و در اصطلاح هرگاه، دو طرف تشبیه (مشبه و مشبه به) در جهت

۱ - نقل از مختصر المعانی سعد الدین
تفازانی بخش معانی ص ۹ از انتشارات
مصطفوی قم.

أَشْرَبُ^(۱)

ای ابر بهار خار پرورده تست

ای خار، درون غنچه خون کرده

تست

ای غنچه، عروس باد در پرده

تست

ای باد صبا، این همه آورده تست

به دیگر سخن می‌توان گفت،

قافیه از هر مصرعی در آغاز بیت

بعدی تکرار می‌شود.

به گونه‌ای که ملاحظه می‌شود
شاعر، شراب و اشک چشم را در
زلالی و تیزی، یکسان می‌داند.

۱۸۱ - تَشَابُه الْأَطْرَافِ

(بدیع)

از گونه‌های آرایه‌ی مراعات
النظیر است که بموجب آن،
فرجام سخن در معنا، با آغار آن،
سازگاری دارد. مانند قوله تعالی:
﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ
يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ
الْلَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^(۲).

به گونه‌ای که لطیف یا غیر
مدرک بالا بصر و خبیر با مدرک
الابصار سازگار است.

و نیز این بیت از سلمان

ساوجی:

۱۸۲ - تَشْبِيبٌ (بدیع)

در لغت، یادآوری احوال
روزگار جوانی و عشق و کامرانی
است. و در بدیع، به بخش پیش
درآمد آغازین قصیده گویند که
دیباچه‌ای است در بیان خوبیهای
محبوب، حال عشق و یا ویژگی

۱ - معجم اصطلاحات البلاغیه، واژه
تشابه اثر دکتر احمد مطلوب ص ۱۶۴.

۲ - سوره انعام، آیه ۱۰۳.

مناظر طبیعی همانند بهار، خزان،
طلوع و غروب آفتاب و امثال
آن.

آنگاه شاعر به شیوه‌ای رندانه
و هنری از آن مقدمه به اصل
متصود می‌پردازد.

برای نمونه غزل حافظ با
مطلع:

بهار و گل طرب انگیز گشت و باده
شکن
به شادی رخ گل بیخ غم ز دل بر
کن^(۱)

۱۸۳ - تشبیه (بیان)

در لغت، چیزی را به چیز
دیگر مانند کردن است. و در
اصطلاح، همانند کردن چیزی
است به چیزی در صفتی به وسیله

ابزار تشبیه، به گونه‌ای که این
مانندی، ادعایی باشد نه حقیقی.
برای مثال این بیت از امام
راحل^(۲):

همچو پروانه بسوزم بر شمعش
همه عمر
محو چون می زده در روز نکویش
باشم^(۲)

و تشبیه دارای چهار رکن است:
مشبه - یعنی چیزی که آن را
تشبیه کنند مانند میم در بسوزم -
مشبه به - یعنی چیزی که به آن
تشبیه می‌کنند مانند پروانه - وجه
شبه - صفت مشترکی که بین مشبه
و مشبه به وجود دارد مانند
سوختن - ادات تشبیه - کلماتی که

۱ - دیوان حافظ، غزل ۳۸۹ تصحیح
خرمشاهی.
۲ - دیوان امام خمینی.

در تشبیه بعنوان ابزار بدکار
می‌روند مانند همچو در بیت امام
- که مشهورترین ادوات تشبیه
عبارتند از مثل، مانند، چون،
همچون، همچو، بسان، بگونه،
همانند و همسان.

گـوئـی

کاید از ماه نو، شفق دیدار
شاعر، پیاله شراب را به ماهی
نو، تشبیه کرده است که شفق از
آن آشکار شده است. چرا که
باد خـون رنگ از درون جام،
مانند شفق پیدا است. فهم این معنا
بر خواص نا آشکار است تا چه
رسد به عوام.

۱۸۴ - تشبیه بعید غریب

(بیان)

آن است که وجه شبه در آن
به دلایلی چون پیچیدگی وجه
شبه، عدم هم‌آهنگی بین طرفین و
یا ناشناختگی مشبه به، آشکار
نباشد به گونه‌ای که وابسته به فکر
و اندیشه باشد.

۱۸۵ - تشبیه بلیغ (بیان)

به تشبیهی گویند که وجه شبه
و ادوات تشبیه در آن به کار نرفته
باشد. بنابر این از سویی گنگ و از
دیگر سوی مبین است.

برای مثال این بیت از خاقانی

شروانی:

عجب است این رکاب و می!

چنانکه خاقانی در این بیت:

در آن، مرکب باشد به گونه‌ای که
 مشبه به، جنبهٔ مَثَل یا حکایت
 داشته باشد و لزوماً وجه شبه آن
 بایست (مثل این می‌ماند که)
 تأویل شود. چنانچه سعدی در
 بیت زیر:

تو خود نایی و گر آیی بر من
 بدان ماند که گنجی در خرابی^(۲)

از نسیم انس بی بهره است
 سـروستان دل
 وز ترنج عافیت خالی است
 نـخلستان جان^(۱)

۱۸۶ - تشبیه تَسْوِیَه (بیان)

آن است که در تشبیه، مشبه
 متعدد باشند بدون مشبه به مانند
 این بیت از سعد سلمان:

این تن و جان از فراق قارون گشتند
 تا به غم اندر، فرو شدند چو قارون

۱۸۸ - تشبیه جَمْع (بیان)

نقطهٔ مقابل تشبیه تسویه است
 که مشبه به در آن متعدد است.
 مانند شعر شاعر عرب:

كَأَنَّمَا يَبْسُمُ عَنْ لَوْلُو
 مُنْضِدُّ أَوْ بَرْدُ أَوْ إِقْصَاحُ^(۳)
 شاعر، دندان محبوب خود را

۱ - دیوان خاقانی ص ۳۲۴ انتشارات
 زوآر.

۲ - کلیات سعدی ص ۷۴۳ به کوشش
 مظاہر مصنا.

۳ - مختصر المعانی ص ۱۴۷ سعد الدین
 تفتازانی انتشارات مصطفوی.

۱۸۷ - تشبیه تَمَثُّل (بیان)

به تشبیهی گویند که وجه شبه

در ترتیب، به لؤلؤ (مروارید)، برد (تگرگ) و اقاح (شکوفه) تشبیه کرده است. و نیز می‌توان از این بیت سعد سلمان بهره گرفت:	و نیز این بیت از مسعود سعد سلمان:
ز رزمجویان دادش چهل هزار سوار چو تیغ آخته قد و چو نیزه بسته میان	در عشق تو، همچو ابر می‌گیرم زار روز درد، چو برگ زرد دارم رخسار ^(۱)

۱۹۰ - تشبیه مضمَر (بیان)

تشبیهی است که در ظاهر،
نمودی از تشبیه معهود نداشته
باشد. بلکه طرفین آن به گونه
تلویحی از مفهوم باز شناخته
شوند. و مشبه به آن همیشه برهان
بر مشبه است.

مانند بیت زیر از سعد سلمان:

۱۸۹ - تشبیه حسی (بیان)

هنگامی که طرفین یا یک
طرف از تشبیه قابل ادراک توسط
حس باشد، آن را حسی گویند.
مانند این سخن:

أَنْتَ كَالشَّمْسِ (فِي الضِّيَاءِ) وَ
طَبِيبُ السُّوءِ كَالْمَوْتِ. که طرفین
حسی هستند.

۱ - از کتاب زیبا شناسی ج ۱ ص ۴۵ اثر
دکتر کزازی.

۱۹۲ - تشبیه قَرِیب مُبْتَدِل

(بیان)

نقطهٔ مقابل تشبیه بعید غریب
است به گونه‌ای که انتقال ذهنی
در آن، بی تأمل حاصل است.
مانند تشبیه خَدَّ (گونه) به وَرَد
(گل) در سرخی.

و نیز این بیت از سعد سلمان:

آخر آن لاله رخسار تو پژمرده
شود

تکیه بر لاله رخسار مکن! گو نکنم

۱۹۳ - تشبیه مُؤَكَّد (بیان)

عکس تشبیه مرسل است که
ادات تشبیه در آن محذوف

با رخ و چشم ساقیان، ما را

یاد نامد ز لاله و عنبر

و این قول از منتبّی شاعر

عرب:

مَنْ يَهْنُ يَسْهَلُ الْهَوَاؤُ عَلَىهِ

مَا لِيْجُرحَ بِمَيِّتٍ إِيلَامٌ^(۱)

به گونه‌ای که مرده، وقتی

مجروح شود دردی احساس

نمی‌کند.

۱۹۱ - تشبیه عقلی (بیان)

نقطهٔ مقابل تشبیه حسی است.

مانند تشبیه علم به حیاة و یا علم به
نور.

و نیز این بیت از فردوسی:

روانش خرد بود و تن جان پاک

تو گفتی که بهره ندارد ز خاک^(۲)

۱ - مختصر المعانی - سعد الدین تفتازانی

ص ۱۷۲.

۲ - شاهنامه فردوسی، نمودار ۱۲C

داستان سهراب ص ۱۰۰ چاپ مسکو.

می‌باشد. چنانکه أَنْتَ نَجْمٌ فِي رَفَقَةٍ وَ ضِيَاءٍ - تو مانند ستاره‌ای در بلندی و روشنی -.
و این بیت از مسعود سعد سلمان:

به زیر اندرش، باره غرنده شیری
به دست اندرش، نیزه پیچیده
ماری^(۱)

۱۹۵ - تشبیه مردود (بیان)
نقطه مقابل تشبیه مقبول است.
مانند تشبیه لباس سیاه پر رنگ به
سیاه کم رنگ هنگامی که منظور
بیان مقدار باشد نه مبالغه و مانند
آن.

۱۹۴ - تشبیه مُجْمَل (بیان)
عبارت است از تشبیه‌ی که از
وجه شبه یا ملزوم وی، ذکر
بمیان نمی‌آید. مانند إِنَّمَا الدُّنْيَا
كَبَيْتٍ تَسْجُهُ مِنْ عَنَكَبُوتٍ - دنیا
مانند خانه‌ی عنکبوت است در
سستی و بی‌بنیانی.

و نیز از مسعود سعد سلمان:

۱ - نقل از زیباشناسی ج ۱ ص ۷۳ اثر
دکتر کزازی.
۲ - همان مأخذ، ص ۶۸.

برآمد ز کوه ابر مازندران
چو مار شکنجی و ماز اندر آن

۱۹۸ - تشبیه مَقْرُوق (بیان)

آن است که چینش تشبیه‌ها به
گونه‌ای باشد که هر مشبّهی کنار
مشبه به خود قرار گیرد.
برای مثال این بیت از مسعود
سعد سلمان:

زان قامت‌همچون الف و زلف
چـودالت
باریک شدم چون الف و چفته
چـودالی^(۲)

۱۹۹ - تشبیه مُقَصِّل (بیان)

۱ - مختصر المعانی، سعد الدین تفتازانی
ص ۱۵۰ انتشارات مصطفوی قم.
۲ - نقل از زیبا شناسی ج ۱ ص ۸۰ دکتر
کزازی.

۱۹۷ - تشبیه مَشْرُوط (بیان)

مقید شدن هر یک از مشبه یا
مشبه به است به یک شرط
وجودی یا عدمی به گونه‌ای که
آن شرط، مشبه را از مشبه به برتر
داند مانند این بیت از رشید
وطواط:

عَزَّ مَاتُهُ مِثْلَ النُّجُومِ تَوَاقِبًا
لَوْ لَمْ يَكُنْ لِلثَّاقِبَاتِ أَفْوَلٌ^(۱)
گرچه تشبیه عزم (قصد) به
نجم (ستاره)، تشبیه مبتدل است و
لیکن شرط عدم افول آن را
غریب ساخته است.

و نیز برای نمونه است این بیت
از فرّخی سیستانی:

سروی، گر سر و ماه دارد بر سر
ماهی، گر ماه مُشک بارد و عنبر

نقطهٔ مقابل تشبیه مجمل است
 که از وجه شبه یا ملزوم آن یادی
 شده باشد. به گمان اینکه شنونده
 خودش نمی‌تواند وجه شبه را
 دریابد.

مانند این بیت از شاعر عرب:
 فَإِنْ تَفَقَّ الْأَنْثَامُ وَأَنْتَ مِنْهُمْ
 فَإِنَّ الْمَسْكَ بَعْضُ دَمِ الْغَزَالِ^(۲)
 طبق قاعده، مسک (مشبه به)
 از دم (مشبه) اشرف است.

و نیز این بیت از عبد الواسع
 جبلی:

۲۰۱ - تشبیه مَعْكُوس (بیان)
 آن است که شاعر یک بار،
 مشبه را به مشبه به مانند سازد و
 باری دیگر بر عکس، مشبه به را
 به جای مشبه بیاورد. مانند این
 بیت از رشید و طواط:

هر که چون زنبور، خدمت را
 میان‌پیشست، نَبَسْت
 تیر چرخ او را جگر، چون خانه
 زنبور کرد^(۱)

۱ - همان مأخذ ص ۲

۲ - مختصر المعانی، سعد الدین تفتازانی

ص ۱۵۱.

۲۰۰ - تشبیه مقبول (بیان)

قَفار از نَمِ جودِ او چون ریاض
ریاض از تَفِ تیغِ او چون قفار^(۱)

از عارض و روی و زلف داری
طاووس و بهشت و مار با هم^(۲)

۲۰۲ - تشبیه مُقید (بیان)

گونه‌ای از تشبیه مشروط، که
به قید زمان، وابسته باشد. مانند
این مصراع از سهراب سپهری:
زندگی در آن وقت، صفی از نور
و عروسک بود.

مشبه (زندگی) مقید به (آن
وقت) یعنی زمان کودکی است.

۲۰۳ - تشبیه مَلْفُوف (بیان)

بر خلاف تشبیه مفروق، در
این تشبیه مشبه‌ها در یک طرف و
مشبه‌به‌ها در سوی دیگر، چیده
می‌شوند چنانکه خاقانی در این

بیت:

۲۰۴ - تَشْرِیع (بدیع)

در لغت، بیان کردن راه و
شریعت است. و در بدیع، از
آرایه‌های لفظی و آن است که
ساختار بیت بر دو قافیه باشد به
گونه‌ای که اگر یکی از آن دو
قافیه از سخن حذف گردد، آنچه
می‌ماند خود بیتی با قافیه باشد.
برای مثال این بیت از فرصت
شیرازی:

ساقیا! فصل بهار و موسم گل،

۱ - حدائق السعیر - رشید الدین وطواط

ص ۴۷.

۲ - دیوان خاقانی شروانی ص ۲۵۲

انتشارات زوّار.

وقت بستان

جام می ده، تا به کی داری تعلل،

پیش‌مستان

تَدْبِيرُ مُعْتَصِمٍ بِاللَّهِ مُنْتَقِمٌ

لِلَّهِ مُرْتَقِبٌ فِي اللَّهِ مُرْتَقِبٌ^(۱)

که در صورت حذف (وقت بستان، پیش‌مستان) بیتی چنین به دست خواهد آمد:

ساقیا! فصل بهار و موسم گل
جام می ده، تا به کی داری تعلل

۲۰۶- تشکیک (بدیع)

در لغت، در شک انداختن است^(۲). و در اصطلاح، آن است سخنور، در سخن خویش از واژه‌ای استفاده نماید که شنونده به شک افتد آیا این واژه حشو و زیادی است و یا اصلی است؟ مانند قوله تعالی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ...﴾^(۳)

زیرا واژه بدین، شنونده را به شک می‌اندازد که آیا با وجود واژه تداینتم، اضافی است یا

۲۰۵- تَشْطِيرُ (بدیع)

در لغت، نصف و جزء را راست. و در اصطلاح آن است که شاعر، آغاز و فرجام بیتی را به پاره تقسیم کند و سپس هر شطر (پاره) را مسجع نماید و لیکن آغازین را مخالف فرجام آورد.

برای مثال این بیت از ابی تمام:

۱ - مختصر المعانی - علامه تفتازانی ص ۲۰۹ انتشارات مصطفوی قم.
۲ - فرهنگ عمید - واژه تشکیک.
۳ - سوره بقره، آیه ۲۸۲.

اصلی؟

۲۰۸- تَصْدِیْر (بدیع)

ر.ک. رَدَّ الْعِجْزِ عَلٰی الصَّدْرِ

(۳۷۵)

۲۰۷- تَصْحِیْف (بدیع)

در لغت، خطا کردن در نوشتن

است^(۱).

۲۰۹- تَصَرُّف (بدیع)

آن است که شاعر، معنایی را

در چند صورت ابراز دارد. ر.ک.

ایجاز، استعاره و ارداف.

و در اصطلاح، آن است که

شاعر یا نویسنده، ساخت نوشته را

به گونه‌ای قرار دهد که با اندک

تغییر در آن، معنا عوض شود و از

ستایش به نکوهش مبدل گردد.

۲۱۰- تَصْغِیر (بدیع)

در لغت، کوچک کردن

است. و در اصطلاح، کوچک

کردن واژگان است با افزودن

ادات تصغیر از قبیل چه، ک،

مانند پسرک. برای نمونه این بیت

از خواجوی کرمانی:

چون محرم و مجرم با افزودن

نقطه. و نیز این بیت:

حُرّ و مُحَبَّتِی و گل گلبان بدر

نامرد نیکنی و نکوساز در سفر

که در صورت تغییر، چنین

می‌شود:

خَرّ و مُخَنَّتِی و کُلّ کَلْتَبان پدر

نامرد بَنگِی و نگوسار در سَقَر

گفتمش: در غم عشقت دل
خواجه و خون شد
بیش از این چند - بگو: صبر کن
مسکینک؟^(۱)
بهار آمد، جوانی را پس از پیری ز
سـرگیرم
کنار یار بنشینم، ز عمر خود ثمر
گیرم^(۲)

۲۱۲- تَضْمِین (بدیع)

در لغت، تاوان دادن و در پناه
خود گرفتن است^(۳). و در بدیع،
آن است که شاعر، بیتی یا
مصراعی از شاعری دیگر را در
شعر خویش بیاورد، اگر آن شعر
از شاعر معروفی باشد حاجت به
بردن نام وی نیست و در غیر این
صورت، می‌بایست به نام سراینده
آن اشارت کند.

۲۱۱- تَضَادَّ (بدیع)

در لغت، بایکدیگر ضدّ بودن
است. و در بدیع، آن است که
شاعر، واژه‌هایی را در سروده
خویش به کار برد که در معنا با
یکدیگر تناسب تضاد و
ناسازگارند.
مانند این بیت از امام
راحل رحمته:

۱ - نقل از زیبا شناسی زبان پارسی ج ۳
ص ۱۰۱ اثر دکتر جلال الدین کزازی.
۲ - دیوان امام خمینی. ص ۱۵۲ دفتر
نشر آثار.
۳ - فرهنگ عمید واژه تضمین.

چنانکه خواجه حافظ بیتی را
از کمال اسماعیل اصفهانی
تضمین کرده است:

ور باورت نمی‌کند از بنده این
حدیث
از گفته کمال دلیلی بیاورم

اصطلاح بدیع، آن است که
واژه‌ها و نامهای متعدد را بر یک
سیاق و ریخت بیاورند. مانند قوله
تعالی: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ
الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ
الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ
الثَّمَرَاتِ وَ بَشِيرِ
الضَّالِّينَ﴾^(۲).

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو
مهر،

آن مهر بر که افکنم؛ آن دل کجا
برم؟^(۱)

توانگری و جوانی و رنگ و بوی
بهار
شراب و سبزه و آب روان و روی
نگار

۲۱۳ - تضمین مُزْدَوَج

(بدیع)

ر.ک. مزاجه (۵۷۲)

۲۱۵ - تَعْرِیض (بدیع)

۱ - دیوان حافظ غزل ۳۲۴ تصحیح
خرمشاهی انتشارات نیلوفر.
۲ - سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۲۱۴ - تَعْدِید (بدیع)

در لغت. بر شمردن است. و در

در لغت، بکنایه چیزی گفتن است. و در بدیع، آن است که سخنور، گوشه زنی به دیگری را همراه سخن خویش سازد گرچه ظهور کلام را اراده کرده باشد. مانند قوله تعالی:

﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾^(۱).

۲۱۷- تعریف مسند الیه (معانی)

گرچه مخاطب آن، نبی اکرم ﷺ است و لیکن تعریض به دیگران دارد. همانند تعریف مسند است. چنانکه قوله تعالی: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ که تعریف به ال است.

۲۱۶- تعریف مسند (معانی)

گاهی به انگیزه‌هایی چون اهمیت دادن به مسند و یا افاده حکم یا لازمه حکم به شنونده و مانند آن مسند را به ابزارهای تعریف، معرفه می‌آورند مانند زَيْدٌ أَخُوکَ.

و نیز تعریف به علم در این بیت از نظامی درباره پیامبر اکرم ﷺ:

محمد که بی دعوی تخت و تاج
ز شاهان، به شمشیر بستد خراج
اگر خُضِر بر آب حیوان گذشت
محمد ز سر چشمه جان گذشت

و تعریف به اشاره از خواجه حافظ:

افستد

کافور خشک گردد با مشک تر
برابر

آن سفر کرده که صد قافله دل
همراه اوست
هر کجا هست خدایا به سلامت
دارش^(۱)

یعنی چون آفتاب به برج حمل
در آید، درازی روز و شب برابر
می شود.

و نیز این بیت از نظامی:

رنج خود و راحت یاران طلب
سایه خورشید سواران طلب^(۲)

۲۱۸ - تعقید لفظی (معانی)
در لغت. سخن را پیچیده و
درهم کردن است. و در اصطلاح
عبارت است از آوردن واژه‌های
پیچیده و مبهم در سخن و
بکارگیری کنایات دور از ذهن و
مراعات نکردن نظم و ترتیب
واژه‌ها در کلام است.

۲۱۹ - تعقید معنوی (معانی)
آن است که سخنور، مطالب
ساده را با اندیشه شاعرانه آنچنان
دشوار و ناشناخته بیان نماید که
درک آن بر شنونده مشکل آید.
مانند بیت زیر از مولوی:

مانند این شعر:

آهوی آتشین را چون بره در بر

۱ - دیوان حافظ غزل ۲۷۷ تصحیح
خرمشاهی، انتشارات نیلوفر.

۲ - نقل از زیبا شناسی ج ۳ ص ۴۵ اثر
دکتر - اثر جلال الدین کزازی.

کیمیا داری که تبدیلش کنی
گرچه جوی خون بود نیلش
کنی^(۱)

۲۲۱- تَغْزَل (بدیع)

ر.ک. تشبیب (۱۸۲)

در واقع، خداوند متعال، آب نیل
را بر فرعونیان جوی خون می‌کند
و لیکن مولوی عکس آن را
سروده است. و از این روی باعث
تعقید شده است.

۲۲۲- تَغْلِب (معانی)

در لغت، چیره گردانیدن
است. و در اصطلاح، برتری دادن
یکی از دو شیء معلوم است بر
دیگری هنگامی که بین آن دو
چیز رابطه جزئیت، مصاحبت و یا
عموم المجاز باشد. چنانکه واژه
أَبْوَان را برای آب و اُم استعمال
می‌کنند.

۲۲۰- تَعَلُّقُ إِشْتِقَاقِي (بیان)

از علاقه‌های مجاز مرسل و به
معنای جایگزینی واژه‌ای جای
واژه دیگر است. چنانچه مصدر
جای اسم مفعول در قوله تعالی:
﴿اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ
شَيْءٍ﴾^(۲) و اطلاق اسم فاعل بر
مصدر در قوله تعالی: ﴿لَيْسَ
لَوْقَعَتِهَا﴾^(۳).

و از این باب است قوله تعالی:
﴿وَكُنْتَ مِنَ الْفَاقِينَ﴾^(۴)

۱ - مثنوی معنوی دفتر دوم بیت ۶۹۴
ملاجلال رومی

۲ - سوره نمل، آیه ۸۸.

۳ - سوره واقعه، آیه ۲.

۴ - سوره تحریم، آیه ۱۲.

که از باب تغلیب مذکر بر مؤنث
است و شامل قاننات نیز می شود.

۲۲۴- تَفْرِیق (بدیع)

در لغت، پراکنده کردن است.
و در بدیع، از آرایه های درونی
است که شاعر بین دو کس یا دو
چیز پیوسته و متصل، جدایی
بیافکند و این همواره در نهان
سخن است، و آشکارا دیده
نمی شود.
چنانکه این بیت خواجه
حافظ را راست:

دست تو را به ابر که یا رد شبیه
کرد؟
چون بدره بدره این دهد و قطره
قطره آن

۲۲۳- تَفْرِیع (بدیع)

در لغت چیزی را فرع چیزی
کردن است. و در اصطلاح، آن
است که شاعر در آغاز، حکمی
را بر یکی از وابستگان امری
اثبات کند و سپس همان حکم را
برای وابسته ای دیگر، مانند این
شعر از شاعر عرب:

أَحْلَامُكُمْ لِسَقَامِ الْجَهْلِ شَافِيَةٌ
كَمَا دِمَاءُكُمْ تَشْفِي مِنَ الْكَلْبِ^(۱)
به گونه ای که شاعر، ابتداء
شفاء احلام قوم را بر درد جهل
اثبات کرد و سپس شفاء مرگشان
را بر درد سگ (جنون سگی) و
غرض او، ملائک و اشرافی بودن
آن خاندان است.

۱ - جواهر البلاغة ص ۴۰۲، سید احمد

هاشمی بک.

خواجه بطور پنهانی بین دست
ممدوح و ابر جدایی افکنده است
و بخیال اینکه آن دو با هم
ارتباطی دارند و در جوانمردی به
یکدیگر شبیه‌اند.

۲۲۶- تَفْوِیْف (بدیع)

در لغت، به معنای بافتن جامه
است با خطوط رنگارنگ به گونه
یکسان. و در بدیع، آن است که
ساختار شعر بر وزن خوش و واژه
ساده بنیان شود و از بکار بردن
واژه‌های دور از ذهن، پرهیز
شود. چنین شعری را مفوف
خوانند.

مانند غزلی از امام راحل ره با
مطلع:

غمی خواهم که غمخوارم تو
باشی

دلی خواهم دل آزارم تو باشی^(۱)

۲۲۵- تَفْصِیل (بدیع)

هنر شعری است به گونه‌ای که
هنگام خواندن سروده، لبان مدام
از هم جدا می‌مانند.
مانند بیت زیر از مسعود سعد
سلمان:

ای آذر تو یافته از غالیه چادر!
اندر دل عشاق زده است آذرت
آذر

زلفین تو ریحان، دل عشاق تو
جنت

دیدار تو خور، دیده عشاق تو

دیگری به نهایت در انحطاط
است.

۲۲۷- تَقَابُل (معانی)

در لغت، روبروی هم واقع
شدن است. و در اصطلاح، امکان
پذیر نبودن دو ویژگی است در
مکان واحد، زمان واحد و از
جهت واحد، مانند دو واژه ایمان
و کفر در معقولات و بیاض و
سواد در محسوسات. و دارای
گونه‌های مختلفی است. چون:
تقابل ایجاب و سلب مانند انسان
و لا انسان که دو امر وجودی و
عدمی هستند. تقابل تضایف مانند
ابوّت و نبوّت که دو امر وجودی
هستند به گونه‌ای که تصور هر
کدام وابسته به تصور دیگری
است. تقابل شبه تضاد مانند سماء
و ارض که یکی از آن دو امر
وجودی در نهایت بلندی و

تقابل تضاد مثل سواد و بیاض
که تصور هر کدام از دو امر
وجودی، بدون دیگری امکان
پذیر است.

و تقابل عدم و ملکه چون علم
و جهل. به گونه‌ای که جهل در
جایی صادق است که مقام، لیاقت
علم را دارا باشد. برای نمونه این
بیت از امام راحل علیه السلام در تقابل
تضاد:

با شیخ بگو که راه من باطل خواند
بر حق تو لبخند زند باطل ما^(۱)

۲۲۸- تقدیم ما حَقُّهُ التَّأخِرُ

(معانی)

تنظیم و نشر آثار.

۱ - دیوان امام خمینی ص ۴۴ مؤسسه
تنظیم و نشر آثار، غزل مسلک نیستی.

از ابزارهای قصر (حصر) صفت بودن آن و یا تفأل و
 است که به موجب آن، معمولاتی تشویق به ذکر مسند الیه مانند قول
 که در ترتیب جمله، جایگاه شاعر:
 متأخر دارند، به انگیزه حصر و ثَلَاثَةُ تُشْرِقُ الدُّنْيَا بِبَهْجَتِهَا
 امثال آن، بر عامل یا بر یکدیگر شَمْسُ الصُّحَى و أَبُو إِسْحَاقَ و
 مقدم شوند. الْقَمَرُ

برای مثال تقدیم خبر بر مبتداء در مثال - تَمِيئِي أَنَا - و یا
 تقدیم مفعول بر فعل مانند قوله تعالی: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾.
 و یا جهت تأکید بر آن است. مانند این بیت از حافظ:
 عافیت می طلبد خاطر من را بگذار
 غمزه شوخش و آن طره طرار
 دگر^(۱)

۲۲۹ - تقدیم مسند (معانی)

گرچه اصل در مسند، تأخیر است و لیکن در مواردی مقدم می شود به انگیزه های متفاوتی چون حصر بر مسند الیه در قوله تعالی: ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ و یا بمنظور آگاهی دادن به خبریت مسند در مقابل

۲۳۰ - تقدیم مسند الیه

(معانی)

چون مسند الیه، محکوم علیه

۱ - دیوان حافظ غزل ۲۵۲، تصحیح خرمشاهی نشر زوآر.

است و تقدم طبعی بر مسند دارد، می‌بایست، تقدم وضعی نیز داشته باشد و از این روی تقدیم آن، اصل است. و می‌تواند انگیزه‌هایی هم داشته باشد، از قبیل تلذذ و تبرّک، تعجیل در خوشی و یا تعظیم و بزرگداشت.

چنانکه این بیت از حافظ:

بِه است قامت و دیدار آن بت
کشـمیر

پیر میخانه چه خوش گفت
بِه دُردی کش خویش
که مگو حال دلسوخته با خامی
چـند^(۱)

یکی ز سرو بلند و یکی ز بدر منیر
و باز از او:

مگر مشاطهٔ بستان شدند باد و
سحاب
که این بیستش پیرایه و آن گشاد
نقاب

۲۳۱- تقسیم (بدیع)

در لغت، بخش کردن و پراکندن است. و در بدیع، آن است که شاعر یا نویسنده، دو یا چند چیز را در آغازین سخن.

۲۳۲ - تَقْطِيع (عروض)

(معانی)

در لغت، پاره پاره کردن است. و در اصطلاح، قطعه قطعه کردن شعر است به جاهای کوتاه و بلند. به گونه‌ای که هر جزء در برابر جزئی از افاعیل (فَعَلَ) که در وزن با آن برابر باشد، قرار گیرد. برای نمونه این بیت از خسرو شیرین نظامی:

پری رویی، پری بگذار، ماهی
به زیر مقنعه صاحب کلاهی
که تقطیع آن چنین است:

گاهی بمنظور تثبیت حکم یا
تقریر با دفع توهم خلاف ظاهر و
یا تقریر با دفع توهم عدم شمول و
مانند آن، حکم در جمله را مؤکد
می‌کنند.

چنانچه قوله تعالی:
﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ
أَجْمَعُونَ...﴾^(۱).

و یا جاءَ زیدُ نفسُهُ در برابر
کسی که گمان فراگیر نبودن و یا
خلاف ظاهر کرده است.

مفاعیلن / مفاعیلن / فعولن



۲۳۳ - تَقْيِيد حکم به توكيد

فصل (معانی)

این تقیید دارای انگیزه‌هایی
گوناگون است. از قبیل تخصیص
چون قوله تعالی: ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا

أَنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ^(۱) . و یا تأکید بر تخصیص در مثال قوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ الرَّحِيمُ^(۲)﴾ و یا تمیز خبر از صفت. مانند العالم هو العامل بعلمه و مانند آن.

انگیزه‌هایی دارد چون تعمیم به اختصار در قوله تعالى ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ^(۳)﴾ و یا استهجان تصریح در قول عایشه درباره پیامبر اکرم ﷺ: مَا رَأَيْتُ مِنْهُ وَلَا رَأَى مِنِّي (ای ما یستفبح ذکره) و یا محافظت بر سجع در قوله تعالى: ﴿سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى^(۴)﴾ (بخشی الله) و مانند آن.

۲۳۵ - تقييد حکم به مفاعيل

خمسه (معانی)

گاهی حکم جمله را به مفاعيل پنجگانه، مقید می‌سازند و اهداف زیر را تعقيب می‌نمایند: بیان نوع فعل و یا مکان وقوع آن، یا وقوع فعل در آن و مانند آن. چنانکه در آیه شریفه ﴿وَأَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ﴾ و یا ﴿أَقِمُوا الصَّلَاةَ...﴾.

حذف مفعول از کلام نیز

۲۳۶ - تقييد حکم به نعت

(معانی)

گاهی، حکم در کلام را به صفتی، مقید کنند و اهدافی چون تخصیص موصوف به صفت

۱ - سوره توبه، آیه ۱۰۴.

۲ - سوره توبه، آیه ۱۰۴.

۳ - سوره یونس، آیه ۲۵.

۴ - سوره اعلی، آیه ۱۰.

نکره، توضیح آن، تأکید، مدح و نکوهش موصوف و مانند آن.	شرط:
برای نمونه قوله تعالی: «وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» و یا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و همینطور «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم».	گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بُود فردائی ^(۲)

۲۳۸ - تکرار (بدیع)

در لغت، کاری را دوباره کردن است^(۳). و در بدیع، واژه‌ای را در سخن چندین بار استعمال کنند که باعث رسایی و زیبایی آن گردد.
مانند این بیت از امام راحل^(۴):

۲۳۷ - تقييد مسند (معانی)

آن است که سخنور، برای مسند، وابسته‌ای چون قید، صفت، مفعول و مانند آن، بیاورد. تا بر رسائی آن بیافزاید.
چنانکه حافظ در این بیت:
مرا و مرغ چمن را ز دل ربود آرام
زمانه تا قصبِ نرگس و قبای تو بست^(۱)

۱ - دیوان حافظ غزل ۳۲ بادلیان ص ۳۲.

۲ - دیوان حافظ غزل ۴۹۸ تصحیح خرمشاهی.

۳ - فرهنگ عمید - واژه تکرار.

و نیز از اوست در تقييد مسند به

عزیز

عاشقم، عاشقم مریض توام می نوش که این قصه درازست
زین مرض، من شفانمی خواهم^(۱) دراز

و نیز از خواجوی کرمانی:

هیچ از دهان تنگ تو نگرفته‌ام کام ۲۴۰ - تکرار مسند الیه
جان (معانی)

جان را فدای جان تو کردم، به گاه باشد که مسند الیه را
جان تو همانند مسند، به منظور اهتمام به
آن، تکرار کنند.

چنانچه در بیت زیر از حافظ:

۲۳۹ - تکرار مسند (معانی)

گاهی به منظور با اهمیت جلوه دریغ و درد که تا این زمان
دادن مسند، آن را چند بار در ندانستم
سخن می‌آورند. که کیمیای سعادت رفیق بود
مانند بیت زیر از خیام: رفیق^(۲)

خوش باش که این عمر عزیزست

۱ - دیوان امام خمینی ص ۱۶۰. (شرح پریشانی) مؤسسه تنظیم و نشر امام.
۲ - دیوان حافظ غزل ۲۹۸ خرمشاهی

۲۴۳- تلمیح (بدیع)

در لغت، نگاه کردن و اشاره کردن بسوی چیزی است. و در بدیع، آرایه‌ای است معنوی که سخنور به یاری آن، در سخن، به داستان، آیه، حدیث، یا مثلی معروف اشاره می‌کند و آنها را به یکباره در ذهن شنونده برمی‌انگیزد. برای نمونه بیت زیر از امام راحل علیه السلام:

فارغ از خود شدم و کوسِ انا الحق
بـزدم
همچو منصور خریدارِ سرِ دار
شـدم^(۱)

اشاره به داستان به دار آویخته شدن منصور حلاج و شعار انا

۲۴۱- تکریر (بدیع)

ر.ک. تکرار (۲۳۸)

۲۴۲- تکمیل (معانی)

در لغت، تمام کردن است. و در اصطلاح، آن است که در فرجام یا میانه جمله، نکته‌ای آورده شود که معنای آن جمله را بیشتر بر شنونده آشکار کند به گونه‌ای که سخن بدون آن نکته بروشنی قابل دریافت نباشد. مانند این بیت از اوحدی مراغه‌ای:

سایه کردگار باشد شاه
شاه عدل، نه شاه عادلکاه
شاه عادل، مصراع اول را
تکمیل کرده است.

نشر نیلوفر.

۱ - دیوان امام خمینی ص ۱۴۲، مؤسسه تنظیم و نشر امام.

الحق وی دارد.

و نیز این بیت از حافظ که
اشاره به داستان سلیمان دارد:

بـه سلامت

قَدِمْتَ خَيْرَ قُدُومٍ نَزَلْتَ خَيْرَ
مَقَامِي^(۲)

شکوه آصفی و اسب باد و منطق
طـیر

به باد رفت و از او خواجه هیچ
طـرف نیست^(۱)

۲۴۵ - تلویح (بدیع)

در لغت، از دور اشاره کردن
است. و در بدیع، به کنایه‌ای
گویند که دارای وسائط زیاد
باشد. به گونه‌ای که به تعریض
نیانجامد.

۲۴۴ - تلمیع (بدیع)

در لغت، روشن کردن و برق
دادن است.

مانند بیت زیر در سخاوت
شاعر:

و در بدیع، آن است که شاعر،
سروده خود را به دو زبان آراسته
باشد.

و مَا يَكُ فَيِّ مِنْ عَيْبٍ فَإِنِّي
جَبَانُ الْكَلْبِ مَهْزُورُ الْفَصِيلِ
بدیهی است ترسو بودن سگ

برای مثال بیت زیر از غزل
سرای نامی حافظ:

خوشا دمی که در آبی و گویمت

۱ - دیوان حافظ غزل ۲۲ از انتشارات
نیلوفر.

۲ - همان مأخذ غزل ۴۶۸.

(جبان‌الکلب) از آمد و شد زیاد
 کاش با دل هزار جان بودی
 مهمانان است و آن از پخت و پز
 تا فدا کردم به دیدارش^(۱)
 بسیار و سرانجام حکایت از
 ۲۴۸- تناسب (بدیع)
 مهمان دوستی و سخاوتمندی
 وی دارد و همین‌طور است مهزول
 ر.ک. مراعات النظیر (۵۶۹)
 الفصیل (بچه شتر لاغر).

۲۴۶- تمثیل (بیان)
 ر.ک. مجاز مرسل (۵۵۵)
 ۲۴۹- تناسب لفظی (بدیع)
 گونه‌ای از مراعات النظیر که
 آن را مؤاخات و تلفیق نیز
 می‌نامند. که بموجب آن، سخنور
 در سخن خود از واژه‌های
 سازگار با یکدیگر، بهره می‌گیرد.
 واژه‌هایی چون (ماه و آفتاب)
 (تیر و کمان). همچون حافظ در
 بیت زیر:
 مزرع سبز فلک دیدم و داس مه
 ۲۴۷- تمنّی (معانی)
 در لغت، آرزو کردن است. و
 در اصطلاح، آن است که شاعر در
 جستجوی چیز مورد علاقه‌اش
 باشد و لیکن وی را امید دسترسی
 به آن نباشد و از واژه‌هایی چون،
 کاش، کاشکی و مانند آن بکار
 ببرد. چنانکه سعدی در این بیت:

۱ - کلیات سعدی ص ۶۸۰، همان
 مأخذ.

نو

یادم از کِشته خویش آمد و هنگام
درو^(۱)

۲۵۱- تنافر خفیف (معانی)

تنافر در حروف یک واژه که
از ثقل و دشواری کمی برخوردار
باشد. چنانچه واژه نقّاح (آب
صاف و گوارا).

این تنافر در تحت ضابطه
خاصی نمی‌گنجد. بلکه همواره
وابسته به ذوق سلیم و دقت نظر
در سخنان بلغاء است.

۲۵۰- تَنَافُر (معانی)

در لغت، از یکدیگر بیزاری
جستن است. و در اصطلاح، آن
است که سخنور، چند واژه ثقیل
و دشوار را پی در پی در سخن
خود بکار گیرد به گونه‌ای که فهم
آن بر شنونده مشکل آید. مانند
واژه مُسْتَشْرِزَاتُ به معنای
مرتفعات. و واژه‌های (قرب قبر
حرب...) در بیت زیر از شاعر
عرب:

و قَبْرِ حَرْبٍ بِمَكَانٍ قَفْرِ

و لیس قُربِ قبرِ حَرْبٍ قَبْرِ^(۲)

۲۵۲- تنافر در حروف

(معانی)

عبارت است از تنافر داشتن
و دشوار بودن هجاها یا یک واژه
که باعث دشواری فهم در سخن
است. چون واژه مستشزرات. به

۱ - دیوان حافظ غزل ۴۰۸ - انتشارات
نیلوفر.

۲ - مختصر المعانی - علامه تقنازانی ص
۹ - نشر مصطفوی قم.

گونه‌ای که هجای (شین) که بی
صدا و سبک است، میانه (تاء) که
از حروف بی صدای شدید
و (زاء) که از حروف با صدا
است، واقع شده است.

و نیز برای مثال این بیت از

سعدی:

۲۵۴ - تنافر شدید (معانی)
نقطه مقابل تنافر خفیف است.
مانند واژه هُعْخُع (علف شتر) در
قول اعرابی:

«تَرَكَتُ نَاقَتِي تَرَعَى الْهُعْخُعُ»

- شترم را رها کردم تا علف
خورد -.

بسیادت عذر خطا خواستن
پس از شیخ صالح دعا خواستن

۲۵۳ - تنافر در کلمات

(معانی)

آن است که چند واژه سنگین
و دشوار، در کنار یکدیگر آورده
شوند به گونه‌ای که باعث ثقل در
ادای سخن بگردند.

۲۵۵ - تنزیل وجود بعدم
(بدیع)

گاه باشد بمنظور کم اهمیت
جلوه دادن کاری، آن را بمثابه
عدم و نیستی بشمار می‌آورند.

برای مثال این بیت:
در این درگه که گه گه و گه گه

مانند قوله تعالى:

﴿وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَ
لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^(۱)

۲۵۷- تنکیت (بدیع)

در لغت، بسیار دقت کردن
است. و در اصطلاح، آن است که
سخنور، از میان امور مشترک،
یکی را برگزیند و از آن یاد کند.
به جهت نکته‌ای که در آن یکی
است. مانند قوله تعالى:

﴿وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ
الشَّعْرِی﴾^(۳)

به گونه‌ای که از بین نجوم
(ستارگان) فقط از شعری یمانیه که
در شرق آسمان طلوع می‌کند یاد
کرده است. تا اشاره نماید که در
زمان جاهلیت، عده‌ای از اعراب،
ستاره شعری العبور را عبادت و
پرستش می‌کردند.

۲۵۶- تنسیق الصفات

(بدیع)

تنسیق در لغت، ترتیب دادن و
آراستن است. و در اصطلاح
بدیع، آن است که شاعر برای
کسی یا چیزی، چندین ویژه‌گی
(صفت) در پی هم آورد. برای
مثال این بیت از عبدالواسع جبلی:

که دارد چون تو معشوقی نگار و
چابک‌ودلیر

بنفشه زلف و نرگس چشم و

لاله‌روی و سیمین بر؟^(۲)

۱ - سوره انفال، آیه ۱۷.

۲ - از کتاب زیبا شناسی دکتر کزازی ص
۹۷ ج ۳.

۳ - سوره نجم، آیه ۴۹.

بود^(۱)

۲۵۸ - تنکیر مسند (معانی)

گاه باشد مسند را در جمله،
نکره آورند زیرا انگیزه‌ای در
شناسایی آن نیست. و اهدافی
چون تعظیم و بزرگداشت، تحقیر
و مانند آن دارند.

چنانکه حافظ راست در
بزرگداشت مسند:

بر این مست پریشان رحمت
آرید

که وقتی کاردانی کاملی بود

مگو دیگر که حافظ نکته دان
است

که ما دیدیم و محکم جاهلی

۲۵۹ - تنکیر مسند الیه

(معانی)

گاهی مسند الیه را نیز نکره
می‌آورند و اغراضی چون تکثیر
در مثال مانند قوله تعالی:

﴿وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ
كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ﴾ یعنی
(رسل کثیره). یا تحقیر مثل قوله
تعالی: ﴿وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾
و یا مانند آن را دنبال می‌کنند.

چنانکه سعدی در بیت زیر:
کسی به دیده انکار اگر نگاه کند
نشان صورت یوسف دهد به

۱ - دیوان حافظ غزل ۲۱۸ تصحیح
خرمشاهی نشر نیلوفر.

ناخوبی^(۱)گویمی^(۲)

۲۶۰- توأم (بدیع)

است.

ر. ک. ذو قافیتین (۳۷۱)

۲۶۲- توجیه (عروض)

۲۶۱- توئم (بدیع)

از اصطلاحاتی است که بیشتر
در مردم‌شناسی به کار می‌رود
و عبارت است از ایمان و اعتقاد
به حیوانات، گیاه و یا هر چیزی
که مقدس، و مورد تکریم ویژه
قبیله یا گروهی باشد. چنانکه
فردوسی در این بیت:

در شاهنامه، فریدون اسم گاو
است.

در لغت، رو کردن بسوی
چیزی است. و در اصطلاح، از
گونه‌های حرکات قافیه است و
عبارت است از حرکت ما قبل
حرف روی اعم از فتحه یا ضمه و
یا کسره.

مثل کسره دال و گاف در واژه
دل و گیل.

برای مثال بیت زیر از انوری
در مطلع قصیده‌اش:

ای مسلمانان فغان جور چرخ

کو فریدون که گاوآن را کند قربان
عید

تا من اندر عیدگه الله اکبر

۱ - کتاب گلستان - سعدی ص ۸۷ باب
پنجم، کوشش مظاهر مصفا.
۲ - شاهنامه فردوسی نمودار ۶ بیت
۱۲۶۵، چاپ مسکو.

چـنـبـری

بشـنـوی^(۱)

وز نفاق تیر و قصد ماه و سیر

مـشـتری

ناگفته نماند که واژه توجیه معنای دیگری در علم بدیع دارد و آن این است که سخنور، ساختار سخن خود، را به گونه‌ای قرار دهد که علاوه بر معنای اصلی، معانی دیگری نیز تبادر کنند. چنانکه حافظ در بیت زیر:

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ
پهلوی

می‌خواند دوش درس مقامات
معنوی

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
تا از درخت نکته توحید

۲۶۳- تُوریه (بدیع)

در لغت، حقیقت را نهفتن و طور دیگر وانمود کردن است^(۲). و در اصطلاح، آنست که سخنور، واژه‌ای دو سخن خویش بیاورد که در معنا داشته باشد یکی نزدیک و دیگری دور و شنونده، معنای نزدیک را قصد کند و لیکن گوینده درصدد معنای دور است.

مانند قوله تعالی:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم
بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم
بِالنَّهَارِ﴾^(۳).

۱ - دیوان حافظ غزل ۴۸۸ نشر نیلوفر.

۲ - فرهنگ عمید - واژه توریه.

۳ - سوره انعام، آیه ۶۰.

ما جرحتم معنای نزدیکش
نسبت ناروا به کسی دادن است
ولی در اینجا منظور ارتکاب
گناهان است.

۲۶۴- تَوْرِيَهُ مُبَيَّنَةً (بدیع)
آنست که وابسته (لازم)
معنای دور، در سخن ذکر شده
باشد به گونه‌ای که کلام ما قبل را
تبیین کند. چنانچه در این بیت از
شاعر عرب:

يَا مَنْ رَأَى بِالْهُمُومِ مُطَوَّقًا
و ظَلَلَتْ مِنْ فَقْدِي عُصُونًا فِي
شُجُونٍ

اَتَلُّوْا مِنِّي فِي عِظَمِ نُوحَى وَ الْبُكَاءِ
شَأْنِ الْمَطَوَّقِ اَنْ يَنْوَحَ عَلَى عُصُونٍ

نوحه و گریه، لازمه هموم (غمها)
است.

۲۶۵- تَوْرِيَهُ مُجَرَّدَه (بدیع)
توریه‌ای است که در آن، از
ملائمت و سازگارهای هیچ‌کدام
از دو معنا (نزدیک و دور) یادی
نشده باشد. مانند قول ابراهیم عليه السلام
وقتی خداوند متعال از زوجه وی
پرسید، او در جواب گفت «هَذِهِ
أُخْتِي» یعنی از برادران دینی
است.

۲۶۶- تَوْرِيَهُ مُرْشَحَه (بدیع)
آنست که سخنور، در سخن
خود وصفی را ذکر کند که با
معنای نزدیک سازگاری دارد
مانند قوله تعالی: ﴿وَالسَّمَاءِ
بَنِينَهَا بِأَيْدٍ﴾^(۱) معنای نزدیک
ید، عضو مخصوص (جارحه)
است و بنیان از ملائمت آن.

و البته معنای دور آن، قدرت
است.

آنست که شاعر، حرفی و یا
واژه‌ای را در هر مصراع، در پی
هم تکرار کند.

چنانچه حرف (س) در بیت
زیر از حافظ:

رشته تسبیح اگر بگست
معدورم بدار
دستم اندر دامن ساقی سیمین
ساق بود^(۱)

و نیز این بیت از امام راحل ره که
تکرار حرف (ش) است:

چشم بیمار تو هر کس را به
بیماری کشاند
تا ابد این عاشق بیمار، بیماری

۲۶۷- توریه مُهْیَاة (بدیع)

توریه‌ای است که بر واژه قبل
و یا بعد از خود، بیاید. مانند کلام
علی علیه السلام درباره اشعث بن قیس:
«إِنَّه كَانَ يُحَرِّكُ الشِّمَالَ
بِالْيَمِينِ» معنای نزدیک شمال،
مقابل یمین است و معنای دور
آن، جمع شمله (رداء و عبای
بلند) است و اگر واژه یمین پس از
آن ذکر نمی‌شد، شنونده از آن،
معنای ید توریه‌ای را دریافت
نمی‌کرد.

۲۶۸- تَوْزِیع (بدیع)

در لغت، بخش کردن و
قسمت کردن است. و در بدیع.

۱ - دیوان حافظ غزل ۲۱۷ خرمشاهی

نشر نیلوفر.

نـدارد^(۱)

این رباعی موشح به نام فاطمی
(فاطمه) است.

در ضمن در علم معانی نیز
اصطلاحی بنام توشیح در باب
اطناب بکار می‌رود که به موجب
آن واژه‌مثنی را در فرجام سخن
می‌آورند، و سپس آن را به دو
مفرد تفسیر می‌کنند تا کلام در دو
ترکیب دیده شود و از آن حالت
استیحاش بیرون آید.

برای نمونه قول پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله:

«يَسْبُ ابْنُ آدَمَ وَيَسْبُ فِيهِ
خَصْلَتَانِ الْحِرْصُ وَ طُولُ الْأَمَلِ».

- آدمی پیر می‌شود ولی دو
چیز در آن جوان است طمع
و آرزوی دراز -.

۱ - دیوان امام خمینی ص ۷۷ (غم یار)
نشر و تنظیم آثار امام.

۲ - دیوان امام خمینی ص ۲۲۱،
انتشارات تنظیم و نشر آثار.

۲۶۹- تَوْشِیح (بدیع)

در لغت، آراستن و زینت
دادن است. و در بدیع، آن است
که هرگاه حروف یا کلماتی را از
اول و یا وسط مصراع‌های یک
بیت جمع کنند و ترکیب نمایند
اسم شخص یا اسم چیزی و یا
مصراع یا بیتی با وزن و قافیه‌ای
دیگر، بدست آید.

برای مثال این رباعی از امام
راحل رحمه الله:

فرهادم و سوز عشق شیرین دارم
امید لقاء یار دیرین دارم
طاقت ز کفم رفت و ندانم چه کنم
یادش همه شب در دل غمگین
دارم^(۲)

معانی کلام.

۲۷۰- تَوْصِیل (بدیع)

نقطه مقابل تفصیل است. به گونه‌ای که هنگام تلفظ سروده، لب‌ها همواره به یکدیگر می‌مالند.

مانند این شعر از امیر خسرو دهلوی:

مویِ مه، ما به بویِ ما بُویا به
بی او، مویم، موی و یم ماوا به
ماییم و مهمی و آن مه ما با ما
ما با مه ما و مه ما با ما به^(۱)

۲۷۱- توهیم (بدیع)

در لغت، به گمان افکندن است. و در بدیع، آنست که سخنور، واژه‌ای را در سخن بیاورد که ماقبل و یا مابعد آن موهم این معناست که گوینده قصد، تصحیف یا تحریف آن را از راه تغییر بعضی از اعرابها و یا

برای نمونه آیه شریفه ﴿أَصِیْبُ بِهِ مِّنْ أَشَاءٍ﴾ زیرا اصابت عذاب، شنونده را به توهم می‌افکند که اشاء با سین مهمله از اساءه است.

و شاهد آن این است که حماد، در روایتی با سین مهمله خوانده است.

۲۷۲- تهکم (بدیع)

در لغت، ریشخند زدن است. و در بدیع، ریشخند ویژه‌ای است که در مقام حقارت از واژه اجلال و والا و در مقام عذاب و ترس از واژه بشارت استفاده می‌کنند.

مانند قوله تعالی: ﴿ذُوقْ إِنَّكَ

۱ - نقل از زیباشناسی زبان پارسی، ج ۳ ص ۱۷۳، اثر دکتر جلال الدین کزازی.

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ^(۱).
 و یا مثل «وَبَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ
 بِأَنَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً»^(۲).
 و نیز این بیت از حافظ:
 حافظ به خود نپوشید این خرقه

مـی آلود

ای شیخ پاکدامن معذور دار ما
 را^(۳)

۱ - سوره دخان، آیه ۴۹.

۲ - سوره نساء، آیه ۱۳۸.

۳ - دیوان حافظ غزل ۶ از شرح عرفانی
 حافظ، اثر عبدالرحمن لاهوری.

ج

۲۷۳- جامع (معانی و بدیع)
در لغت به معنای گرد آورنده
است. و در اصطلاح دو کاربرد
دارد:

الف - در علم معانی و باب
فصل و وصل به سازگار و ملائم
میان دو جمله را گویند به گونه‌ای
که هرگاه یکی از آنها شنیده شود،
ذهن آدمی منتظر دیگری هم
باشد. مانند زَيْدٌ يُعْطَىٰ وَ يَمْنَعُ. که
تناسب تضاد دارند.

ب - در بدیع، پیوند میان دو
طرف استعاره را گویند چنانچه
سرخ‌ی در استعاره لب از گُل. این
جامع در استعاره، همواره عقلی

است جز اینکه طرفین حسی
باشند که ممکن است جامع نیز
حسی شود همانند استعاره
خورشید از نان در گردی.

گاهی جامع حقیقتاً در مفهوم
طرفین یافت می‌شود.
مانند استعاره دَر بیت زیر از
مسعود سعد سلمان:

تا بنده ماه باز بر آراستی
پوینده مشک باز بپیراستی
جامع میان پوینده و پویدن،
تندی است و گاهی هم چنین
نیست مانند این بیت از سعد
سلمان:

ای سلسلهٔ مشکِ فگنده به قمر بر
خندیده لب پُر شکر توبه شکر

بَر^(۱)

برای مثال این آیه شریفه:
«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ
حَيَوةٌ»^(۲)، در برابر «الْقَتْلُ
بِالْقَتْلِ» در کلام عرب.

جامع (درخشندگی) در مفهوم
هیچ‌کدام از قمر و روی زیبا
نیست.

۲۷۶- جمع (بدیع)

گاه باشد که شاعر، دو کس یا
چیز و بیشتر را در خصوصیت
واحد، در شعر خود، گرد
می‌آورد. این شیوه را اصطلاحاً،
جمع می‌نامند.

چنانکه سعدی در این بیت:

مردمان جمله بخفتند و شب از

۲۷۴- جامع الحروف

(بدیع)

آنست که شاعر، به یکباره
تمامی حروف هجاء، را بی‌کم و
کاست، در شعر خود بیاورد.

۲۷۵- جَزَالَت (معانی)

در لغت، فصاحت و روانی
سخن را گویند. و در اصطلاح، به
سخن ایجاز و پر معنی گویند که

۱ - ر. ک.، زیبا شناسی زبان پارسی ج ۲
از دکتر جلال الدین کزازی ص ۴۷.
۲ - سوره بقره، آیه ۱۷۹. برای اطلاع
بیشتر ر. ک. کتاب مختصر المعانی بحث
ایجاز.

نیمه‌گذشت

و آن که در خواب نشد چشم

من و پروین است^(۱)

نی همه یک رنگ دارد در

نیستانها؛ ولیک

از یکی نی قند خیزد، وز دگر بی

بـوریا

شاعر، در صفت ادّعایی (در

خواب نشدن) میان چشم خود و

ستاره پروین، جمع کرده است^(۲).

و نیز قوله تعالی: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ

نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^(۳).

۲۷۷ - جمع مع التفريق

(بدیع)

آنست که سخنور در آغاز

سخن. میان دو شخص یا دو چیز

از جهتی جمع بکند و آنگاه از

سوی دیگر، میانه آن دو جدایی

افکند.

برای نمونه این بیت از خاقانی:

۲۷۸ - جمع مع التقسیم

(بدیع)

گاهی، گوینده در ابتدای سخن

دو چیز یا بیشتر را با هم جمع

می‌کند، سپس خصوصیات و

ملائمات آنها را یکی پس از

دیگری می‌آورد. این شیوه را

۱ - کلیات سعدی ص ۴۸۶.

۲ - برای اطلاع بیشتر ر. ک. آیه ۹۰

سوره مائده.

۳ - سوره اعراف، آیه ۱۲.

جمع با تقسیم اسم نهاده‌اند.
 برای مثال بیت زیر از ملک
 الشعراء بهار:
 گوینده یا شاعر، از هر سه صنعت،
 در سروده خود، بهره جوید.
 مانند بیت زیر از خاقانی
 شروانی:

بلبل از شوق گل و پروانه از
 سودای شمع
 هر کسی سوزده نوعی در غم
 جانانه‌ای^(۱)

مجلس دو آتش داده بر؛ این از
 حجر، آن از شجر
 این کرده منقل را مقر؛ و آن جام را
 جاداشسته^(۳)

و نیز قوله تعالی:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ
 مَوْتِهَا وَاللَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي
 مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى
 عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ
 الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ
 مُّسَمًّى﴾^(۲).

شاعر در ابتدا، دو آتش را جمع
 کرده است و سپس با دو واژه
 حجر و شجر آنها را از هم جدا
 نموده است و آنگاه ویژگی‌های
 هر یک را (آتش سنگی و آتش

۲۷۹ - جمع مع التفريق

والتقسيم (بدیع)

آرایه معنوی و آن است که

۱ - نقل از زیبا شناسی ج ۳ از دکتر
 کزازی ص ۱۲۴.
 ۲ - سوره زمر، آیه ۴۲.
 ۳ - دیوان خاقانی ص ۱۱۰ انتشارات
 زوآر.

باده‌ای و تاکی) برشمرده است^(۱).

فعل مضارع در زمان معین،
اشارت دارد، مانند بیت زیر از
شاعر عرب:

أَشْرَقَتِ الشَّمْسُ وَقَدْ

وَلَّى الظَّلَامُ هَارِبًا
حاکی از ثبوت اشراق آفتاب
و اذهاب تاریکی در گذشته است.

۲۸۰ - جمله اسمیه (معانی)

از گونه‌های خبر و آن
جمله‌ای است که از مبتداء و خبر
(محکوم علیه و محکوم به)
تشکیل می‌یابد و بر ثبوت حکم
بر محکوم علیه، دلالت دارد بی
آنکه به حدوث و دوام پردازد.

مانند قوله تعالی: ﴿وَإِنَّكَ
لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.

۲۸۲ - جناس (بدیع)

در لغت، هم جنس بودن
است. و در بدیع، آنست که
شاعر، دو واژه در شعر بیاورد که
از جهت ساختار تلفظ، شبیه بهم
باشند و لیکن در معنی مختلف.

برای نمونه بیت زیر از عمر
خیام:

۲۸۱ - جمله فعلیه (معانی)

گونه‌ای از خبر و بر جمله‌ای
اطلاق می‌شود که ساختار آن از
فعل و فاعل یا نائب فاعل، باشد به
گونه‌ای که بر تجدد و حدوث و
نیز استمرار تدریجی در خصوص

۱ - در این زمینه به آیه شریفه ۱۰۵
سوره هود مراجعه شود.

۲۸۴- جناس تامّ (بدیع)

گونه‌ای از جناس که دو واژه تنها در لفظ و نوشتار در نوع حروف، عدد حروف، حرکات و... متجانس باشند. و لیکن در معنی مختلف. مانند دو واژه (در،

در) از بیت امام راحل:

مرغ جان در این قفس بی بال و پر
افتاد و هرگز
آن که باید این قفس را بشکند، از
در نیامد^(۱)

۲۸۵- جناس خطّ (بدیع)

نقطه مقابل جناس لفظ است

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر
دیدم که چگونه گور بهرام گرفت
گور اول، گور خر (حیوان)
است و گور دوم مرگ. گرچه در
آوا، یکسانند.

۲۸۳- جناس اشتقاق (بدیع)

آن است که دو کلمه در ساختار با هم مرتبط باشند و لیکن در هیچ یک از اقسام جناس، نمی‌گنجد. چنانکه حافظ راست این بیت:

ساقی به بی نیازی رندان که
مسی‌بده

تا شنوی ز صوت مغنی هو الغنی
مغنی به معنای آوازه خوان
است و غنی مالدار و بی نیاز.

۱ - دیوان امام خمینی ص ۹۷، (کاروان
عمر)، تنظیم و نشر امام.

که بموجب آن، دو رکن جناس،
در نوشتار یکسان باشند ولی در
گفتار ناهمگون.

۲۸۷ - جناس شبه اشتقاق

(بدیع)

در این جناس آنچه که باعث
گردید، تا مشابهت میان دو پایه
آن انجام پذیرد، توافق آنها در
حروف و ترتیب آنها بود.
چنانکه خاقانی راست این

بیت:

برای نمونه بیت زیر از مسعود
سعد سلمان:

گشت لاله ز خون دیده زخم
شد بنفشه ز زخم دست برم

۲۸۶ - جناس زائد (بدیع)

آن است که یکی از دو پایه
(رکن) جناس، از حروف
زیادتری برخوردار باشد. چون
طاعت و اطاعت و یا عقل و عقال
در بیت زیر از امام راحل ره:

حال دل عقل را ز دیوانه می‌پرس
مفتون عقال و عقل را پیدا کن^(۱)
و نیز این بیت از ناصر خسرو:

غزال و غزل هر دوان مر تو را
بسجویم غزال و نگویم غزل

مرا ز انصاف یاران نیست یاری
تظلم کردند ز آن نیست یارا^(۲)
و نیز از امام راحل است:
از آن می ریز در جامم که جانم را

۱ - دیوان امام خمینی ص ۲۳۱. نشر و
تنظیم آثار (رباعی مفتون).
۲ - دیوان خاقانی شروانی ص ۲۵
انتشارات زوّار.

فنا سازد

زیر از ادیب نطنزی:

برون سازد ز هستی، هسته نیرنگ
وداسم را^(۱)

ز نطنز آمد رخت خرد ما ز نطنز
ز نطنزم ز نطنزم ز نطنزم ز نطنز

۲۸۹ - جناس لاحق (بدیع)

گونه‌ای از جناس مطرف که
اختلاف در وسط دو رکن باشد.
مانند بیت زیر از امام راحل^(۲):

راز دل را نتوان پیش کسی باز
نمود

جز بر دوست که خود حاضر و
پنهانش نیست^(۲)

۲۸۸ - جناس قلب (بدیع)

بر به هم ریختگی لفظی در دو
واژه اطلاق می‌گردد به گونه‌ای که
دو رکن، آن در ترتیب حروف،
ناساز باشند.

و آن بر سه گونه است: قلب
کل، چنانچه این بیت از عطار
نیشابوری:

شعر و عرش و شرع از هم خاسند
تا که عالم زین سه حرف آراستند
قلب بعض، مانند این دعا:
«اللَّهُمَّ اسْتَرْ عَوْرَاتِنَا وَ آمِنْ
رَوْعَاتِنَا».

و قلب مستوی همانند بیت

۲۹۰ - جناس لفظی (بدیع)

۱ - دیوان امام خمینی غزل (حسن ختام)
ص ۴۰ از تنظیم و نشر آثار امام.
۲ - دیوان امام خمینی ص ۷۳ (طیب
عشق)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار.

آن است که دو رکن در لفظ
یکسان باشند و لیکن در نوشتار نا
متمائل. مانند قوله تعالی:
﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ إِلَىٰ رَبِّهَا﴾^(۱)
و نیز این بیت از سنا:
بنشست بجای و فتنه‌ها را بنشانند
چون خواست قیامت شود از
جابرخواست
گر به خروار بشنوند سخن
به گه کارکرد، خر وارند
و مفروق چون زیر از سعدی:
گر نسیم سحر از موی تو بوئی
آورد
جان فشانیم به سوغاتِ نسیم تو،
نه‌سیم

۲۹۲- جناس مَرْفُوع (بدیع)

با جناس مرکب همسوست به
گونه‌ای که یک رکن آن، از
کلمه‌ای همراه با برخی از حروف
واژه‌ای دیگر، ساخته شده است.
برای مثال این بیت از نظامی
در مخزن الاسرار:

۲۹۱- جناس، مُخَرَّف (بدیع)

به جناسی گویند که یکی از دو
رکن آن، از دو یا چند کلمه
تشکیل شده باشد.
و آن بر دو قسم (مقرون،
مفروق) است:
مقرون مانند این بیت از ناصر
خسرو:

چارهٔ ما ساز، که بی‌یاوریم نـوا
 گر تو برانی، به کوروی اوریم شادی ندید هیچکس از نای بی
 نـوا^(۱)

۲۹۳- جناس مرکب (بدیع)

گونه از جناس تام است که
 یکی از دو واژه مرکب و دیگری
 مفرد می‌باشد.

۲۹۴- جناس مزدوج

(بدیع)

چنانچه سعدی راست این بیت:
 گاه باشد دو رکن در جناس،
 در پایان سجعهای نثر و یا نظم.
 کنار یکدیگر واقع شوند. چنین
 جناس به جناسی مزدوج نام یافته
 است.

تا نگوئی که اسیران کمند تو کم‌اند
 در ضمن ممکن است هر دو
 واژه نیز مرکب باشند.

مانند قوله تعالی: ﴿جِئْتُكَ
 مِنْ سَبَاءٍ بَنَاءٍ﴾^(۲).

و نیز این بیت از قطران:
 چشم من چون چشمه آموی
 برای نمونه این بیت از سعد
 سلمان:

چون نامی بی‌نوایم از این نای بی

۱ - نقل از نگاهی تازه به بدیع ص ۴۰
 اثر دکتر سیروس شمیس.
 ۲ - سوره نمل، آیه ۲۲.

گشت از هجر تو
تن بخون در چون میان چشمه
گونه‌ای از جناس ناقص که دو
رکن در پایان سخن، در بیش از
دو حرف ناساز باشند.
همانند این بیت از امام
راحل رحمه الله:

۲۹۵ - جناس مَرید (بدیع)
از جناس زائد است به گونه‌ای
که حرف زاید در ابتدای یکی از
دو رکن، باشد.

برای مثال بیت زیر از ناصر
خسرو:

آن است کـــه دو واژه
منجاس، از یک نوع نباشند.
برای مثال از اسم و فعل تشکیل
شده باشند. چنانچه بیت زیر از
شاعر عرب:

اندیشه کن از حال ابراهیم وز
قربان
و آن عزم براهیم که بُرد ز پسر
سـر^(۱)

۱ - از زیبا شناسی زبان پارسی، ج ۳
ص ۵۱ اثر دکتر کژداری.
۲ - دیوان امام خمینی ص ۲۰۰ رباعی
شیرین، مؤسسه تنظیم و نشر امام.

۲۹۶ - جناس مُرَّیل (بدیع)

مَا مَاتَ مِنْ كَرَمِ الزَّمَانِ فَإِنَّهُ
يُحْيِي لَدَى يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ

۳۰۰ - جناس مُطَرَّف (بدیع)

آن است که دو واژه در
تمامی حروف جز یک حرف،
یکسان باشند. و آن حرف
ناسازگار، می‌تواند در ابتداء یا
وسط و یا پایان دو رکن، یافت
شود.

برای نمونه بیت زیر از امام
راحل رحمته:

الایا ایها الساقی، ز می پر ساز
جامم را
که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و
نامم را^(۳)

۲۹۸ - جناس مُصَحَف

(بدیع)

رک. ک. جناس خطّ (۲۸۵)

۲۹۹ - جناس مُضَارِع (بدیع)

آن است که دو واژه تنها در
یک حرف قریب المخرج و
اغلب حرف اول، ناساز باشند.

برای مثال این بیت از امام
راحل رحمته:

عمر را پایان رسید و یارم از در
نیامد
قصه‌ام آخر شد و این غصه
را آخر نیامد^(۱)

و نیز آیه شریفه ﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ
عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ﴾^(۲).

۱ - همان مأخذ ص ۹۷ (کاروان عمر).

۲ - سوره انعام، آیه ۲۶.

۳ - دیوان امام ص ۴۵ (غزل حسن
ختام).

مانند این بیت از ناصر خسرو:

تا کی خوری دریغ زبر نایی
زین چاه آرزو ز چه برنایی

۳۰۱- جناس مُطلق (بدیع)

ر.ک. جناس شبه اشتقاق

(۲۸۷)

۳۰۴- جناس مقلوب مُجَنَّب

(بدیع)

گونه‌ای از جناس قلب، که
یکی از دو واژه متجانس در آغاز
بیت و آن دیگری در پایان سخن
باشد. و از این روی آن را ذو
الجناحین می‌نامند. مانند این شعر:

لَا حَ أَنْوَارُ الْهُدَى

مِنْ كَفَّةٍ فِي كُلِّ حَالٍ

۳۰۲- جناس مَفْرُوق (بدیع)

آنست که دو رکن متجانس،
تنها در گفت (تلفظ) یکسان
باشند.

برای مثال بیت زیر از اهلی
شیرازی:

خیالت چو بر جانم آرد شبیخون
شبی آیم از دیده آید شبی خون^(۱)

۳۰۳- جناس مقرون (بدیع)

هرگاه دو رکن متجانس، در
تلفظ و کتابت (گفت و نوشت)
یکسان باشند، آن را جناس

۳۰۵- جناس مقلوب مستوی

(بدیع)

مقرون نام نهاده‌اند.

۱ - نقل از زیبا شناسی زبان پارسی ج ۳
ص ۵۴ اثر دکتر کزازی.

آن است که هرگاه جناس قلب
 را، عکس کنند عین آن حاصل
 شود^(۱). مانند قوله تعالی: ﴿كُلُّ
 فِی فَلْکِ...﴾^(۲) و قوله تعالی:
 ﴿وَرَبِّکَ فُکِّبَرُ﴾^(۳).

دارا^(۴)
 و مشابه مفرد، که دو رکن تنها در
 تلفظ یکسان می‌باشند.
 برای نمونه این بیت از جامی:
 هر چه از بوستانِ بیخرد است
 گرچه شاخِ قبولِ بیخِ رداست^(۵)

۳۰۶- جناس مکرر (بدیع)
 ره‌ک. جناس مزدوج (۲۹۴)

۳۰۸- جناس مُمَاطِل (بدیع)
 نقطه مقابل جناس مستوفی
 است.

گونه‌ای از جناس مرکب که
 تمامی ارکان آن مرکب باشد.
 و خود بر دو قسم است:
 مشابه مطلق، که دو رکن
 جناس مشابه، در تلفظ و کتابت
 یکسان هستند، مانند بیت زیر از
 دانای یمگانی:

۱ - برای اطلاع بیشتر به جناس قلب
 مراجعه شود.

۲ - سوره انبیاء، آیه ۳۳.

۳ - سوره مدثر، آیه ۳.

۴ و ۲ - از کتاب زیبا شناسی زبان پارسی
 ج ۳ ص ۵۵، اثر دکتر کزازی.

در بند مدارا کن و در بند میان را
 در بند، مکن خیره طلب ملک

منظور از ساعت اولی، روز
قیامت است و از ساعت دومی
مدت زمان.

۳۰۹ - جناس مُنَحَرَف

(بدیع)

آن است که، ناسازگاری
طرفین جناس، تنها در هیأت
حروف و یا واژه باشد.
مانند: «جَبَّةُ الْبُرْدِ جَبَّةُ الْبُرْدِ».
- پوستین برد یمانی، سپهری
در برابر سرما است - و نیز این
سخن:
«الْجَاهِلُ إِمَّا مُفْرِطٌ أَوْ مُنْرَطٌ».

۳۱۰ - جناس ناقص (بدیع)

به جناسی اطلاق می‌گردد که
دو رکن مشابه، در حرکت
حروف ناساز باشند. گرچه در
اصل حروف یکسانند.

برای مثال بیت زیر از خاقانی
شروانی:

بَر دِلِ مومین و جانِ مؤمنش
مهر و مهر دین مهیا دیده‌ام^(۱)
و نیز حدیث نبوی از پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:
«اللَّهُمَّ حَسَّنْتَ خَلْقِي فَحَسِّنْ
خُلُقِي».

ح

۳۱۱- حال خطاب (معانی)

مقامی است که سخنور را
وامی دارد تا به مقتضای آن،
سخن گوید. یعنی ایجاز گوئی در
مقام کوتاهی فرصت و آوردن
سخن مطوّل و دراز در مقام
اطناب چنانکه حضرت موسی علیه السلام
چون گفتِ بارَبّ وی را خوش
آمد. سخنی را به درازا کشانده
است. در قوله تعالی: ﴿هِيَ
عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهِ...﴾^(۱) با
اینکه پرسش ربّ، از عصا بود،
وی آثار وجودی آن را نیز

برشمرد.

چنانچه مولوی گوید:

گفتگوی عاشقان با گفتِ ربّ
جوشش عشقست نی ترک
ادب^(۱)

۳۱۲- حَدِّ اعْجَاز (معانی)

مرز اعلای سخن بلیغ است به
گونه‌ای که از قدرت بشر خارج
شده باشد و از آوردن مثل آن،
عاجز ماند. چنانچه نزد علمای

۱ - سوره طه، آیه ۱۸.

۲ - مثنوی معنوی دفتر دوم بیت ۲۰۹.

بلاغت، در آیه زیر وجوهی از بلاغت، متمرکز شده است که سبب آن پی در پی آمدن واژه‌های معطوف و دارای ملاحظت سلیم و مستقل از دیگری است.

و آن آیه شریفه، این قول خداوند است:

﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ اقْلَعِي وَغِيْضَ الْمَاءِ وَقْصِي الْأَمْرُ وَاسْتَوْتِ عَلَى الْجُودَى وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^(۱)

چنانچه شاعر در این بیت از آن وجوه باشارت یاد کرده است:

در کلام خالق بیچون که وحی منزل است

کی بود «تَبَّتْ يَدَا» مانند «يَا أَرْضُ

اِبْلَعِي»^(۲)

۳۱۳- حذف (بدیع)

گونه‌ای از صنعت التزام است که شاعر، ملتزم می‌شود تا حرفی از حروف الفباء را از سروده خویش حذف کند. و اغلب حرف الف است که حذف می‌شود. برای مثال قصیده زیر از وطواط در حذف الف:

خسرو ملک بخش کشور گیر
که ز خالقش بعدل نیست نظیر
نیست چون عین صدق و صورت

۱ - سوره هود، آیه ۴۴.

۲ - ترجمه المیزان ج ۱۰ ص ۳۶۱ استاد محمد جواد حجتی کرمانی.

حــق

هر چه دستش همی کند تحریر^(۱)

۳۱۵- حذف مسند (معانی)

گاه باشد که مسند با وجود
قرینه داخلی و یا خارجی، از
جمله حذف گردد. و این بدان
خاطر است که بر زیبایی کلام،
افزوده شود.
برای مثال بیت زیر از ناصر
خسرو:

۳۱۴- حذف ردی (بدیع)

آنست که معانی بسیار را در
واژه‌ای کم قرار دهند که وافی به
مقصود نباشد و باعث اخلال در
معنا شود. چنانچه این بیت از
شکری:

ای خواننده بسی علم و جهان
گشسته سراسر
تو برزمی و از برت این چرخ
مدور

در مصراع دوم، واژه هستی
و می‌گردد که مسند هستند، از
کلام حذف شدند:

و الْعِشُّ خَيْرٌ فِي ظَلَالِ التُّوَكِ
مِمَّنْ عَاشَ كِدًا
مراد شاعر، این است که
بگویند، عیش راحت در حال
حماقت و نادانی، بهتر است از
زندگی (عیش) سخت در حال
عقل. و لیکن واژه‌های به کار
گرفته شده، رسا نیست.

۱ - خدائق السحر، رشید الدین وطواط
ص ۶۶ به تصحیح عباس اقبال.

«تو برزمی هستی و از برت
این چرخ مدور می‌گردد».

۳۱۷- حَذُو (عروض)

در لغت، برابر کردن دو چیز با هم است. و در اصطلاح، به حرکت ماقبل رَدْف و قید را گویند. مانند حرکت میم و دال در واژه‌های مَسْتُ و دَسْتُ.

اختلاف حَذُو را تنها در صورتی که قافیه مشتمل بر حرف قید موصوله باشد، جایز شمرده‌اند.

برای مثال این رباعی از کمال اصفهانی:

گر سوزِ دلم یک نفس آهسته شود
از دودِ دلم راهِ نفس بسته شود
در دیده از آن آبِ همی گردانم
تا هر چه نه نقشِ تُست از آن

۳۱۶- حذف مسند الیه

(معانی)

حذف مسند الیه نیز، به انگیزه‌هایی چون دوری از عبث و بیهودگی با وجود قرینه داخلی یا خارجی، آزمودن میزان آگاهی مخاطب از عبث و یا آزمایش مقدار دانش وی، و امثال آن صورت می‌پذیرد. برای نمونه بیت زیر از سعد سلمان:

چندان کزین دو دیده من رفت
روز و شب
هرگز نرفت خون شهیدان کربلا
در این بیت، واژه «اشک» به قرینه (دیده و خون) مسند الیه

شسته شود

به حرکات شش گانه ای اطلاق

می شود که در قوافی سخن منظوم

بکار می روند. و شاعر آنها را در

این بیت احصاء نموده است:

۳۱۸- حرف تأسیس (عروض)

ر.ک. تأسیس (۱۵۴)

۳۱۹- حرف دخیل

(عروض)

رَس و اشباع و حذو و توجیه

است

باز مَجْری و بعد ازوست نفاذ

ر.ک. دخیل (۳۵۳)

۳۲۰- حرف رویّ (عروض)

در لغت، ابر پر باران و آب

فراوان است.

و در عروض، به حرف اصلی

پایان واژه ها در قافیه گویند که

مدار قافیه بر آن است. همچون

لام در (دل، گل).

۳۲۲- حروف تندیم (بدیع)

حروفی هستند که بر فعل

ماضی داخل می شوند، تا بر

پشیمانی انجام آن، اشارت کنند.

چنانچه هلا و الاّ.

۳۲۳- حروف قافیه

(عروض)

به آواهایی نه گانه اطلاق

۳۲۱- حرکات قافیه

(عروض)

می‌گردد که در کلام منظوم، بکار
می‌روند. چنانچه شاعر گفته است:
برای نمونه است این حسن
ابتداء در غزل عرفانی امام
راحل رحمته:

روئی و ردف و دگر قید و بعد از
آن تأسیس
مژده ای مرغ چمن فصل بهار آمد
باز
دخیل و وصل و خروج و مزید و
نائرہ دان
موسم می زدن و بوس و کنار آمد
باز^(۱)

۳۲۵- حسن الانتهاء (بدیع)

نقطه مقابل حسن ابتداء است.
که بموجب آن شاعر یا سخنور،
در آخر قصیده یا نوشته،
سروده‌ای شیرین و دلنشین
بیاورد. به گونه‌ای که در دل
شنونده، استوار بنشیند.
چنانکه امام راحل رحمته در این
مقطع:

۳۲۴- حُسْنُ الْإِبْتِدَاء (بدیع)

آن است که در آغاز سخن
واژه‌هایی یا سروده‌ای بلند
و نشاط انگیز و مطبوع بیاورند و
بیت اول قصیده یا غزل از حیث
روانی و سلامت و روشنی معنا،
به ذکر شعر مابعد وابسته نباشد. و
میان دو پاره بیت نیز تناسب تام
برقرار باشد.

۱ - دیوان امام خمینی ص ۱۲۵ (پرتو
خورشید) مؤسسه تنظیم و نشر امام.

از مَثَل انسان درباره معاد به شیوه
پرسش و پاسخ با نثری روان،
اظهار فرموده است.

وعده دیدار نزدیک است یاران
مژده باد
روز وصلش می رسد ایام
هجرات می رود^(۱)

۳۲۷- حسن تَخْلُص (بدیع)

آن است که شاعر هنگام گریز
از تغزل به مدح ستوده، از
واژه های سازگار و دل نشین، بهره
جوید. چنانچه سعدی راست:

خطی مسلسل و شیرین چنانکه
بتوان گفت
بخط صاحب دیوان ایلخان
مانند^(۳)

۳۲۶- حُسن بیان (بدیع)

آن است که سخنور، آنچه در
نهان وی است را با واژه های
آسان، روان، بلیغ و نو و بی
حشو، ابراز دارد.
مانند قوله تعالی:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ
خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ
هِيَ رَمِيمٌ﴾ * قُلْ يُحْيِيهَا
الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ
بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ^(۲).

به گونه ای که خداوند متعال.

۱ - همان مأخذ ص ۱۱۱ غزل روز
وصل.

۲ - سوره یاسین آیات ۷۹ - ۷۸ برای
اطلاع بیشتر ر.ک. ترجمه تفسیر المیزان ج
۱۷ ص ۱۷۵ از حجتی کرمانی.

۳ - غزلیات سعدی ص ۶۹۶. در ستایش

تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار
که غنچه غرق عرق گشت و گل
بسه جوش آمد^(۲)

شاعر، تف تنور را علت برای
جوش گل و عرق غنچه قرار داد
که بسی دل نشین است.

۳۲۸- حسن تشبیه (بدیع)

به تشبیهی گفته می‌شود که از
تعدی و تقصیر خارج باشد مانند
این بیت از امرء القیس:
كَانَ عُيُونُ الْوَحْشِ حَوْلَ خَبَائِنَا
وَأَرْحَلُنَا الْجَزْعُ الَّذِي لَمْ يُثْقَبْ^(۱)

۳۳۰- حُسنِ طَلَب (بدیع)

به درخواست نمودن چیزی از
ممدوح با زبان شیرین اطلاق
می‌گردد. به گونه‌ای که غیر
مستقیم به گوش وی برسد و در
وی تأثیرگذار باشد و صورت
گدایی و دریوزگی نیز نداشته
باشد.

عطا ملک جوینی.

۱ - معجم مصطلحات البلاغة و تطورها
ج ۲ ص ۴۳۶ دکتر احمد مطلوب چاپ
عراق.

۲ - دیوان حافظ غزل ۱۷۵ همان مأخذ.

۳۲۹- حسن تعلیل (بدیع)

آنست که شاعر دو سخن
وابسته به هم را بیاورد و به
شیوه‌ای هنرمندانه، یکی را علت
برای موضوع مطرح شده در
دیگری، قرار دهد. به گونه‌ای که
گرچه آن علت واقعی نمی‌باشد و
لیکن دلپذیر است:

برای مثال بیت زیر از حافظ:

برای نمونه این شعر از امیر
معزّی:

شاه‌ها ادبی کن فلک بدخو را
کاسیب رسانید رخ نیکو را
گر گوی خطا کرد به چوگانش زن
ور اسب غلط کرد بمن بخش او
را^(۱)

بر اهل سخن پوشیده نیست که
(بخشش) دارای دو معناست
(بخشیدن و بخشودن).

۳۳۱- حَسَنُ تَشَقُّ (بدیع)
ر.ک. تنسیق الصفات (۲۵۶)
و حدّ اعجاز (۳۱۲)

۳۳۲- حَسَنُ تَقَطُّع (بدیع)
ر.ک. حسن ابتداء (۳۲۴)

۳۳۳- حَسَنُ مَقْطَع (بدیع)
ر.ک. حسن انتهاء (۳۲۵)

۳۳۴- حَشْو (بدیع)
در لغت، مردم فرو مایه
و پست است^(۲).
و در اصطلاح عبارت است از
سخن زاید که به عنوان معترضه،
در میان سخن، آورده شود. و گاه
باشد که باعث افساد معنا گردد.
چنانست بیت زیر از زهیر بن ابی
سلمی:

وَ اعْلَمَ عِلْمَ الْيَوْمِ وَالْأَمْسِ قَبْلَهُ
و لَكِنِّي عَنْ عِلْمِ مَا فِي غَدٍّ
عَمِي^(۳)

واژه قَبْلَهُ، با توجه به کلمه امس

- ۱ - فرهنگ عمید واژه حسن طلب.
- ۲ - همان مأخذ واژه حشو.
- ۳ - مختصر المعانی، علامه تفتازانی ص ۲۱۶ همان مأخذ.

(دیروز) زائد است. و آن بر سه گونه است. حشو قبیح، حشو متوسط و حشو ملیح.

گونه‌ای از حشو است که بر اساس آن، شاعر، از واژه‌ای استفاده نماید، که وجود و عدم آن، یکسان باشد. چنانچه واژه (دلربا) در بیت زیر:

۳۳۵- حشوقبیح (بدیع)

آن است که سخنور، در یک پاره یا بیت، دو واژه بکار برد که از معنای واحد، برخوردار باشند. و این از معایب کلام است. چنانچه در این بیت:

از بسکه بار منت تو بر تنم نشست
در زیر منت تو نهانست و مستتر^(۱)

دو واژه نهان و مستتر، مترادف هستند.

آن است که، جمله معترضه‌ای را در میانه سخن بیاورند تا زیبایی آن را بیافزاید و با اصل سخن، تناسب تام داشته باشد که اغلب در آفرین، نفرین و بدل است.

۳۳۶- حشومتوسط (بدیع)

برای نمونه بیت زیر از مولوی:
من نیم جنس شهنشه - دور از او -
لیک دارم در تجلی نور از او

۱ - نقل از فرهنگ عمید واژه حشو.

۲ - نقل از فرهنگ عمید واژه حشو.

و مثال زیر در بدل است از فردوسی:
معنایی به کار می‌رود که از سوی واضع، تعیین شده است.

منیژه منم، دخت افراسیاب

برهنه ندیده تنم آفتاب^(۱)

۳۴۱- حکم (معانی)

ر.ک. اسناد خبری (۸۵)

۳۳۸- حصر (معانی)

ر.ک. قصر (۴۹۴)

۳۳۹- حقیقت (بیان)

در لغت، اصل چیزی، راستی و درستی و ضد مجاز است. و در اصطلاح، استعمال واژه است در معنایی که برای آن وضع شده باشد به گونه‌ای که بی قرینه، متبادر به آن باشد مانند اراده حیوان بیابانی در مثال رأیت اسداً.

۳۴۲- حکم مطلق (معانی)

آن است که سخنور، در سخن خویش، مسند و مسند الیه را بدون ذکر وابستگان (متعلقات) آنها، یاد کند. تا برساند حکم، محصور نیست. چنانچه در مثال ﴿كَانَ اللَّهُ حَكِيمًا﴾^(۲).

۳۴۳- حکم مقید (معانی)

نقطه مقابل، حکم مطلق است.

۳۴۰- حقیقت لغوی (بیان)

نقطه مقابل مجاز لغوی است. که بر اساس آن، واژه در همان

۱ - شاهنامه فردوسی، نمودار E۱۳ (داستان بیژن و منیژه) بیت ۱۰۰۱ چاپ مسکو.

۲ - سوره فتح، آیه ۴.

چنانچه در مثال:

«الْعَالِمُ الْعَامِلُ يُنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ».

۳۴۵- حماسه (بدیع)

در لغت، شجاعت و دلاوری

است^(۱).

و در اصطلاح، اخبار از اوضاع و احوال، دوران قدیم و تاریخ مردمان نخستین است در قالب اشعار، که دربردارنده جنگاوری، شهنشاهی‌هاست و قهرمان آن موجودی مافوق طبیعی است.

چنین اشعاری بر حسب ضروریات آن دوران است که در جامعه احساس می‌شد. و از گفت و شنود آنان، به رشته نظم درمی‌آید.

و دارای اقسامی چون حماسه سنی، پهلوانی، دینی و عرفانی

۳۴۴- حَلّ (بدیع)

در لغت، باز کردن و روان نمودن است.

و در بدیع، آن است که سخنور، واژه‌های آیه یا حدیث را عیناً، در سخن نیاورد بلکه از مضمون آنها بهره گیرد. که خود نوعی ترجمه است.

برای مثال این بیت از امام راحل رحمه الله:

کشکول فخر شد سبب افتخار ما
ای یار دلفریب، بیفزای افتخار
به گونه‌ای که پاره اول بیت،

ترجمه‌ای از حدیث نبوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است:

«الْفَقْرُ فَخْرِي».

۱ - فرهنگ عمید، واژه حماسه.

و... است.

برای مثال، فردوسی در
جنگ رستم و اسفندیار:
نخستین به نیزه برآویختند
همی خون ز جوشن فرو ریختند
چنین تا سنانها به هم بر شکست
به شمشیر بردند تا چار دست
همی زور کرد این بر آن، آن بر این
نجنید یک شیر بر پشت زین...

خ

۳۴۶- خبر (معانی)

در لغت، آگاهی و هر آنچه که
از گفتار یا کردار کسی بگویند^(۱).
و در اصطلاح، آن است که
سخن، ذاتاً و بی توجه به
خصوص خبر یا گوینده، احتمال
راست یا دروغ (صدق و کذب)
بدهد.

برای مثال بیت زیر از حافظ:

دوش دیدم که ملائک در میخانه

زدند

گل آدم بسرشتند و به پیمانه

زدند^(۲)

۳۴۷- خبر ابتدائی (معانی)

سخنی که بی مؤکدات و تنها
به منظور رساندن اصل معنا،
آورده شود. و آن در جایی است
که شنونده، خالی الذهن باشد
و تردیدی در وقوع و عدم آن
نداشته باشد. مانند این گفتار:

«دیروز هوا اینجا سرد بود».

به کسی که تازه از سفر آمده
است.

و نیز این بیت از اسدی طوسی:

۱ - فرهنگ عمید واژه خبر.

۲ - دیوان حافظ غزل ۱۸۴ همان منبع.

به یزدان که تا در جهان بوده‌ام
 به می دامن لب نیالوده‌ام
 چون مخاطب، منکر است. از
 ۲۱ این روی به خداوند متعال قَسَم
 یاد می‌کند.

چنین دان که جان برترین گوهر
 است
 نه ز این گیتی، از گیتی دیگر است
 ۲

۳۴۸- خبر انکاری (معانی)

هنگامی که شنونده، نسبت به
 مضمون خبر، منکر است
 می‌بایست بر حسب میزان انکار
 وی، از توكید استفاده نمود.
 مانند قول خداوند متعال در
 برابر تكذیب عیسی علیه السلام توسط
 قوم وی^(۱):

﴿إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ﴾^(۲) در
 مرتبه اول تكذیب (تأکید به انّ و
 جمله اسمیه).

و ﴿رَبَّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ
 لَمُرْسَلُونَ﴾^(۳) در مرتبه دوم با
 (قَسَم، انّ، جمله اسمیه و لام)
 تأکید آورده شده است.

و نیز این بیت از نظامی:

۳۴۹- خبر طلبی (معانی)

گونه‌ای از خبر است و در
 مواردی بکار می‌رود که شنونده،
 نسبت به اصل حکم، مردّد است
 و خلاف آن را گمان دارد. در این
 صورت، آوردن تأکید نیکو
 است.

برای نمونه بیت زیر از ناصر
 خسرو:

زندان جان توست تن، ای نادان
 تیمار کار او چه خوری چندین

۱ - قول قوم عیسی، آیه ۱۵ از سوره
 یاسین.

۲ و ۳ - سوره یاسین آیه ۱۴ و ۱۶.

۳۵۰- خروج (عروض)

در لغت، بیرون شدن است.
و در عروض، به حرفی از قافیه
گویند که به وصل متصل شود
همانند میم در این بیت:
ما هیچکسانِ کوی یاریم
ما سوختگانِ خامکاریم
به گونه‌ای که (یا) در هر دو
مصرع حرف وصل، و میم
خروج است.

۳۵۱- خِلَافِ مُقْتَضَای ظاهِر

(معانی)

گاه باشد، سخنور ظاهر حال
را نادیده می‌گیرد و بر خلاف
آنچه که از او انتظار می‌رود،
سخن می‌گوید به گونه‌ای که غیر
۲ سائل را بجای سائل تلقی
می‌کند مانند قوله تعالی: ﴿وَلَا
تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا

أَنَّهُمْ مُفْرَقُونَ﴾ ذیل آیه جواب

۲ از سؤالی ناخواسته است.

و یا منکر را به جای غیر منکر.
مانند قوله تعالی: ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ
هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ به گونه‌ای که
از تأکیدات خالی است. و یا غیر
منکر را جای منکر فرض می‌کند
چنانچه سعدی در این بیت:

این سرایی است که البته خلل
خواهد یافت
خُنک آن قوم که در بند سرای
دیگرند

چون مردم عموماً از اصل بدیهی
(جاوندانه نبودن عمر) غافل‌اند و
شاعر خواسته است تا توجه آنها
را بدین نکته جلب کند.

۳۵۲- خِیَاف (بدیع)

در لغت، به زنی گویند که یک چشم آن سیاه و چشم دیگرش آبی باشد^(۱). و در بدیع، آنست که شاعر، در شعر خود، یک واژه را نقطه‌دار و واژه‌ای دیگر را بی نقطه بیاورد.

برای مثال این بیت از رشید الدین وطواط:

زَینِ عالم شدْ او ببخشش مال
تیغ او زینت ممالک شدْ

است

۳۵۳- دَخِیل (عروض)

در لغت، داخل شده و پناهنده است. و در اصطلاح، به حرف متحرّکی گویند که میان الف تأسیس و حرف روئی، فاصله کند. چون واو در واژه باور. و نیز (ش) (فا) در بیت زیر از کمال اصفهانی:

ای آنکه لاف زنی از دل که عاشق است
طوبی لک از زبانِ تو با دل موافق

۳۵۴- دَرَج (بدیع)

در لغت، صندوقچه‌ای که در آن زیور آلات زنانه یا عطر آلات خوشبو بگذارند. و در بدیع، آنست که الفاظ آیه یا حدیثی - عیناً در سروده - آورده شود. چنانچه واژه لَنْ تَرَانِی^(۱)، در بیت زیر از امام راحل رحمته الله:

۱ - سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

پیوسته خطاب لن ترانی شنوی
برقرار شود. چنانچه دود، دالّ بر
فانی شو، تا خود از تو منفک
آتش است.
نکنند^(۱)

۳۵۷- دلالت التزامی (بیان)

این دلالت در جایی بکار
می‌رود که با شنیدن واژه‌ای،
معنای کنایی که لازم ولی خارج
از معنای موضوع له است. به ذهن
تبادر نماید. مانند دلالت حاتم بر
جود و بخشش. زیرا در نظر عقل،
ملزوم، مستلزم وجود لازم است.

۳۵۵- دعا (معانی)

در لغت، درخواست از
خداوند و نیایش است.
و اصطلاحاً بر درخواستی اطلاق
می‌شود که از پست به عالی
صورت پذیرد.

۳۵۸- دلالت تَضَمُّنی (بیان)

دلالت لفظ است بر یکی از
اجزاء معنای موضوع له خود،
چون دلالت واژه انسان بر ناطق

۳۵۶- دلالت (معانی)

در لغت، راهنمایی کردن
است. و در اصطلاح، آنست که
علم به وجود چیزی، در پی داشته
باشد، آگاهی به چیز دیگری را.
و رابطه دالّ و مدلولی میان آنها

۱ - دیوان امّام، ص ۲۱۰ رباعی لن
ترانی، همان منبع.

که جزئی از حیوان ناطق است.

به گونه‌ای که وجود کلّ،
مستلزم حصول جزء است.

۳۶۲- دلالت وضعی (بیان)

دلالت واژه است بر
تمامی معنای موضوع له. چون
دلالت انسان بر همه حیوان ناطق.

۳۵۹- دلالت عقلی (بیان)

ر. ک. دلالت التزامی و دلالت
تضمّنی (۳۵۷-۳۵۸)

۳۶۳- دَوَاعِیْ اِطْنَاب

(معانی)

به انگیزه‌هایی گفته می‌شود که
باعث درازی سخن می‌گردند. از
قبیل تشیب معنا، توضیح کامل
مقصود، توکید، دفع ابهام و
برانگیختن غیرت. و مانند آن.

۳۶۰- دلالت لفظی (بیان)

دلالتی که بر اساس لفظ باشد
نه عقل مانند اغلب دلالتها.
برای مثال دلالت واژه
(صعید) بر خاک خالص.

۳۶۴- دَوَاعِیْ اِیْجَاز (معانی)

گاه باشد، سخن را به ایجاز
ایراد کنند و این شیوه، انگیزه‌هایی
چون اختصار، تسهیل در حفظ،

۳۶۱- دلالت مطابقی (بیان)

ر. ک. دلالت وضعی (۳۶۲)

تقریب فهم کلام، ضیق مقام،
 پوشیدگی مطلب بر غیر سامع آن،
 ضجر، تحصیل معنای بسیار با
 آوردن واژه‌ای کم و مانند آن
 دارد.
 چنانچه ملاحظه می‌شود،
 وزن آن چون رباعی بر وزن لا
 حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نیست.

۳۶۵- دو بیتی (بدیع)

نوعی سروده، که در قافیه با
 رباعی مشترک است و لیکن در
 وزن با آن ناساز.
 برای مثال دو بیتی زیر از بابا
 طاهر:

به صحرا بنگرم صحرا تِه وینم
 به دریا بنگرم دریا تِه وینم
 چه در شهر و چه در کوه و چه در
 دشت

به هر جا بنگرم آنجا تِه وینم^(۱)

۱ - نقل از کتاب صناعات ادبی، استاد
 همایی ص ۲۱۶.

ذ

۳۶۶ - ذکر خاص بعد العام

(معانی)

گونه‌ای است از اطناب که
بمنظور آگاهی دادن بر برتری و
فضل خاص، ابتدا معنایی را به
شیوه‌ای عام در سخن بیاورند و
سپس آن را به کسی یا چیزی،
ویژه و مخصوص سازند.

در واقع ذکر مصداق پس از
مفهوم است.

برای مثال سعدی در بیت زیر:
پرستار امرش همه چیز و کس
بنی آدم و مرغ و مور و مگس

و نیز این آیه شریفه از قرآن

مجید:

﴿وَحَافِظُوا عَلَى
الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ
الْوُسْطَى﴾^(۱).

۳۶۷ - ذکر عام بعد الخاص

(معانی)

گونه‌ای از اطناب و نقطه
مقابل ذکر خاص بعد العام است.
مانند قوله تعالی:

﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ
وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ

لِّلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ﴿١﴾.

۳۶۸- ذکر مسند (معانی)

حالی از حالهای مسند است که بمنظور ضعف اعتماد بر قرینه در مثال «وَرِزْقِي مَيْسُورٌ» و یا ضعف آگاهی شنونده در قوله تعالی:

﴿... أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾.

و مانند آن، مسند را در سخن یاد سی‌کنند. و نیز برای مثال این بیت از حافظ:

۳۶۹- ذکر مسند الیه (معانی)
مسند الیه نیز به همان انگیزه‌های برشمرده در ذکر مسند، در سخن ذکر می‌شود. برای نمونه بیت زیر از حافظ:

سرو چمان من چرا میل چمن
نمی‌کند
همدم گل نمی‌شود، یاد سمن
نمی‌کند (۳)

ساختار بیت گونه‌ای است که، شنونده را بر درازی سخن از سوی شاعر، وا می‌دارد. چنانچه موسی عليه السلام در:

چمن خوش است و هوا
دلکش است و می‌بیغش
کنون بجز دل خوش هیچ
در نمی‌باید (۲)

۱ - سوره نوح، آیه ۲۸.

۲ - دیوان حافظ غزل ۲۳۰ - نشر نیلوفر.

۳ - همان مأخذ غزل ۱۹۲.

«هَيَّ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ
 عَلَيْهَا...»^(۱) در آغاز خسرو و شیرین:

خداوند! در توفیق بگشای
 نظامی را ره تحقیق بنمای

۳۷۰- ذُو بَحْرَيْنِ (بدیع)

ر.ک. تشریع (۲۰۴)

۳۷۱- ذُو قَافِيتَيْنِ (بدیع)

سروده‌ای است که دارای دو
 قافیه باشد.

ر.ک. تشریع.

۳۷۲- رُبَاعِی (بدیع)

در لغت، چهار تایی است. و در اصطلاح، سروده‌ای است که مصراع اول و دوم و چهارم آن با قافیه یکسان و بوزن [لا حول و لا قوة الا بالله] باشد. و آوردن قافیه در مصرع سوم، اختیاری است. برای نمونه، این رباعی از امام راحل رحمه الله:

ای دوست بین حال دل زار مرا
وین جان بلا دیده بیمار مرا

تا کی در وصل خود برویم بندی
جانا مَپسند دیگر آزار مرا^(۲)

۳۷۳- رَجُوع (بدیع)

در لغت، بازگشتن است. و در بدیع، آنست که شاعر، از آنچه سروده است. باز گردد و سروده‌ای پسندیده‌تر بسراید. چنانکه ناصر خسرو در این بیت:

این چرخ برین است، پر از اختر

۲ - دیوان امام ص ۱۹۱ رباعی (در وصل)، مؤسسه تنظیم و نشر امام.

عالی

می‌گشت

لا بل که بهشت است، پر از پیکر

می‌گشت همیشه بر زبانش لیلی

دلبر

لیلی می‌گفت تا زبانش می‌گشت

۳۷۵ - رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ

(بدیع)

از صنایع لفظی و نقطه مقابل

رَدُّ الصَّدْرِ عَلَى الْعَجْزِ است: مانند

قوله تعالى:

﴿وَتَخَشَّى النَّاسُ وَاللَّهُ
أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾^(۱)

و نیز برای نمونه است بیت

زیر:

پری ز مردم اگر دل برد به

جلوه‌گری

تو آدمی بچه، دل می‌بری ز

۳۷۴ - رَدُّ الصَّدْرِ عَلَى الْعَجْزِ

(بدیع)

آنست که کلمه پایانی بیتی را

در آغاز بیت بعدی بیاورند به

گونه‌ای که اول و آخر بیت

یکسان شود.

برای نمونه این بیت از مشتاق

اصفهانى:

مجنون به هوای کوی لیلی در

دشت

در دشت جست و جوی لیلی

دست پَـری^(۱)

چنین تکرار نیکو شمرده شده
است.

در ضمن ممکن است آن دو واژه
از گونه جناس تام و یا هم ریشه
باشند: مانند بیت زیر:

برای نمونه حافظ در این بیت:
آن کس که به دست جام دارد
سلطانی جم مدام دارد
آبی که خضر حیات از او یافت
در میکده جو، که جام دارد^(۳)

روی جانان طلبی، آینه را قابل
سـاز

ورنه، هرگز گل و نسرين ندمد ز
آهــن و روی^(۲)

۳۷۷- رَدُّ الْمَطْلَعِ (بدیع)

گاه باشد مصراع اول یا دوم از
مطلع سروده را در پایان آن
بیاورند. به چنین صنعتی، ردّ
المطلع گویند.

چنانچه امام راحل رحمته الله در این
قطعه:

ای وازده تُرّهات بس کن

۳۷۶- رَدُّ الْقَافِيَةِ (بدیع)

آن است که قافیه مصراع
نخستین غزل یا قصیده را در پایان
بیت دوم تکرار کنند. به گونه‌ای
که بر شیوایی سخن بیافزاید،
گرچه تکرار قافیه قبل از هفت یا
ده بیت پسندیده نیست و لیکن

۱ و ۳ - دیوان حافظ غزل ۴۸۶ همان
منبع.

۳ - همان مأخذ، غزل ۱۱۸.

تکرار مکورات بس کن
 بردار تو دست از سرما
 تکرار مکورات بس کن^(۱)

آفتاب^(۲)

۳۲۸- ردّف (عروض)

در لغت، به کسی گویند که بر
 ترکی دیگر سوار شده باشد. و
 در اصطلاح، آن است که یکی از
 حروف علة (و.ا.ی) پیش از روی
 واقع شده باشد و حرکت ماقبل،
 از جنس آن باشد.

و مردف دو قسم است،
 مردف به ردف مفرد که در میان
 روی و ردف، حرف ساکن در
 نیامده باشد. مانند این بیت:

و دیگری مردف به ردف
 زاید است و آن هنگامی است که
 حرف ساکنی در میانه افتد که آن
 حرف ساکن را ردف زاید و
 حرف علة (و.ا.ی) را ردف اصلی
 نامند و آن قافیه نیز مردف بردف
 مرکب است.

برای مثال این شعر:

از بسکه تنم ز آتش عشق تو
 گداخت

توان تنم از شمع سحر باز

ای از بنفشه ساخته گلبرگ را نقاب
 وز شب طپانچه‌ها زده بر روی

۱ - دیوان امام ص ۳۰۸ (تکرار
 مکورات) مؤسسه نشر.

۲ - برگرفته از عروض سینی ص ۷۵
 به اهتمام محمد فشارکی چاپ دانشگاه
 تهران.

شـناخت^(۱)

شـمایل

پروای گسـت نـی و جهانـی بتو مایل

و حروف زائد شش است:

ردف زائد شش بود ای ذو فنون

خاو را و سین و شین و فا و نون

۳۸۱- رَقْطَاء (بدیع)

در لغت، به چیز سیاهی گویند

که خال‌های سفید داشته باشد.

و در بدیع، به سروده‌ای اطلاق

می‌گردد که در هر واژه آن یک

حرف نقطه‌دار و یک حرف نیز

بی نقطه باشد.

برای نمونه بیت زیر از رشید

وطواط:

۳۷۹- رَدِیْف (بدیع)

در لغت، بر ترک کسی سوار

شدن است. و در بدیع، عبارت

است از واژه‌ای که عیناً در پایان

تمامی اشعار، تکرار شده باشد. و

قافیه نیز پیش از اوست.

۳۸۰- رَسّ (عروض)

در لغت، ابتدای هر چیزی را

گویند^(۲). و در اصطلاح، حرکت

ماقبل تأسیس است که همواره

فتح باشد چون مایل و شمایل در

این شعر:

ای برده دلم را تو بدین شکل و

چون من، از هجر پرپرِخ صنم

تـوبه‌شکن

بسی آشوب کند بلبل خوش طبع

۱ - همان مأخذ.

۲ - فرهنگ عمید، واژه رَسّ.

چمن^(۱)

عرب:

«فُلَانٌ عَرِضُ الْقَفَا» - فلانی.

پس گردنش پهن است - این

گفتار، کنایه از بلاهت و حماقت

است.

۳۸۲- رُمان (بدیع)

داستانی است طولانی مبتنی بر

جَعل و خیال، و دارای گونه‌هایی

چون رمان حوادث، رمان

شخصیت و مانند آن است. برای

مثال، رمان تنگسیر نوشته صادق

چوبک.

۳۸۳- رَمَز (بیان)

در لغت، اشاره و علامت

مخصوص که از آن چیزی یا

مطلبی درک شود^(۲). و در

اصطلاح، کنایه‌ای است با وسائط

کم و پنهان، به گونه‌ای که

تعریضی در میان نباشد. مانند قول

۱ - حدائق السحر، رشیدالدین وطواط

ص ۶۶.

۲ - فرهنگ عمید، واژه رمز.

س

۳۸۴ - سؤال و جواب

(بدیع)

آن است که داستانی یا مطلبی
را به پرسش و پاسخ واگذارند.
مانند قوله تعالی در داستان
موسی علیه السلام و گاو (آیات ۶۷ - ۷۱
از قرآن مجید).

و نیز برای مثال است، شعر

مولوی:

گفتم: چشم! گفت به راهش

می‌دار

گفتم: جگرم! گفت پر آهش

می‌دار

گفتم: که دلم! گفت چه داری در

دل؟

گفتم: غم تو! گفت نگاهش

می‌دار^(۱)

۳۸۵ - سابق و لاحق (بدیع)

آن است که سروده دیگری را

با کاستن و یا افزودن بعضی از واژه‌ها، به سروده دیگری تبدیل نمایند که رساتر از اولی شود. از این روی، سروده اول را سابق و دومی را لاحق می‌نامند. مانند شعر علی بن جهم:

وَكَمْ وَقْفَةٍ لِلرَّيْحِ دُونَ بِلَادِهَا
وَكَمْ عَقْبَةٍ لِلطَّيْرِ دُونَ بِلَادِي
وَأَبُو الْعَلَاءِ مَعَرَىٰ آن رَا چنين
اخذ نموده است:

آنها، به علت واقعی، برسند. چنین شیوه‌ای را اصطلاحاً، سبر و تقسیم گویند.

برای نمونه، می‌گویند، علت حرمت خمر یا اسکار (مستی) و یا برگرفتن آن از آب انگور و یا مجموع هر دو است، سپس با ابطال ویژه‌گی‌های غیر از اسکار، به این نتیجه می‌رسند که (به مستی آوردن)، علت حرمت شراب در شرع می‌باشد.

۳۸۷- سَبَك (بدیع)

در لغت، کلمات را بطرزی نیکو تلفیق کردن است^(۲).

و در اصطلاح به شیوه و روش ویژه‌ای گویند که سخنان را نویسنده، احساس درونی و یافته‌های خود را بدان اظهار

وَسَأَلْتُ كَمْ بَيْنَ الْعَقِيقِ إِلَى الْجُمُيْ
فَجَزَعْتُ مِنْ بَعْدِ النَّوَى الْمُتَطَاوِلِ
وَعَذَرْتُ طَيْفَكَ فِي الْخِفَاءِ لَأَنَّهُ
يَسْرِي فَيَصْبَحُ دُونَنَا بِمَرَاكِحِلِ^(۱)

۳۸۶- سَبَر و تقسیم (بدیع)

گاه باشد ویژه‌گی‌هایی از اصل (مقیس علیه) را یک بیک برشمرند و با حذف برخی از

۱ - نقل از معجم اصطلاحات البلاغة دکتر احمد مطلوب ص ۳۲ ج ۳.
۲ - فرهنگ عمید، واژه سبک.

می‌دارد. لفظ، ساده، روان و خالی از ترکیبات دشوار است.

و در معنی نیز، صداقت و صراحت لهجه، تشبیهات ساده و ملموس، می‌باشد.

این سبک را به نام سبک ترکستانی، نیز اسم‌گذاری کردند. چنین سبک را می‌توان در اشعار شاعران عهد سامانی، غزنوی و سلجوقی بروشنی یافت. و شاعرانی چون رودکی، شهید بلخی، دقیقی، فرّخی و منوچهری و ناصر خسرو، سروده‌های خویش را بر این سبک، آراسته‌اند.

برای مثال شعر زیر از فرّخی سیستانی:

آشتی کردم با دوست پس از

۳۸۸- سبک بازگشت (بدیع)

گروهی از سخن‌سرایان، به سبک هندی که کاملاً به ابتدال کشیده شده بود. در اوایل قرن ۱۳ پشت پا زدند و به متابعت از سبک شعرای کهن چون فرّخی، منوچهری و انوری و سعدی، پرداختند.

این دوره تحول در زبان پارسی را، دوره بازگشت نامیده‌اند.

۳۸۹- سبک خراسانی

(بدیع)

این سبک از لحاظ نوع، اغلب قصیده است و لیکن از جهت

جـنگ دراز
هم بدان شرط که دیگر نکند با
مـن ناز
ز آنچه کردست پشیمان شد و
عـذر هـم خـواست
عذر پذیرفتم و دل در کف او دادم
بـاز^(۱)

برای نمونه بیت زیر از حافظ:
درخت دوستی بنشان که کام دل
بـبار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار
آرد^(۲)

۳۹۱- سبک هندی (بدیع)

از قرن ۹ بعد، تشبیهات
و کنایات ظریف و دقیق و معانی
پیچیده به اوج خود رسیده است.
که نمونه از آن را در آثار بیدل
دهلوی، کلیم کاشانی و عرفی
شیرازی می‌توان یافت.
چنانچه نظیری نیشابوری:

۳۹۰- سبک عراقی (بدیع)

این سبک از اواخر قرن ۶ تا
قرن ۹ ادامه داشته است. و در
آن، قصیده جای خود را به غزل
داد و سادگی و روانی، جای خود
را به لطافت و کثرت تشبیهات و
کنایات زیبا و دقیق.

و شاعرانی چون مولوی،
عطار و حافظ در این سبک
سروده‌اند.

۱ - نقل از عروض سیفی ص ۲۱.

۲ - دیوان حافظ غزل ۱۱۵ تصحیح
خرمشاهی نشر نیلوفر.

باشند. و روی در آنها رعایت

نمی‌شود. چون (درد و زجر) در
دعای خواجه عبدالله انصاری:

«الهی! یک دل پر درد دارم و
یک جان پر زجر»^(۱).

۳۹۴- سجع متوازی (بدیع)

گونه‌ای از سجع، که واژه‌های
پایانی، در وزن و روی مطابق
باشند. چون خَلَفَ وَ تَلَفَ.

و نیز سخن زیر از قائم مقام
فراهانی:

«خوشا به حالت که مایه و
معاشی از حلال داری و هم
انتعاشی در وصال نه چون ما دل
فگار و در چمن سراب
گرفتار»^(۲).

صبا برهم زد آن زلف و دلم برگرد
آن‌گردد

چو آن مرغی که ویران کرده
باشند آشیانش را

۳۹۲- سَجْع (بدیع)

در لغت، آواز کبوتر و سخن
با قافیه است. و در بدیع، سجع در
نثر، حکم قافیه در شعر را دارد به
گونه‌ای که سخنور در ضمن
سخن، واژه‌هایی بیک وزن
و آهنگ بیاورد.

۳۹۳- سجع مُتَوَازِن (بدیع)

آنست که دو واژه پایانی
جمله‌ها تنها در وزن یکسان

۱ - الهی نامه - خواجه عبدالله انصاری
ص ۱۳۸ تصحیح دکتر محمد مولایی، نشر
نوس.

۲ - نقل از زیباشناسی ج ۳ ص ۴۳ دکتر
کزازی.

۳۹۵- سَجْعُ مُطَرَّف (بدیع)

برای نمونه سروده زُروان:

آنست که در پایان سخن،
واژه‌هایی بیاورند که بر یک وزن
نباشند و لیکن در حرف روی
یکسانند. چنانچه مال و آمال. و
یا دود و خشنود در مناجات
خواجۀ هرات:

همچو روزم دلگشا، روشن، ندانم
کـــــیستم
همچو شامم غمفزا، آری، ندانم
چـــــیستم

«الهی! از کشته تو خون نیاید
و از سوخته تو دود، کشته تو به
کشتن شاد است و سوخته تو به
سوختن خوشنود»^(۱).

کلمه (روشن) به گونه‌ای است که
هم می‌توان آن را بخشی از جمله
اول دانست و هم می‌تواند جزیی
از جمله دوم باشد.

۳۹۶- سِخْرُ حَلال (بدیع)

۳۹۷- سَرِقَاتِ شِعْری (بدیع)

آنست که کلمه یا جمله‌ای را
در وسط دو جمله از سروده‌ای
بکار ببرند که بتوان آن جمله یا
واژه را با هر کدام از دو جمله
مرتبط ساخت و معنایی دیگر از
آن بدست آورد.

نوعی دزدی در شعر است به
گونه‌ای که شاعری نارس، شعر یا
سخن شاعری دیگر را سرقت و به
خود منتسب سازد.

۱ - الهی نامه - خواجه انصاری، ص
۶۵۱ تصحیح دکتر مولانی.

برای نمونه، عبدالله بن زبیر از
قول مُعَن بن اوس:

إِذَا أَنْتَ لَمْ تُنْصِفِ أَخَاكَ وَجَدْتَهُ
عَلَى طَرَفِ الْهَجْرَانِ إِنْ كَانَ يَعْقِلُ
وَيَرْكُبُ حَدَّ السِّيفِ مَنْ أَنْ تُضَيِّمَهُ
إِذَا لَمْ يَكُنْ عَنْ شَفْرَةِ السِّيفِ
مُزْحَلٌ^(۱)

آنست که سخنور، معنایی را
از سخن خویش، اراده کند که
پیش از او، کسی نگفته است.

مانند قوله تعالی:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ
مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ
تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ
يَخْلُقُوا ذُبَاباً...^(۲)

به گونه‌ای که در عجز و
ناتوانی بشر از خلق چیزی، به
ناتوان‌ترین جنبنده همانا (پشه و
مگس) مثال آورده است.

۳۹۸- سلامت (بدیع)

در لغت، تندرستی است. و در
اصطلاح، به سخن ادبی اطلاق
می‌شود که روان، مطبوع و خالی
از پیچیدگی باشد. مانند اغلب
اشعار شاعران معاصر.

۴۰۰- سلامة الاختراع

(بدیع)

ر.ک. ابداع (۶)

۳۹۹- سلامةُ الإبتداء

(بدیع)

۱ - نقل از جواهر البلاغة ص ۴۳۰،
احمد هاشمی بک.
۲ - سوره حج، آیه ۷۳.

سوی دیگر اثبات آن. و یا از
جهتی نهی و از سوی دیگر امر
باشد.

مانند قوله تعالی:
﴿وَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ... وَ
قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾^(۱).

۴۰۴ - سهولت (بدیع)
ر.ک. تسهیل (۱۷۸)

۴۰۵ - سیاقه الاعداد (بدیع)
سیاق در لغت، رانندن چهار
پایان است^(۲). و در اصطلاح
بدیع، آنست که واژه‌های
متعدد را در سروده بیاورند و به

۴۰۱ - سَلْبُ الْعُموم (بدیع)

معنای آن بیشتر، نفی مجموع
من حیث المجموع است. و نشانه
آن، تقدیم ادات نفی بر ابراز
عموم است.

چنانچه در مانند «لَمْ يَكُنْ كُلُّ
ذَلِكَ - همه آن نیست» نفی به
شمول متوجه است نه به اصل
کار. و البته سخن فوق دو احتمال
دارد (ثبوت بعض و یا نفی تک
تک افراد).

۴۰۲ - سَلَخ (بدیع)

ر.ک. المام و اغارة (۱۰۹)
و (۹۸)

۴۰۳ - سلب و ایجاب (بدیع)

آنست که سخن، از سوئی
خواستار نفی چیزی باشد و از

۱ - سوره اسراء، آیه ۲۳.

۲ - فرهنگ عمید واژه سیاق.

یک وصف و سیاق قرار دهند.
برای نمونه بیت زیر از امام
راحل رحمته الله:

ساقی و میکده و مطرب و دست
افشانی
به هوای خم گیسوی نگار آمد
باز^(۱)

۱ - دیوان امام خمینی ص ۱۲۵. (پرتو
خورشید) نشر تنظیم و آثار امام.

۴۰۶ - شَجَاعَةُ الْفَصَاحَةِ

(بدیع)

گاه باشد با اعتماد کردن به
شناخت شنونده نسبت به
محذوف، چیزی از لوازم سخن
را حذف می‌کنند. چنین شیوه را
شجاعة الفصاحة نام نهاده‌اند.

مانند قوله تعالى:

﴿حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ﴾^(۱).

در این آیه شریفه، واژه الشمس
محذوف است.

۴۰۷ - شَرِيطَةُ (بدیع)

به قصائدی اطلاق می‌شود که
دارای دعا بر ممدوح (ستوده)
باشد. و به آن مقاطع قصیده نیز
گویند. چنانچه ازرقی در این شعر:

همیشه تا نبود صد فزونتر از
ســـــیصد

همیشه تا نبود پنج برتر از پنجاه

سُریانی، حضرت آدم علیه السلام است
در مرثیه هابیل. و اولین شاعر
عرب، نیز یعرب ابن قحطان از
فرزندان نوح علیه السلام است.

بدست و طبع تو نازنده باد جام و
ادب
بفرّ و نام تو پاینده باد افسرو گاه

۴۰۸- شِعْر (بدیع)

در لغت، به سخن منظوم
گویند. و در بدیع، بر سخن
موزون و با قافیه‌ای اطلاق
می‌شود که بر معنایی اشارت کند
و سراینده نیز قصد موزونی آن را
کرده باشد تا آیات قرآن مجید و
احادیث از شعر خارج شوند
گرچه بر وزن فاعلاتن فاعلاتن
فاعلاتن فاعلاتن باشند.

و شاید اولین شاعر به زبان
فارسی بهرام گور باشد با این شعر:
منم آن پیلِ دمان و منم آن شیرِ یله
نام بهرام مرا کنیتِ من بُو جبله
و گویند اولین شاعر به زبان

۴۰۹- شِعْر نو (بدیع)

شعری است که در قالب شعر
سَنّی نمی‌گنجد به گونه‌ای که
شاعر، در بکار بردن قافیه، آزاد
است و از تازگی در بیان و
تشبیهات و استعارات عاری
می‌باشد.

این نوع شعر، از شاعران
معاصر چون نیما یوشیج
و سهراب سپهری و مانند
آنهاست. برای مثال شعر زیر از
سپهری:

«آب»

آب را گِل نکنیم:
در فرودستِ اینگار، کفتری

می خورد آب، بی گمان پای
چپرهاشان پای خداست
... مردمان سر رود، آب را
می فهمند گِل نکردندیش، ما نیز
آب را گِل نکنیم.

۴۱۰- سُموْلُ النَفی (معانی)

ر.ک. عموم السلب (۴۶۲)

ص

۴۱۱- صدق خبر (معانی)

مطابقتِ نسبت مفهومی از سخن را با نسبت خارج و واقعی، صدق خبر گویند. چنانچه در «الصِّدْقُ نَاجٍ» در ضمن گروهی، اعتقاد سخنور را جایگزین نسبت خارج دانسته‌اند.

۴۱۳- صِفَت (معانی)

در معانی بیان، صفت عبارت از معنای قائم به غیر (وابسته) است. این نوع صفت را نحوی‌ها در مقابل اسم (جامد) و اهل کلام آنرا در برابر ذات، اطلاق می‌کنند.

۴۱۲- صَرَف (معانی)

ر.ک. التفات (۱۰۶)

۴۱۴- صَنَعَت تَّصْدِیر (بدیع)

ر.ک. ردّ العجز علی الصدر

(۳۷۵)

۴۱۵- صَنَعَتْ مُطَابَقَه (بدیع)

ر. ک. رُدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ

(۳۷۵)

۴۱۸- صِغَةُ نَهْيٍ (معانی)

هر واژه‌ای که بر زجر و نهی و خواستن الزامی عدم انجام کار از کسی دلالت کند، به آن صیغه نهی گویند. و لیکن مشهور بر آنند که نهی تنها یک صیغه دارد و آن فعل مضارع مقرون به لا ناهیه باشد.

مانند لَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ.

۴۱۶- صِيَغَ طَلَبٍ (معانی)

به ابزاری آمرانه، که بر درخواست بعث و یا زجر (نهی) دلالت دارند. ابزاری چون فعل امر و نهی، مضارع در مقام امر یا نهی و جمله اسمیه در مانند قوله تعالی: ﴿وَيَلِّ لِلْمُطَفِّفِينَ﴾.

۴۱۷- صِغَةُ امْرِ (معانی)

به هر واژه‌ای اطلاق می‌شود که دلالت بر طلب بعث و برانگیختن کسی برای کاری کند. از قبیل جمله اسمیه، فعل مضارع، صیغه افعال و مانند آن.

ض

۴۱۹ - ضرورت شعری

(بدیع)

آن است که شاعر، به
ضرورتِ قافیه، واژه‌ای را
جایگزین واژه‌ای دیگر کند.
چنانست مولوی را در این بیت:
او ز تو رو در کشد ای پُر ستیز
بندها را بگسلد و ز تو گریز
در این بیت، مولانا، گریز را
بجای گریزد، بکار گرفته است.

۴۲۰ - ضَعْفِ تَأْلِیفِ (معانی)

آنست که واژه‌ها بر خلاف

دستور زبان (نحوی) به گونه‌ای
تلفیق و پس و پیش شوند که بافت
جمله پرباشان گردد.

برای نمونه است بیت زیر:
به دانش توان عنصری شد و لیک
به دولت شدن کی توان عنصری
استفاده از عبارات مغشوش و
سُست، باعث گردید تا مقصود
اصلی شاعر (به دولت کی توان
عنصری شدن) پنهان بماند.

و نیز بکارگیری نادرست
سعدی از واژه (که) در بیت زیر از
نمونه‌های ضعف تألیف است:

گفته بودیم به خوبان که نباید
نـگـریـست
دل ببردند، ضرورت نگران
گـرـدیـدم

در واقع سعدی به زیبا پرستان
می‌گوید که به خوبان ننگرید تا
مگر دل از دستشان نربانید.

ط

۴۲۱- طباق (بدیع)

سخن با آغاز آن همگون باشد.

ر.ک. تضاد (۲۱۱)

۴۲۴- طباق سلب (بدیع)

آنست که دو فعل با اشتقاق
یکسان، در سخن بیاورند به
گونه‌ای که یکی مثبت و دیگر
منفی باشد. مانند قوله تعالی: ﴿وَلَا
الْإِنْسَانُ إِلَّا نَفْسٌ فَاسِدٌ﴾^(۱).

۴۲۲- طباق ایجاب (بدیع)

آن است که هر یک از دو
واژه متضاد مثبت باشند مانند قوله
تعالی: ﴿يُحْيِي وَ يُمِيتُ﴾
(زنده می‌کند و می‌میراند).

۴۲۳- طباق تردید (بدیع)

نقطه مقابل ردّ العجز علی
الصدر است به گونه‌ای که پایان

و نیز این بیت از دانای
یمگانی:

نهان در جهان چیست؟ آزاده

مردم

بینی نهان را، نبینی عیان را

۴۲۵- طَرْدُ وَعَكْسُ (بیان)

آنست که سخنور، دو جمله

در سخن خویش بیاورد به

گونه‌ای که جمله اول با منطوق

(معنای ظاهری) مفهوم (معنای

نهانی) جمله دوم را تثبیت کند و

برعکس. چنانچه در قوله تعالی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

لَيْسَتْ أُنْزِلَتْ لَكُمْ... لَيْسَ عَلَيْكُمْ

وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ...﴾^(۱).

منطوق امر به استیدان در آن

اوقات مخصوص، اثبات کننده

مفهوم رفع جناح در دیگر اوقات

و برعکس است.

۴۲۶- طرفین تشبیه (بیان)

اصطلاحاً به مشبه و مشبه به

در باب تشبیه می‌گویند که بر

چهار حالت است.

۱- هر دو حسی باشند. مانند

قوله تعالی: ﴿وَعِنْدَهُمْ

قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ﴾^(۲).

(در بزم حضورشان حوران

زیبا چشمی هستند...).

۲- هر دو طرف، عقلی باشند.

چنانچه در تشبیه علم به حیات.

۳- مشبه معقول و مشبه به

محسوس. مانند قوله تعالی:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا

بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ

إِشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ

عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا

كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ

الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾^(۳).

۴- تشبیه محسوس به معقول.

۱- سوره نور، آیه ۵۸.

۲- سوره صافات، آیه ۴۸.

۳- سوره ابراهیم، آیه ۱۸.

مانند الشمس كالحجة في الظهور
- آفتاب مانند دلیل، روشن
است -

۴۲۹- طلب تصور (معانی)
بر خلاف طلب تصدیق،
نظری به نسبت ندارد.
چنانچه در مثال آزید قائم.

۴۲۷- طلب (معانی)
ر.ک. انشاء طلبی و غیر طلبی
(۱۱۶ و ۱۱۷)

۴۳۰- طی و نشر (بدیع)
ر.ک. لف و نشر (۵۳۲)

۴۲۸- طلب تصدیق (معانی)
به درخواستی اطلاق می‌گردد
که با نسبت وقوع یا لا وقوع
همراه باشد. مانند هل زید قائم.

ع

۴۳۱ - عَالِمٌ بِهِ مَنَزَلُهُ جَاهِلٌ

(معانی)

این اصطلاح در جایی به کار می‌رود که کسی با آگاهی از فایده خبر و لازم آن، به مقتضای علم خویش عمل نکند. قوله تعالی:

﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لِمَنِ اشْتَرَاهُ ۚ مَالُهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خِلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾.

است^(۱). و در اصطلاح از اقسام علوم ادبی است که پیرامون وزن شعر (آهنگ) و چگونگی ایجاد وزن، انواع وزن و صحت و سقم آن، بحث می‌کند.

و در تعبیری دیگر، به رکن پایانی و یا واژه آخر مصراع نخستین نیز اطلاق می‌شود.

۴۳۳ - عَطْفُ الْأَوَائِلِ عَلَى

الْأَوَاخِرِ (بدیع)

ر.ک. ردّ العجز علی الصدر

۴۳۲ - عروض (عروض)

در لغت، ناحیه و کرانه

۱ - فرهنگ عمید واژه عروض.

(۳۷۵)

و پیش شده باشد.

چنانکه نظامی در بیت زیر:

از بندگی زمانه آزاد

غم شاد به ما و ما به غم شاد
و آن در بدیع، گونه‌های
گوناگونی دارد از قبیل عکس
میان یکی از دو طرف جمله و
مضاف آن.

مانند «كَلَامُ الْمُلُوكِ مُلُوكُ
الْكَلَامِ» و عکس میان دو وابسته
دو فعل در دو جمله، چنانچه قوله
تعالی:

﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ
الْحَيِّ﴾^(۱) و یا وقوع عکس
میان دو واژه در دو طرف جمله.

مانند قوله تعالی:

﴿لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ

۴۳۴ - عَقْد (بدیع)

در لغت، گره زدن است. و در
اصطلاح، آنست که بمناسبت
مضمون سخن، آیه‌ای قرآن
مجید و یا حدیثی در کلام ذکر
گردد اما نه بر وجه اقتباس.

برای نمونه این بیت از فرصت
شیرازی:

ای به رخت زلف مسلسل قرین

أَزَلَفْتَ الزَّجَّتْ لِمُتَّقِينَ

به گونه‌ای که میان رُخ معشوق
و بهشت، تناسب مضمونی وجود
دارد.

۴۳۵ - عکس - تبدیل

(بدیع)

آنست که بخشی از سخن پس

يَجْلُونَ لَهُنَّ^(۱).

چنانچه بگویند: «او دهن
گرمی دارد».

یعنی گفتار خوبی دارد.

و نیز این بیت از منوچهری
دامغانی:

رسد دست تو از مشرق به مغرب

ز اقصای مداین تا به مدین^(۳)

دست در اینجا، در چیرگی
بکار رفته است.

۴۳۶ - علاقه (بیان)

به ارتباط میان دو معنای
حقیقی (منقول عنه) و مجازی

(منقول الیه) اطلاق می‌گردد.

به گونه‌ای که باعث انتقال از
معنای اولی به دومی است.

برای نمونه، علاقه حالّ و
محل در بیت حافظ:

دل عالمی بسوزی چو عذار بر فروزی

تو از این چه سود داری که نمی‌کنی مدارا^(۲)

یعنی (دل اهل عالمی...).

۴۳۸ - علاقه بدلیت (بیان)

گاه باشد، چیزی را بدل از
چیزی بیاورند. چنین پیوندی را،
علاقه بدلیت می‌نامند.

چنانچه در گفتار: «خونش به
گردن توست» خون به دلالت

۴۳۷ - علاقه آلیت (بیان)

آنست که سخنور، ابزار کار را
در سخن خویش بیاورد و از آن
خود کار را اراده کند.

۱ - سوره ممتحنه، آیه ۱۰.

۲ - دیوان حافظ غزل ۴ تصحیح
خرمشاهی نشر نیلوفر.

۳ - نقل از زیباشناسی زبان پارسی، ج ۱
ص ۱۴۸ اثر دکتر کزاز.

التزامی در خونبها بکار رفته است.

است که کلمه‌ای را در معنای ضد آن بکار برند. خواه به گونه حقیقت باشد و یا بصورت استهزاء.

۴۳۹- علاقه بُنَوْتُ (بیان)

گاهی، پدر در مقام اظهار شفقت، بر پسر خود، پدر اطلاق می‌کند. و یا به طور کلی، نام پدر را روی پسر بگذارند. چنین شیوه‌ای را پیوند بُنَوْتُ گویند.

برای مثال این بیت از حافظ:
ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق؟
گفتم ای خواجه عاقل هنری بهتر از این^(۲)

برای نمونه، سعدی در این بیت:

آنست که در ابتداء، سخن را
به قیدی مقید سازند و سپس از
آن اراده (بدون قید) نمایند، مانند
گفتار عرب:
«مَشْفُرُ زَيْدٍ مَجْرُوحٌ»

ای که نصیحتم کنی کز پی او دگر مرو
در نظر سبکتکین عیب آياز می‌کنی^(۱)
شاعر، سلطان منحمود غزنوی
را بنام پدر او سبکتکین، خوانده
است.

واژه مَشْفُر به معنای لب شتر
است (مقید به شتر) و لیکن در
اینجا در مطلق شفه (لب) بکار

۴۴۰- علاقه تَضَادَّ (بیان)

از علائق مجاز مرسل و آن

۱ - سعدی، غزلیات ص ۶۲۲، به
کوشش مظاهر مصفا.
۲ - دیوان حافظ غزل ۴۰۵ همان مأخذ.

رفته است. و دوباره از مطلق شفه،
به شفه انسان اطلاق گردیده است.

۴۴۲ - علاقه جزئیت و کلیت

(بیان)

گاه باشد در مجاز مرسل، از
ذکر جزء، اراده کل نمایند. این
شیوه به علاقه جزء و کل موسوم
است.

مانند بیت زیر از حافظ:

من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم

که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد^(۱)

مراد از نگین، انگشتری است.

۴۴۳ - علاقه جنس (بیان)

آنست که جنس چیزی را در
کلام بیاورند و از آن، خود چیز
را اراده نمایند.

چنانکه نظامی در این بیت:

درین سنگم رهاکن زار و بی زور
دگر سنگی برو نه تا شود گور
شاعر، تیشه فرهاد را به علاقه
جنس، آهن بشمار آورده است.

۴۴۴ - علاقه حال و محل

(بیان)

گاهی در مجاز مرسل، ظرف
چیزی را یاد کنند و از آن
مظروف اراده نمایند.

نمونه آن در بیت حافظ است:

گل در برو می در کف و معشوق به کام است

سلطان جهانم به چنین روز غلام است^(۲)

شاعر، جام (مظروف) را از
می اراده کرده است.

۱ - همان مأخذ، غزل ۱۶۲.

۲ - دیوان حافظ، غزل ۴۶.

- ۴۴۵- علاقه خصوص (بیان) منطق الطیر:
آنست که ذکر خاص نمایند و اراده عام کنند.
مانند سعدی در این بیت:
ای خواجه ارسلان و آغوش فرمانده خود مکن فراموش
گرچه ارسلان و آغوش، دو اسم خاص غلامان ترکی‌اند و لیکن سعدی آنها را در مطلق غلام (نوکر) استعمال نموده است. و از این باب است، نامگذاری اسامی اشخاص روی قبیله چون قُریش و رَبعه.
- ۴۴۶- علاقه سَبَبِیت (بیان) شاعر، از واژه پیغمبر که عام است، خصوص پیامبر اکرم ﷺ را ارده نموده است.
گاه باشد در مجاز، از ذکر سبب، اراده مسبب کنند. چنین شیوه را علاقه سَبَبِیت نامند.
- ۴۴۷- علاقه عموم (بیان) نقطه مقابل علاقه خصوص است. به گونه‌ای که از ذکر عام، خاص را اراده کنند.
چنانچه مولوی در بیت زیر: گفت پیغمبر که چون کوی دری عاقبت ز آن در برون آید سوی
- ۴۴۸- علاقه غلبه (بیان) شاعر، از واژه پیغمبر که عام است، خصوص پیامبر اکرم ﷺ را ارده نموده است.
همانند این بیت از عطار در

آن است که اقلیت را به نام اکثریت بگذارند چنانچه بگوئیم «مردم ایران شیعه هستند» در حالی که از مذاهب دیگر هم هستند.

ذکر نمایند و از آن ملزوم اراده کنند. چنین شیوه در باب مجاز، به علاقه لزومیت موسوم است. برای مثال بیت زیر از خواجه حافظ:

روی نگار در نظرم جلوه می نمود

وز دور، بوسه بر رخ مهتاب می زدم^(۱)

از مهتاب، ماه اراده کرده است.

۴۴۹ - علاقه کلیت و جزئیت
(بیان)

آنست که کل را در سخن بیاورند و از آن اراده جز نمایند. چنانچه سعد سلمان راست:

آب صافی شده است خون دلم

خون تیره شده است آب سرم

مراد از آب سر، آب چشم است.

۴۵۱ - علاقه فاکان (بیان)

آنست که اسم و صفت سابق کسی یا چیزی را در کلام بیاورند و لیکن وضعیّت فعلی وی را قصد نمایند.

برای نمونه بیت زیر از عطار در منطق الطیر:

۴۵۰ - علاقه لزومیت (بیان)

گاه باشد در سخن، لازم را

۱ - دیوان حافظ غزل ۳۲۰ تصحیح خرمشاهی نشر نیلوفر.

- ۴۵۳ - علاقه مُبدَلِیت (بیان)
نقطه مقابل علاقه بدلیّت
است.
چنانچه عرب گوید «أَكَلْتُ دَمَ
زَيْدٍ» ای دینه.
- جزء و کَلّ برهان ذات پاک اوست
عرش و فرش إقطاع مثنی خاک اوست^(۱)
چون انسان نخست، مثنی خاک
بوده است از این روی شاعر، از
«مثنی خاک» آدمی را اراده
نموده است.

- ۴۵۴ - علاقه مُجاوَرَت (بیان)
آنست که واژه‌ای، در کنار
واژه‌ای دیگر قرار گیرد. برای
مثال بیت زیر از فردوسی:
بدان خرمی روز هرگز نبود
- ۴۵۲ - علاقه ما یَکُون (بیان)
در این نوع علاقه، گرچه قالب
سخن در اسم یا صفت آینده
است و لیکن مراد از آن وضعیت
کنونی است. چنانچه از فردوسی
است:
همان بر که کاری همان بد روی
سخن هر چه گوئی، همان بشنوی
واژه بر به لحاظ آینده، دردانه
بکار رفته است.

۱ - نقل از زیبا شناسی ج ۱ ص ۱۴۹ اثر
دکتر جلال کزازی.
۲ - شاهنامه فردوسی نمودار ۱۵، بیت
۳۲۴۷.

۴۵۵ - علاقه محلّ و حالّ

(بیان)

آنست که مظروف را در کلام
بیاورند و از آن ظرف را قصد
نمایند. چنانکه سعدی در این
بیت:

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی

چه خیالها گذر کرد و گذر نکرد خوابی!

مراد از سر، اندیشه است.

۴۵۶ - علاقه مُسَبِّبِیت (بیان)

در برابر علاقه سببیت است. به
گونه‌ای که از مسبّب، اراده سبب
نمایند. مانند قوله تعالی: ﴿و
يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ
رِزْقًا﴾^(۱).

مراد از رزق، سبب آن است

که باران باشد و نیز این بیت از
مسعود سعد سلمان:

ای سرد و گرم دهر کشیده

شیرین و تلخ دهر چشیده

اندر هزار بادیه گشته

بر تو هزار باد وزیده^(۲)

منظور از سرد و گرم،

تحولات روزگار است.

۴۵۷ - علاقه مشابهت (بیان)

گونه‌ای از علائق مجاز
استعاره است. که واژه‌ای را به
مناسبت شباهت، به جای کلمه‌ای
دیگر، استعمال می‌کنند. چنانچه
در غزلیات حافظ بسیار دیده
می‌شود، استعارهٔ نرگس از چشم.
مانند این بیت:

نرگش عریده جوی و لبش افسوس کنان

نیم شب دوش به بالین من آمد بنشست^(۳)

۱ - سوره غافر، آیه ۱۳.

۲ - نقل از زیبا شناسی دکتر کزازی ص

۱۴۶ ج ۱.

۳ - دیوان حافظ غزل ۲۱ همان مأخذ.

۴۵۸ - علاقه ملزومیت

(بیان)

در این گونه از علائق مجاز مرسل، از ذکر ملزوم لازم آن را اراده نمایند. مانند بیت زیر از منوچهری دامغانی:

به طول و عرض و رنگ و گوهر و خد

چو خورشیدی که در تابد ز روزن

چنانچه بر اهل سخن پوشیده

نیست، شاعر از خورشید، پرتو

آن را قصد نموده است.

۴۶۰ - علم بیان (بیان)

در لغت، پیدا و آشکار شدن

را گویند. و در اصطلاح، دانشی

است که در آن از کیفیت ابراز

ناگفته‌های پنهانی به شیوه‌های

مختلف هنری، سخن بمیان

می‌آید. و دارای چهار مبحث

اصلی چون تشبیه، استعاره، مجاز

و کنایه می‌باشد.

برای نمونه این بیت از نظامی

در طلوع خورشید:

جو بر زد بامدادان خازن چین

به درج گوهرین بر، قفل زرین

و نیز در کتب سنی بیان، برای

ایراد معنای واحد در طرق

مختلفه به این مثال مأنوس

بوده‌اند.

زید کثیر الرماد (خاکستر خانه

۴۵۹ - علم بدیع (بدیع)

در لغت، تازه و نو است. و در

اصطلاح، علم و ملکه‌ای است که

در آرایش سخن و زیبایی آن و

آرایه‌هایی که نظم و نثر را

می‌آریند، گفتگو می‌کند.

او زیاد است).
 زیدٌ مَهْزُولُ الْفَصِيلِ (بچه شتر
 وی لاغر است).
 زیدٌ جَبَانُ الْکَلْبِ (سگ
 خانگی او ترسو است).
 که همه این سخنان دارای
 یک معنی (بخشندگی زید)
 هستند.

۴۶۲- عُمُومُ السَّلْبِ (معانی)

به معنای نفی تک تک افراد
 است و نشانه آن، تقدیم ادوات
 عموم چون کُلّ و جمیع بر ادوات
 نفی است. مانند:
 «کُلُّ ظَالِمٍ لَا يُفْلَحُ» ای لا یفلح
 احَدٌ مِنَ الظَّالِمَةِ. - هیچ یک از
 ظالمین رستگار نمی شوند. -

۴۶۳- عُنوان (بدیع)

آنست که سخنور هنگام

۴۶۱- عِلْمُ مَعَانِي (معانی)

دانشی است که از سخنانی
 بحث می کند که با توجه به قرائن،
 معانی مجازی (ثانوی) آنها
 منظور نظر گوینده است. به
 گونه ای که سخن می بایست،
 مطابق با مقتضای حال باشد.

چنانچه حافظ سروده است:

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف

هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد^(۱)

برای مثال، بجای اینکه

سخن گفتن و یا در نوشتار، از مثالها و واژه‌هایی یاد کند که غرض وی را تکمیل نماید. چنانچه در عنوان علوم، واژه‌هایی ذکر می‌کنند تا کلید در علوم و مداخل آن باشد برای مثال این آیه از قرآن مجید:

﴿وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾^(۱)

به گونه‌ای که آیه شریفه، عنوانی بر قصهٔ بلعام است. و نیز آیه ۳۰ از سورهٔ مرسلات، عنوان برای علم هندسه است.

۴۶۴ - عُبُوب قَافیه (عروض)
قافیه را چهار عیب است که عبارتند از:

إِقْوَاءُ، إِكْفَاءُ، سَنَادٌ وَ إِطَاءُ.
إِقْوَاءُ (نیازمند شدن) به اختلاف در حذف و توجیه در قافیه را گویند. چنانچه گِل و گُل و دَوْر و دُور.
اِکْفَاءُ (خم کردن) تبدیل حرف روی است به حروفی که قَرِيبُ الْمَخْرَجِ باشند. مانند احتیاط و اعتماد.
اِطَاءُ (پایمال کردن) عبارت است از تکرار نمودن قوافی شعر در لفظ و معنا که بر دو گونه است جَلَّى وَ خَفَّى. (نهان و آشکار).
تکرار آشکار مانند دردمند و نیازمند و یانیکوتر و زیباتر.
و اِطْأَی خَفَّى چون آب و گلاب، و یا دانا و بینا.
برای مثال است بیت زیر:

۱ - سوره اعراف، آیه ۱۷۵. ر. ک. سوره انعام، آیه ۷۵.

ای گل رخسار تو برده ز روی گل آب
صحبّ گلزارها کرده به بویّت گلاب
سناد (شتر ماده) اختلاف در
ردف را گویند خواه ردف اصلی
باشد یا زائد. مانند عمود و عمید
و یا شهود و شهید و نیز قدر و
صبر.

غ

۴۶۵- غُرَابَت (معانی)

در لغت، دور بودن و پیچیده بودن سخن است^(۱).

و در اصطلاح، بکار بردن کلمات نامأنوس در سخن است به گونه‌ای که باعث پیچیدگی آن گردد. مانند استعمال (كَيْفَ مَا اتَّفَقَ) بجای واژه اتّفاقی.

برای نمونه است این بیت از منوچهری:

مقام غوانی گرفته نوايح

بساط عنادل سپرده عناكب

غوانی: زن آوازه خوان

نوايح: زن نوحه گر

عنادل: بلبلان و عناكب،

عنكبوتیان است.

۴۶۶- غُرَابَت تَتَّبَعِي (معانی)

به کلام غریبی گویند که

نیازمند به بررسی واژه‌ها و تمرین مداوم است.

مانند واژه تَكَا كَأْتُم

۱ - فرهنگ عمید واژه غُرَابَت.

(اجْتَمَعْتُمْ) در سخن عیسی
نحوی:

«كَتَكَا كَأْتُمْ عَلَى ذِي جَنَّةٍ
إِفْرَنْقَعُوا عَنِّي»^(۱).

میان (شمشیر منسوب به قبیله
سریج) و (چراغ) و آیا بینی
ممدوح مانند شمشیر سریجی
است در استواری و دقت و یا
مانند چراغ است در روشنایی.

در هر صورت، محتاج به
قرینه است.

و نیز می‌توان آیه شریفه زیر را
شاهد آورد:

﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَزَّرُوهُ
وَنَصَرُوهُ﴾^(۳).

از واژه نصر می‌توان دریافت
که مراد از واژه عَزَّ، تعظیم است نه
اهانت.

۴۶۸ - غَزَل (بدیع)

در لغت، سخن عاشقانه است.

۱ و ۲ - جواهر البلاغة ص ۱۰ اثر احمد
هاشمی چاپ مصر.
۳ - سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۴۶۷ - غرابت تردیدی

(معانی)

بر کلام غریبی اطلاق می‌گردد
که غرابت آن ناشی از تردید
داشتن واژه‌ای بین دو معنا در
الفاظ مشترک، می‌باشد. که سخن
سرودن به چنین شیوه‌ای باعث
سرگردانی شنونده می‌شود. مانند
واژه مُسَرَّج در قول عجاج:

و مُسَفَّلَةٌ وَ حَاجِبٌ مُرَجَّجٌ

و فَاجِحًا وَ مُرْسَأً مُسَرَّجًا^(۲)

به گونه‌ای که مقصود شاعر از
مُسَرَّج، آشکار نیست چون
مُسَرَّج، واژه‌ای است مشترک

و در بدیع، اشعاری است بر یک وزن و قافیه با مطلع مصرع. به گونه‌ای که تعداد ابیات آن کمتر از هفت و زیادتر از پانزده نباشد. برای نمونه غزلی از امام راحل رحمه الله با مطلع:

بهار شد، در میخانه باز باید کرد

به سوی قبله عاشق نماز باید کرد^(۱)

۴۶۹- غزل ناتمام (بدیع)

غزلی است که تعداد ابیات آن کمتر از میزان معمول و بر سه یا چهار بیت باشد.

۴۷۰- غزل نشاید (بدیع)

به غزلی گویند که تعداد ابیات آن، کمتر از سه بیت بوده باشد.

۴۷۱- غُلُو (بیان)

در لغت، زیاده روی در کار

است. و در اصطلاح، آنست که شاعر یا سخنور در ویژه‌گی چیزی یا کسی به اندازه‌ای مبالغه کنند که محال بنظر آید.

و دارای دو گونه مقبول و مردود است. که در گونه مقبول آن، از ابزار تشبیه و گمان چون پنداری، گوئیا و مانند آن بکار برده می‌شود. و لیکن در مردود آن، چنین نیست.

برای نمونه بیت زیر از مسعود سعد سلمان در لاغری و ناتوانی خویش:

شد تن من چنان که گر خواهد

مگس آسان ز جای بُرباید

از ضعیفی چنان شدم که ز تن

در دل من بسینی اسرارم^(۲)

۱ - دیوان امام خمین ص ۸۰، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، غزل (قبله عشق) و نیز ر. ک. غزل ۴۸۸ حافظ همان مأخذ.

۲ - نقل از زیبا شناسی زبان پارسی، ج ۳ ص ۱۵۲ اثر دکتر میر جلال الدین کزازی.

ف

۴۷۲- فائده خبر (معانی)

آن است که سخنور، به گونه
مستقیم سخن خویش را به اطلاع
شنونده برساند.

برای مثال بگوید: بوعلی سینا
طیب هم است. یعنی افزون بر
فلسفه، طب هم می‌داند.

از واژه‌ها و عبارتهای بکار رفته
در معنای مجازی، فهمید. که
خود روزنه‌ای است باز سوی
ادبیات و هنر.

۴۷۴- فایده علم معانی

(معانی)

عبارت است از شناختن
اعجاز سخن، بویژه اعجاز قرآن
مجید از جهت نیکوئی در
ویژه‌گی و نیکی در سبک و

۴۷۳- فائده علم بیان (بیان)

در یافتن اینکه چگونه
می‌توان مقصود سخن سرایان را

و مُبَرَّءٌ مِنْ كُلِّ غَيْرِ حَيْضَةٍ و آسانی و روانی در ترکیبات و مانند آن.

و فسادِ مُرْضِعَةٍ وَدَاءِ مُغْبِلٍ
واژه غُبَّر - به ضم عین و
تشدید باء - بقایای حیض و باعث
فصاحت سخن شده است.

۴۷۵- فوائد (معانی)

این اصطلاح، ویژه فصاحت
است و عبارت از آوردن واژه
فصیح در کلام است. همانند
فریده در قصیده. به گونه‌ای که
اگر از سخن بیافتد، آن را از
فصاحت تُهی می‌کند.

۴۷۶- فَرَع (معانی)

ر.ک. مشبه (۵۸۷)

۴۷۷- فَصَاحَت (معانی)

در لغت، روان بودن سخن
است^(۲). و در اصطلاح، بکار
گرفتن واژه‌های روشن با معانی
سلیس و روان است به گونه‌ای که
خالی از ضعف تألیف، تنافر،
تعقید لفظی و تعقید معنوی باشد.
برای مثال این بیت از فردوسی

برای مثال قوله تعالی:

﴿الْآنَ حَاصُّصُ الْحَقِّ﴾^(۱)

واژه حَصَص فریده‌ای است
که فصحاء از آوردن آن در
عجزند.

و نیز در این بیت از شاعر
عرب هُدَلی:

۱ - سوره یوسف، آیه ۵۱.

۲ - فرهنگ عمید واژه فصاحت.

در اشاره به دقیقی شاعر:

جوانی بیامد گشاده زبان

سخن گفتن خوب و طبع روان^(۱)

۴۷۹ - فصاحت در کلمه

(معانی)

آنست که، واژه از سه عیب
خالی باشد، از تنافر حروف: یعنی
حروف آن با یکدیگر مناسب
باشند. نه مانند این بیت از مولوی:
دو دهان داریم گویا همچو نی

یک دهان پنهانست در لبهای وی
بنابر اینکه پنهانست یک واژه
مستقل باشد نه مرکب و نیز از
غرابت در استعمال: یعنی دوری
واژه از ذهن مانند کسّمه در این
بیت حافظ:

عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز
شکسته کسّمه (کاکل و طرّة) و بربرگ گل گلاب زده
و از مخالفت قیاس: چنانچه

۴۷۸ - فصاحت در کلام:

آنست که کلام از شش چیز
پیراسته باشد ضعف تألیف، تنافر
کلمات، تعقید لفظی، تعقید
معنوی، تنابع اضافات و تکرار.
که هر کدام از آنها در ستون ویژه
خود، تبیین شده‌اند.

برای مثال این بیت از ناصر
خسرو مخدوش است:

پسند است با زهد عمار و بوذر

کند مدح محمود مر عنصری را
زیرا عنصری فاعل و محمود
مفعول است و لیکن بیت رسا
نیست.

۱ - شاهنامه فردوسی نمودار E (مقدمه
شاهنامه) بیت ۱۴۹ چاپ مسکو.

بکارگیری فعل.

۴۸۲ - فُضْل (معانی)

هرگاه دو جمله ذاتاً از هم
فاصله داشته باشند چنانچه یکی
خبر و دیگری انشاء باشد. آنها را
با عطف بهم مربوط نمی‌سازند.
چنین شیوه را اصطلاحاً فصل
نامیده‌اند.

نبرداشتند به جای برنداشتند
در این بیت از دقتی در
گشتاسنامه:

یکی زین ز اسبان نبرداشتند

همی نیزه بر باد بگذاشتند

۴۸۰ - فصاحت در مفرد

(معانی)

ر. ک. فصاحت در کلمه

(۴۷۹)

۴۸۱ - فَصَاحَتٍ مُّتَكَلِّمٍ

(معانی)

به توانایی سراینده گویند که
می‌تواند به توسط آن، سخنی
شیوا و بجا بسراید.

برای مثال این شعر از حافظ:
می‌وزد از چمن نسیم بهشت (خبری)
هان! بنوشدید، دم به دم، می‌تاب^(۱) (انشائی)
و نیز از قول خداوند متعال:
﴿يَسْأَلُونَكَ عَنْ سُوءِ
الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ
أَبْنَاءَ كُمْ﴾^(۲).

جمله دوم بدل از جمله اول
است.

۱ - دیوان حافظ، غزل ۱۳.

۲ - سوره بقره، آیه ۴۹.

۴۸۳- فصل الخطاب (بدیع)

آنچه که بین حق و باطل جدائی اندازد. بنابر اینکه مصدر به معنای اسم فاعل باشد. و نیز به واژه اما بعد اطلاق می شود که خطباء بعد از ذکر مقدمه از آن یاد می کنند. و شاید تعریف بهتر این باشد. هو المفصول من الخطاب یعنی اشاره به آغاز شدن کلام جدید و پایان نرسیدن کلام پیشین است.

مانند قوله تعالى:

﴿هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَكِسْرًا مَّآبٍ﴾^(۱)

۴۸۴- فصیح (معانی)

ر. ک. فصاحت متکلم

(۴۸۱)

۴۸۵- فواصل (بدیع)

این اصطلاح ویژه قرآن مجید است.

به گونه ای که فاصله همان سجع در سخن بشر می باشد.

چنانچه در آیه شریفه:

﴿وَالْضُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ﴾^(۲)

۴۸۶- فوائد امثال (بدیع)

ضرب المثل ها در هر زبان و مذهبی، آثار وجودی فراوان و مهمی دارند. چون آینه ای صیقلی در مواعظ و عبرتها، و یا میزان برای تهذیب اخلاق امتان و یا

۱ - سوره ص، آیه ۵۵.

۲ - سوره ضحی، آیه ۲.

ارتباط و پیوند میان گذشته و حال
و در انتقال فرهنگ و تمدن
گرانهای گذشتگان به آیندگان و
مانند آن.
این آثار، به فواید امثال
موسومند.

ق

۴۸۷- قافیه (عروض)

در لغت، پشت‌گردن و از پی
رونده است^(۱).

و در اصطلاح، به واژه‌های
پایانی ابیات گویند که آخرین
جزء آنها، یکسان است مشروط
بر اینکه واژه‌ها عیناً و به یک معنا
در آخر ابیات تکرار شده باشند
که شامل یک حرف ساکن
(روئ) و حرکت ماقبل آن مانند
قَمَر و شَکَر که در (ر) و فتحه
ماقبل آن یکسان هستند.

۴۸۸- قَبْض (بدیع)

نقطهٔ مقابل بسط است و آن
عبارت است از حذف حرف
پنجم ساکن در واژه چون نون در
فعولن.

برای مثال این قول شاعر عرب
است:

عَرِثِي الْوَشَاحِينَ صَمَوْتُ الْجُلَاجِلِ.
ای الخُلَاجِل.

۱ - فرهنگ عمید واژه قافیه.

در ضمن آن را در ادبیات
فارسی و عروض، قصر خوانند.
ر.ک. قصر.

۴۹۲- قرینه صارفه (بیان)

سرنخی است که به موجب
آن، مقصود شاعران قابل فهم
می‌شود. چنانچه لفظ آهنین در
بیت ملک الشعراء بهار که عقاب
را جای هواپیما آورده است:

چو پَر بگسترد عقاب آهنین

شکار اوست شهر و روستای او
و دارای دو گونهٔ لفظی و
معنوی است. که در قرینهٔ لفظی،
واژه‌ای خواننده را به معنای
دوّمی و مجازی راهنمایی
می‌کند.

و در قسم معنوی نیز فحوی
کلام و یا اوضاع و احوال مانند
کلمهٔ (می) در فحوای اشعار

۴۸۹- قدرِ جامع (بیان)

ر.ک. وجه شبه (۶۳۲)

۴۹۰- قران (بدیع)

به پیوند میان ابیات یک
قصیده گویند که بمنظور تشابه و
انسجام صورت می‌پذیرد.

مانند این شعر:

مُهاذِبَةُ مُنَاجِيَةٍ قِرَانُ

مُنَادِيَةُ كَأَنَّهُم الْأُسُودُ^(۱)

۴۹۱- قرینه (بدیع)

عبارت است از جملات

مشابه در سخن مسجع.

۱ - نقل از معجم مصطلحات بلاغیه دکتر
احمد مطلوب ج ۳ ص ۱۳۵. واژه قران.

عرفانی، شنونده را رهنمون می‌کند.

که شاعر قصد اهانت جدی خود را در قالب شوخی آورده است.

چنانکه حافظ راست:

۴۹۴ - قصر (بیان)

بده ساقی می‌باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکنا باد و گلگشت مصلّا را^(۱)
منظور از می‌مقام عشق و محبت است.

در لغت، بازداشتن است. و در اصطلاح، آنست که کسی یا چیزی را به کسی یا چیز دیگری آن چنان مخصوص دارند که ویژه آن باشد و در جای دیگر یافت نشود. مانند قوله تعالی:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾^(۲)

در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام
و یا چنانچه بگوئیم:

پهلوانی جز بهرام نیست ()

بهرام جز پهلوان نیست ()

و ضمناً واژه قصر در عروض نیز بکار می‌رود و آن اسقاط

۴۹۳ - قَصْدُ الْجِدِّ بِالْهَزْلِ

(بدیع)

آنست که سخن جدی را در قالب شوخی و ریشخند بیاورند.
چنانچه شاعر عرب:

إِذَا مَا تَمَيَّمْتُ أَتَاكَ مَفَاخِرًا

فَقُلْ عَدَّ عَنْ ذَا كَيْفٍ أَكُلْتُكَ لِلْضَبِّ
یعنی فخر فروشی یک فرد تمیمی را با این جواب دهید که چگونه شما تمیمی‌ها کفتار

می‌خورید.

۱ - دیوان حافظ، غزل ۳ همان مأخذ.

۲ - سوره مائده، آیه ۵۵.

حرف ساکن است از سبب خفیف
آخر رکن و ساکن نمودن ماقبل
آن. چنانکه از فاعلاتن فاعلات
باقی بماند و نقل به فاعلان گردد.
نظیر قرآن در زبان تازی.

یک موصوف و یا دو موصوف
در صفت واحد باشد که بمنظور
برطرف ساختن آن اعتقاد، آن را
در قالب قصر افراد می‌آورند
برای مثال: «زید فقط شاعر است»
در برابر کسی که معتقد به شاعری
و نویسندگی وی باشد.

۴۹۵- قصر اضافی (معانی)

قصری است محدود به
گونه‌ای که نزد همگان پذیرفته
نیست. برای مثال هرگاه بوعلی
سینا را با دیگر فلاسفه بسنجیم
و بگوئیم:

«فیلسوف تنها بوعلی است».

و نیز این بیت از خاقانی
شروانی:

نبینی جز مرا نظمی محقق

نیایی جز مرا نثری مبرهن^(۱)

۴۹۶- قصر افراد (معانی)

گاهی مخاطب سخنی به
تساوی دو موصوف در یک
صفت و یا تساوی دو ویژه‌گی در
موصوف واحد، اذعان دارد. و
سخنور بمنظور پایان دادن به

۴۹۶- قصر افراد (معانی)

حالتی است از حالهای قصر
و آن هنگامی است که مخاطب
معتقد به شراکت دو صفت در

۱ - نقل از زیبا شناسی زبان پارسی ج ۲
ص ۱۸۸ دکتر کزازی.

چنین اعتقادی و تعیین نمودن یکی از اطراف تساوی، از قصر تعیین بهره می‌گیرد. مانند ما شاعر^۱ الّا زید.

و نیز برای مثال است بیت زیر از حافظ:

نامم ز کارخانه عشاق محو باد

گر جز محبت تو بود شغل دیگر^(۱)

۴۹۸- قصر حقیقی (معانی)

آنست که قصر به گونه واقعی و نفس الامری باشد یعنی جز بر آن کس یا چیز، سزاوار نباشد برای نمونه بیت زیر از نظامی در مخزن الاسرار:

هر چه جز او هست بقائیش نیست

اوست مقدس که فنائیش نیست

ما همه فانی و بقا بس توراوست

ملک تعالی و تقدّس توراوست

۴۹۹- قصر غیر حقیقی

(معانی)

ر.ک. قصر اضافی (۴۹۵)

۵۰۰- قصر صفت بر موصوف

(معانی)

گونه‌ای از قصر است که بموجب آن، صفت از آن موصوف، به دیگری سرایت نکند گرچه خود موصوف می‌تواند ویژه‌گی‌های دیگری نیز داشته باشد.

مانند: دانشمندی جز بوعلی سینا نیست.

۵۰۱- قصر قلب (معانی)

این نوع از قصر در جایی بکار می‌رود که مخاطب بر خلاف گوینده به اثبات مطلب معتقد

۱ - دیوان حافظ غزل ۳۲۴ همان مأخذ.

نباشد.

چنانچه رودکی در این بیت:

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود

نبود دندان لا، بل چراغ تابان بود

شاعر با گفتار خود بابل

إضراب، به مخالفت پرداخته

است.

نوعی از شعر که اغلب در

ستایش یا نکوهش کسی یا چیزی

می‌سرایند و دو مصراع بیت

نخستین آن با مصراع‌های دوم

باقی ابیات هم قافیه است. تعداد

ابیات آن از شانزده بیت بیشتر

است و امکان دارد تا دویست

بیت هم برسد.

البته کاهش یا افزایش آن،

وابسته به بلندی و کوتاهی قصیده

دارد.

برای نمونه، قصیده بهاریه

امام راحل رحمته الله درباره امام عصر

(عج) با مطلع:

آمد بهار و بوستان شد رشک فردوس برین

گلها شکفته درچمن، چون روی یارنازنین... (۲)

۵۰۲ - قصر موصوف بر صفت

(معانی)

نقطه مقابل قصر صفت بر

موصوف است.

برای نمونه بیت زیر از

خاقانی:

مشتی خسیس ریزه که اهل سخن نیند

با من قران کنند و قرینان من نیند

چون تشت بی سرنده و چو در جنبش آمدند

الّا شناعتی و دیده دهن نیند (۱)

۱ - دیوان خاقانی شروانی، نشر زوّار ص

۱۷۴.

۲ - دیوان امام خمینی ص ۲۵۸، قصیده

بهاریه انتظار، چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار.

۵۰۳ - قصیده (بدیع)

﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَى
شَیَاطِنِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ
إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾^(۱).

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ
وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ﴾^(۲).

به گونه‌ای که جمله دوم بی
حرف عطف آمده است.

در ضمن قطع در اصطلاح
عروض به حالت اسقاط یک
حرف از آخر وَتَدَ مجموع نیز
گفته می‌شود چنانکه از مستفعلن،
مستفعل باقی بماند و مفعولن
بجایش بگذارند.

۵۰۴ - قصیده محدود

مقتضب (بدیع)

گاهی سخنور، بی آنکه زمینه
سازی در تشبیب یا تغزل کند،
وارد در ستایش یا مقصود دیگر
می‌شود. چنین شیوه را اصطلاحاً
محدود گویند.

چنانچه انوری در این شعر:

گردل و دست بحر و کان باشد

دل و دست خدایگان باشد

۵۰۵ - قَـطْع (معانی و

عروض)

از موارد وجوب فصل بین دو
سخن، صورتی است که جمله
دوم از عبارت اولی، منقطع باشد.
مانند قوله تعالی:

۵۰۶ - قِطْعَه (بدیع)

در لغت، تکه و پاره چیزی را
گویند. و در اصطلاح، نوعی از

شعر که ابیات آن بر وزن و قافیه (۳۰۵)

همسان بدون مطلع مصرّع که از

آغاز تا پایان مربوط به هم و در

پیرامون موضوع واحد اخلاقی،

حکایت شیرین، ستایش، نکوهش

و مانند آن می‌باشد.

حداقل ابیات آن دو بیت و

حداکثر پانزده بیت است.

برای مثال قطعه زیر از امام

راحل رحمته الله علیه با مطلع:

قَدْ دَلَجِيْتُ اَنْدَرِ گِلَشْنِ حُسْنِ

یکی سروی است کاندر کاشمر نیست

در آئینه من آب زندگانی

از آن شیرین دهن پاکیزه‌تر نیست

نهال عشقت اندر قلب «هندی»

بغیر از آه و حسرت، بارور نیست (۱)

۵۰۸ - قَوْل به موجب

(بدیع)

از آرایه‌های معنوی و شبیه

اسلوب الحکیم است. به گونه‌ای

که شنونده، ویژه‌گی به کار رفته

در سخن سخنور را به غیر از

آنچه که وی اراده نموده است،

قصد کند. مانند قوله تعالی:

﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى

الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزَّ مِنْهَا

الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (۲).

منافقین واژه اعز را برای خود

و اذل را برای مؤمنین اراده کردند

و لیکن خداوند متعال، عکس آن

۵۰۷ - قَلْب (بدیع)

ر. ک. جناس مقلوب مستوی

۱ - دیوان امام ص ۲۹۹ قطعه (آب)

زندگانی) چاپ مؤسسه تنظیم و نشر امام.

۲ - سوره منافقین، آیه ۸.

را فرموده است.

حروف قید در فارسی ده

است:

۵۰۹- قید (عروض)

چنانچه شاعر، تمامی آنها را

در این بیت جمع کرده است:

گر حروف قید را گیرند یاد

نیست در لفظ عجم از ده زیاد

باو خا و را و زا و سین و شین

غین و فا و نون و ها باشد یقین

مانند ابر، بخت و مهر و...

در لغت، بند یا ریسمانی است

که به پای چهار پایان می‌بندند. و

در عروض عبارت از حرف

ساکنی است که قبل از حرف

روئی واقع شود. چنانچه (را) در

واژه (مرد).

و نیز این بیت:

چو زهره وقت صبح از افق بسازد چنگ

زمانه تیز کند ناله مرا آهنگ

ک

۵۱۰- کثرة التکرار (معانی)

دوباره گوئی واژگان است در
یک سخن بی آنکه فائده‌ای بر
آن مترتب باشد.

چنانچه شاعر عرب در این
بیت:

إِنِّي وَ أَسْطَارُ سَطْرُنْ سَطْرًا

لَفَائِلُ يَا نَصْرُ نَصْرُ نَصْرًا^(۱)

۵۱۲- کراهِت در سَمْع

(معانی)

از عیوب سخن بلیغ که بر قوه
سامعه شنونده، گوش خراش
جلوه کند.

مانند واژه جِرَّسِّي در قول
ابی الطَّیِّب شاعر عرب:

۵۱۱- کذب خبر (معانی)

ر.ک. خبر (۳۴۶)

۱ - جواهر البلاغة ص ۲۷، احمد
هاشمی چاپ مصر.

كِرِيمُ الْجِرَشِيِّ شَرِيفُ النَّسَبِ
مراد از جرشی، نفس آدمی است^(۱)

و در بیان، واژه یا جمله‌ای که در
غیر معنای حقیقی خودش، برای
معنا و مدلول دیگری بکار رود
و قرینه صارفه‌ای هم وجود
نداشته باشد تا ما را به معنای
لازمی رهنمون کند. بلکه این
دریافت از راه انتقال از لازم به
ملزوم و یا برعکس، حاصل
می‌شود.

۵۱۳- کلام بلیغ (معانی)
ر. ک. بلاغت در کلام
(۱۴۹)

مانند واژه (سیه کاسه) در
بخیل و خسیس.
و یا واژه رکیب دراز کنایه از
قد بلند در این بیت از فردوسی:
نگه کرد رستم بدان سرفراز
بدان چنگ و بال و رکیب دراز^(۲)

۵۱۴- کلام الجامع (بدیع)
آنست که شاعر، اشعار خود
را به حکمت و موعظه، شکایت
زمان و حقائق در قالب مَثَل
بیاراید.
چنانچه ابی فراس شاعر عرب:
كَانَتْ مَوْدَّةُ سُلَیْمَانَ لَهُمْ نَسَبًا
وَلَمْ تَكُنْ بَیْنَ نُوْحٍ وَابْنِهِ رَجْمًا

۵۱۶- کنایة ایماء (بیان)

۵۱۵- کنایة (بیان)
در لغت، پوشیدگی است.

۱ - همان مأخذ، ص ۳۰.
۲ - شاهنامه فردوسی نمودار ۱۲C
(داستان سهراب) بیت ۱۰۶۰ چاپ مکتو.

کنایه‌ای است با وسائط کم
و لیکن انتقال از لازم به ملزوم به
آسانی صورت می‌پذیرد. مانند
این بیت از حافظ رند شیراز:

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت

رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بردم^(۱)
واژه رخت بر بستن، کنایه از
سفر کردن است.

بست پس کنایه از سرباز بودن
کیسه و آن نیز کنایه از
بخشایشگری است.

۵۱۸- کنایه تعریض (بیان)

در لغت، گوشه زنی است.
و در اصطلاح، کنایه‌ای است که
در ذم و تمسخر کسی یا چیزی
و یا پند و اندرز دادن به کسی،
بکار می‌رود.

و موصوف آن همواره در
کلام محذوف است.

برای نمونه است این بیت از
خواجه شیراز:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

وای اگر از پس امروز بود فردائی^(۲)
این سخن حافظ تعریضی است به
کسانی که با داشتن باطنی کور، به

۵۱۷- کنایه بعید (بیان)

گونه‌ای از کنایه که انتقال از
لازم به ملزوم در آن، به آسانی
و بی تأمل انجام نمی‌گیرد بلکه با
وسائط امکان پذیر است.

برای نمونه بیت زیر از نظامی
بزرگی بایدت دل در سخا بند

سر کیسه به برگ گندنا بند
گندنا گیاهی است سست و بی
بنیان و نمی‌شود سر کیسه را با آن

۱ - دیوان حافظ غزل ۳۵۹ از همان
منبع.

۲ - همان مأخذ غزل ۴۹۴.

ظاهر، لاف دینداری می‌زنند.

۵۲۰- کنایه رَمَز (بیان)

کنایه‌ای با واسطه‌های اندک

ولی خفی است که فهم معنی را
دشوار کرده است.

مانند واژه ناخن خشک کنایه

از خسیس است و نیز این بیت از
فردوسی:

سه جان، امستی دادمت زینهار

به ایوان رسی، کام کژی مخار^(۲)

۵۱۹- کنایه تَلْوِیْح (بیان)

این نوع از کنایه آنچنان با

وسائط است که فهم سخن را

دشوار نموده است. چنانچه در

بیان سستی، این چنین مثال

آورده‌اند:

زیدُ کثیر الرُّماد، مَهْزُولُ

الفَصیل، جبانُ الکَلْبِ به گونه‌ای

که زیادی خاکستر کنایه از زیادی

پسخت و پز و آن نیز کنایه از

زیادتی غذا و آن به کثرت

مهمانان و سرانجام به

بخشایشگری، کنایت است.

و در همین زمینه است این

بیت از خاقانی:

کیسه‌های زر به برگ گندنا

بر سپهر گندناگون دست از آن افشانده‌اند.^(۱)

۵۲۱- کنایه صفتی (بیان)

مکنی به در آن صفتی است

که باید از آن به صفتی دیگر که

مکنی عنه باشد، منتقل گشت

مانند واژه (بی نمک) کنایه از بی

مزه در این بیت از خاقانی:

۱ - دیوان خاقانی شروانی ص ۳۱۲ نشر

زوّار.

۲ - شاهنامه فردوسی نمودار ۱۵

(پادشاهی گشتاسب) بیت ۳۷۹۴ چاپ

مسکو.

دهر سیه کاسه‌ای است ما همه مهبان او

بی نمکی تعبیه است از نمک خوان او^(۱)

۵۲۲- کنایه فعلی (بیان)

آنست که فعلی یا مصدری
(مکنی به) در معنای فعل یا
مصدری دیگر (مکنی عنه) به کار
رفته باشد.

چنانچه بیت زیر از خاقانی:

دندان نمکی سپید، تالاب

از لب نکم کی بود هر دم^(۲)

۵۲۳- کنایه قریب (بیان)

نقطه مقابل کنایه بعید است.
مانند بیت زیر از خاقانی:

دهر سپید است، سیه کاسه‌ای است صعب

منگر به خوش‌رانی این ترش میزبان^(۳)

۵۲۴- کنایه موصوفی (بیان)

آنست که وصفی را در سخن
بیاورند و از آن موصوف (مکنی
عنه) اراده نمایند. خواه آن
وصف همواره ویژه موصوف

باشد، مانند این شعر از فردوسی:

یکی مرد بود اندر آن روزگار

ز دشت سواران نیزه گزار^(۴)

زیرا دشت سواران نیزه گزار.
در شاهنامه فردوسی به کرات،
کنایه از سرزمین تازیان است.

و خواه چند وصف را با هم
در سخن بیاورند و از آنها،
موصوفی را قصد نمایند. مانند
این شعر از انوری:

تبارک الله از آن آب سیر آتش فعل

که بارکات تو خاک است با عنایت هوا

که دو صفت (آب سیر، آتش

فعل) کنایه از شراب هستند.

۵۲۵- کنایه نسبی (بیان)

ر.ک. کنایه فعلی (۵۲۲)

۱ - دیوان خاقانی شروانی ص ۳۶۴،
نشر زرگار.

۲ - همان مأخذ ص ۲۷۶.

۳ - همان مأخذ ص ۳۰۹.

۴ - شاهنامه نمودار ۴ (جمشید) ص ۹۵
جانب مسکو.

ل

۵۲۶ - لازمه فایده خبر

(معانی)

آنست که مفاد خبر مراد گوینده نیست بلکه لازمه آن مقصود وی است. به گونه ای که اطلاع رسانی غیر مستقیم می باشد.

چنانچه به حافظ قرآن بگوئیم (تو حافظی = قَدْ حَفِظْتَ القرآن). یعنی ما از این مطلب با خبر هستیم.

۵۲۷ - لام حقیقت (معانی)

همان آل جنس است که به انگیزه های گوناگونی بر مسند الیه وارد می شود.

از قبیل اشاره نمودن به حقیقت من حیث هی بی آنکه عموم یا خصوص بودن آن منظور نظر باشد. مانند الإنسان حیوان ناطق. و یا اشارت به حقیقتی در ضمن فرد نامعلومی همراه با قرینه. مانند قوله تعالی: ﴿وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ

الذُّئْبُ^(۱) که به آن عهد ذهنی نیز می‌نامند.

و یا استغراق حقیقی است یعنی اشاره به تمامی افراد یک واژه دارد با توجه به قرائن لفظی و حالی، مانند «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^(۲).

و یا به گونه‌ی استغراق عرفی است. چون جَمَعَ الْأَمِيرُ التُّجَارَ - حاکم تمامی تاجران را جمع کرد - که منظور تِجَار کشور خویش است.

۵۲۸- لَحْن (معانی)

کلامی است که از فحوی سخن فهمیده می‌شود به گونه‌ای که تنها بر مخاطب واضح و آشکار است و لیکن نسبت به دیگران پنهان می‌باشد.

مانند قوله تعالی:

«... وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ...»^(۳).

- یعنی فی فحواه و معناه -.

۵۲۹- لزوم ذهنی (معانی)

گاهی منظور سخنور از واژه‌ای، معنای موضوع له آن نیست، بلکه معنای خارج از آن و لیکن لازمه ذهنی آن مراد است که هیچ‌گاه از آن جدا نمی‌شود. و این همان لزوم بین نزد منطقی‌هاست. چنانچه زوج نسبت به عدد چهار، و یا حاتم طائی نسبت به بخشایشگری.

۵۳۰- لزوم ما لا یلزم (بدیع)

گاهی شاعر، حرف و یا

۱ - سوره یوسف، آیه ۱۳.

۲ - سوره عصر، آیه ۱.

۳ - سوره محمد، آیه ۳۰.

واژه‌ای را پیش از حرف رویی یا فاصله می‌آورد که تنها به قصد آراستن و هنر نمایی است و ضرورتی به ذکر آن نیست.

مانند قوله تعالی:

﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ
وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾^(۱)

در حرف (هـاء) از صنعت لزوم ما لا یلزم استفاده شده است. و نیز در زبان فارسی واژه گلشن را با التزام حرف شین با (روشن، جوشن) قافیه می‌کنند در حالی که با واژه‌هایی چون گلخن، مسکن و تن، نیز می‌توان قافیه کرد.

۵۳۱- لَغَز (بدیع)

ر. ک. الغاز (۱۰۸)

۵۳۲- لَفّ و نشر (بدیع)

از آرایه‌های معنوی و آنست که در آغاز چند واژه و یا مطلب را در یک پاره از سخن با هم بیاورند (لَفّ) و سپس در بخش دیگر کلام آن را توضیح دهند (نشر). مانند این بیت از خاقانی:

جام و می چو صبح و شفق ده که عکس آن
گلگونه، صبح را شفق آسا برافکند^(۲)
و نیز از کلام خداوند متعال:
﴿وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ
الْغُلَّ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ
وَلِتُبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ﴾.

به گونه‌ای که میان لیل و نهار جمع کرده و سپس سکون برای لیل و رزق جوئی را برای نهار، اثبات نموده است.

۱ - سوره ضحی، آیه ۱۰.

۲ - دیوان خاقانی ص ۱۳۴ نشر زوار.

۵۳۳- لَفّ و نَشْر مُرْتَب

(بدیع)

آنست که گروه اجمال (لَفّ) را با گروه تفصیل (نشر) بترتیب در سخن بیاورند و سپس واژگان در دو گروه را دو به دو به یکدیگر بازگردانند.

برای مثال این بیت از

فردوسی:

فروشد به ماهی و بر شد به ماه

بن نیزه و قبه بارگاه

آن نه زلف است و بناگوش که روز است شب است

و آن نه بالای صنوبر که درخت رطب است (۱)

خواه از نوع معکوس باشد.

مانند بیت زیر از خاقانی:

چون ز گوهر سخن رود، در شرف و جلال و کین

چون اسد و اثیر و خور، نوری و ناری و نری (۲)

و خواه مرگب باشد و هیچ

گونه نظمی نباشد مانند:

در باغ شد از قد و رخ و زلف تو بی آب

گلبرگ طوی، سرو سهی، سنبل سیراب

۵۳۵- لقب قافیه (عروض)

لقب قافیه پنج چیز است،

چنانچه شاعری آن را به شعر

در آورده است:

مترادف متواتر متدارک می‌خوان

متراکب متکاوس لقب قافیه دان

۱ - سعدی، غزلیات ص ۱۳۴ بهاء الدین

اسکندری، نشر قدیانی.

۲ - دیوان خاقانی ص ۳۱۳ نشر زوّار.

۵۳۴- لَفّ و نَشْر مُشَوّش

(بدیع)

آنست که بازگشت کلمات در گروه تفصیل به واژگان در گروه اجمال، بی نظمی باشد.

چنانچه سعدی در این بیت:

۵۳۶- ما حقیقَه (معانی)

ما استفهامی که جواب آن الزاماً از ذاتیات (جنس، فصل و نوع) است و از ماهیت چیزی پرسش می‌کند. مانند ما هُو الإنسان؟ در جواب گویند حیوان ناطق.

پرسش می‌شود. بی آنکه ماهیت آن، منظور نظر باشد. مانند ما هُو العنقاء؟ - سیمِغ چیست؟ - در جواب گویند (طائر) پرنده‌ای است.

۵۳۸- مُبالغه (بدیع)

عبارت است از زیاده روی در ستایش کسی یا چیزی به حدّی که محال بنظر نیاید و گرنه آن را غلو می‌نامند.

۵۳۷- ما شارِحَه (معانی)

با این ما از معنای تحت اللفظی و شرح الاسمی چیزی

برای نمونه بیت زیر از سعدی:

تو خود نظیر نداری و گری بود به مثل

من آن نیم که بَدَل گیرم و نظیر از دوست

۵۴۱- مبالغه غُلُو (بدیع)

مبالغه‌ای است که در نظر عقل

و عادت به سر مرز محال رسیده

باشد. چنانچه بیت زیر از امام

راحل:

فریاد رُعد ناله جانسوز جان من

دریای عشق قطره مستانه من است (۲)

و نیز این بیت از فردوسی:

ز سَم ستوران در آن پهن دشت

زمین شد شش و آسمان گشت هشت (۳)

۵۳۹- مبالغه إِغْراق (بدیع)

این نوع مبالغه در صورتی

است که ادّعای زیاده روی از نظر

عقل ممکن باشد و لیکن در نظر

عادت محال. برای مثال این شعر

از رودکی:

همی بکشتی تا در عدو نماند شجاع

همی بدادی تا در ولی نماند فقیر

۵۴۰- مبالغه تبلیغ (بدیع)

آنست که ادّعای افراطی در

شدّت و یا ضعف، از نظر عقل و

عادت، ممکن باشد. مانند قوله

تعالی: ﴿ظَلَمْنَاكَ بَعْضُهَا فَوْقَ

بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ

يَرَاهَا﴾ (۱).

۵۴۲- مبالغه مقبوله (بدیع)

همان دو قسم مبالغه تبلیغ و

مبالغه اغراق را گویند.

۱ - سوره نور، آیه ۴۰.

۲ - دیوان امام ص ۵۸ غزل دریای عشق.

۳ - شاهنامه نمودار ۱۱ (پادشاهی کیقباد) ص ۱۲۷.

۵۴۵- مُتَرَادِف (عروض)

قافیه‌ای که دو حرف ساکن
پیاپی در آن باشد. مانند دلدار
و یار.

۵۴۶- مُتَوَاقِب (عروض)

در لغت، انباشته شده بر روی
یکدیگر است. و در عروض،
قافیه‌ای است که در پایان آن،
یک حرف ساکن و پیش از آن
سه حرف متحرک باشد. مانند
شکند و فکند.

۵۴۷- مُتَكَوِس (عروض)

هرگاه قافیه‌ای پیش از حرف
پایانی ساکن، چهار متحرک
داشته باشد. آن را متکاوِس
می‌نامند.

۵۴۳- مُتَتَابِع (بدیع)

آرایه‌ای است معنوی که بر
اساس آن چند واژه را پی در پی
در سخن می‌آورند تا بر زیبایی
آن بیافزاید.
برای مثال این بیت از سلمان
ساوجی:

ساغرَم پر می و می در سر و سر در کفِ دوست
نو چه دانی که من امروز چه در سر دارم (۱)

۵۴۴- مُتَدَارِک (عروض)

قافیه‌ای است که در پایان آن
یک حرف ساکن و پیش از آن
ساکن، دو متحرک باشد. مانند
رَنَد و کُنَد.

۱ - نقل از زیباشناسی ج ۳ ص ۹۹ دکتر
کزازی.

دارای قافیه مستقل می‌باشد و
تعداد ابیات آن، محدود نیست.

در زبان تازی به این نوع از
شعر، مزدوج (زوج زوج) گویند.
برای نمونه مثنوی زیر از امام
را حـلِّیُّ در برشماری
ویژه‌گی‌های یادگار پیامبر
اکرم ﷺ فاطمه علیها السلام:

فاطی از فاطمه خواهد سخنی

بین چه می‌خواهد از مثل منی

آن که جبریل پیام آور اوست

عارف منزلش داور اوست

کیست در جمع رُسل جز احمد

کاتب وحی وی از سوی احد

دخترم! دست بدار از دل من

عشق من جوی در آب و گل من ^(۱)

۵۴۸- متواتر (عروض)

در لغت، پی در پی را گویند.
و در عروض، قافیه‌ای است که
میان دو حرف ساکن آن، یک
حرف متحرک باشد. مانند مارا
و یارا.

۵۴۹- مُتَعَلِّقاتِ فِعْل (معانی)

به وابسته‌های فعل گویند چون
مفعول، حال و تمیز و مانند آن
که تا یازده چیز برشمرده‌اند.

۵۵۰- مثنوی (بدیع)

در لغت، به معنای دو دو
است. و در بدیع، شعری است که
در وزن یکی، و لیکن هر بیت آن

۱ - دیوان امام، ص ۳۱۲ مثنوی

(دخترم).

۵۵۱- مجاز (بیان)

در لغت، عبور است. و در اصطلاح، بکار گرفتن واژه است در معنایی که برای آن وضع نشده باشد به گونه‌ای که میان دو معنای آن (اولی و دومی) علاقه و ارتباط و همراه با قرینه صارفه باشد به منظور عدم اراده معنای حقیقی. برای مثال این بیت از مسعود سعد سلمان:

آب صافی شده است خون دلم

خون تیره شده است آب سرم
شاعر به علاقه کلیت و جزئیت، از اشک، تعبیر به آب سر آورد.

۵۵۲- مجاز حذف (بیان)

گاه باشد، مضاف از سخن حذف می‌شود و مضاف الیه جای

آن نشسته و اعراب آن را کسب می‌کند. چنین شیوه را مجاز در حذف گویند. مانند قوله تعالی:

﴿وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ﴾^(۱)

به نصب قریه مجازاً. و در تقدیر و اسأل أهل القرية حح (بجّر) بوده است.

۵۵۳- مجاز عقلی (بیان)

اصطلاحاً بر اسناد فعل یا شبه فعل، به فاعل غیر حقیقی اطلاق می‌گردد. مانند ابر گریست. و نیز قوله تعالی:

﴿وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ﴾^(۲)

اسناد جریان به انهار مجاز عقلی است زیرا در نظر عقل این آب نهر است که جاری است.

۱ - سوره یوسف، آیه ۸۲.

۲ - سوره انعام، آیه ۶.

و محلّ.

۵۵۴- مجاز لغوی (بیان)

بر به کارگیری کلمه در غیر
معنای حقیقی با وجود علاقه و
گزاردن قرینه صارفه بمنظور عدم
قصد به معنای حقیقی، اطلاق
می‌شود.

برای نمونه این بیت از امام
راحل رحمته:
الا یا ایها الساقی ز می پر ساز جامم را
که از جانم فرو ریزد هوای تنگ و نام را^(۱)
مراد از می مقام عشق ربوبی
است.

و نیز بیت زیر از فردوسی:

چو آن چامه بشنید بهرام گور

بخورد آن گرانسنگ جام بلور^(۲)

به گونه‌ای که از جام بلور، باده
در آن را اراده نموده است. به
قرینه خوردن و به علاقه حالّ

۵۵۵- مجاز مُرسل (بیان)

مجازی است در برابر مجاز
استعاره که از علاقه مشابهت
برخوردار نیست. مانند این بیت از
فردوسی:

برآشت ایران و برخاست گرد

همی هر کی کرد ساز نبرد^(۳)
واژه ایران، به مجاز مرسل،
در معنای ایرانیان بکار رفته است
به قرینه برآشتن و به علاقه حالّ
و محلّ.

۵۵۶- مجاز مرسل مرکب

۱ - دیوان امام غزل ۲ ص ۴۰ (حسن
ختم).

۲ - شاهنامه نمودار ۳۵ (پادشاهی بهرام
گور) بیت ۸۶۵ چاپ مسکو.

۳ - همان مأخذ نمودار ۴۰ (پادشاهی
قباد) بیت ۱۱۴.

(بیان)

گونه‌ای از مجاز مرسل که
جمله در معنای مجازی بکار
می‌رود چون خبر بجای انشاء.
برای مثال بیت زیر از سعدی:
خوشر از ایام عشق ایام نیست
سامداد عاشقان را شام نیست
منظور شاعر، خبر دادن نیست
زیرا آن را همه کس می‌داند بلکه
خواسته است شور درونی خود را
بازگو کند.

۵۵۸- مُجَاوَرَت (بدیع)

در لغت، همسایگی است. و
در اصطلاح، آنست که دو واژه
را در بیتی، کنار هم بیاورند بی
آنکه یکی از آنها لغو و بیهوده
باشد.

مانند قول علقمه شاعر عرب:
و مُطْعِمِ الْغَنَمِ يَوْمَ الْغَنَمِ مُطْعِمِهِ
إِنِّي تَوَجَّهْتُ وَالْمَحْرُومُ مُحْرَمٌ^(۱)

۵۵۷- مجاز مرسل مفرد

(بیان)

نقطه مقابل مجاز مرسل
مرکب است.

چنانچه در مثال رأیْتُ أَسَدًا
یرمی واژه شیر در پهلوان مجازاً
استعمال شده است.

۵۵۹- مَجْرَى (عروض)

از گونه‌های حرکات قافیه
است و به حرکت روی اطلاق
می‌گردد که به هیچ وجه قابل
تغییر نیست.

۱ - نقل از معجم مصطلحات البلاغیة،
واژه مجاورت اثر دکتر احمد مطلوب ج ۳
ص ۲۲۳ مطبوعات مجمع العلمی العراقی.

۵۶۰- مُخَاجَات (بَدِیع)

ر.ک. الغاز (۱۰۸)

۵۶۳- مَحْصُور فیه (معانی)

ر.ک. محصور (۵۶۲)

۵۶۱- مُحْتَمَل الضَّدَّین

(بَدِیع)

ر.ک. توجیه (۲۶۲)

۵۶۴- مَحْکُوم به (معانی)

ر.ک. مسند (۵۸۲)

۵۶۵- مَخَالَفَت قِیَاس

(معانی)

آنست که شاعر، در سروده
خود از کلماتی استفاده نماید که
از نظر دستور نحوی نادرست
باشد مانند بکار گرفتن واژه گاهاً
در زبان فارسی.

و نیز این بیت از مولوی:

گرچه تفسیر زبان روشنگریست

لیک عشق بی زبان روشنتر است

پسوندگر دلالت بر شغل دارد

و چون روشنگر به معنای جلاء

۵۶۲- مَحْصُور (معانی)

در باب قصر، به وصف یا
موصوفی اطلاق می‌شود که پیش
از ادوات حصر قرار می‌گیرند و به
عنوان مَظْرُوف در محصور فیه،
جای دارند. چنانچه زید و شاعر
در دو مثال زیر: «مَا زَيْدٌ إِلَّا شَاعِرٌ»
- قصر موصوف بر صفت. «مَا
شَاعِرٌ إِلَّا زَيْدٌ» - قصر صفت بر
موصوف.

دهنده است. کاربرد آن در این
مقام، ناصواب است.

۵۶۸-مراجعة (بدیع)

ر.ک. سؤال و جواب (۳۸۴)

۵۶۹-مُواعاتُ النّظیر (بدیع)

آنست که سخنور، در نثر یا
نظم خویش، واژه‌هایی بیاورد که
با هم متناسب باشند. چون گل و
بلبل. به این صنعت، تناسب نیز نام
نهادده‌اند.

برای مثال بیت زیر از امام
راحل:

به تماشای صفای رخت ای کعبهٔ دل
به صفا پشت و سوی شهر نگار آمده‌ام^(۲)
در واژه‌های (صفا و کعبه)
و (دل و رخ) مراعات النّظیر،

۱ - نقل از نگاهی تازه به بدیع ص ۱۲۷
اثر دکتر سیروس شمیس.
۲ - دیوان امام (فصل طرب) ص ۱۳۷
مؤسسه تنظیم و نشر.

۵۶۶-مدح مُوجّه (بدیع)

ر.ک. استنباع (۳۸)

۵۶۷-مذهب کلامی (بدیع)

آنست که مطلبی را با قیاس و
برهان عقلی و خطابی، اثبات
نمایند که در مسائل عاطفی چون
مرگ و زندگی، عشق و نفرت
بکار گرفته می‌شود.

برای مثال این بیت از خاقانی:
ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر فقر ستمکاران ثوئی چه رسد خذلان^(۱)
و نیز قوله تعالی:

﴿لَوْ كَانَ فِيهَا آلَهُةٌ إِلَّا اللَّهُ
لَفَسَدَتَا﴾ که از بطلان لازم
(فساد) پی به بطلان ملزوم (تعدد
خدایان) می‌برند.

رعایت شده است.

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی

ز بامی که برخاست مشکل نشیند

بدنبال محمل چنان زار گیرم

که از گریه‌ام نافه در گِل نشیند

واژه نشیند، ردیف است.

۵۷۰- مُوَبَع (بدیع)

در لغت، چهارگوش است^(۱).

و در بدیع، آن است که شاعر،

چهار مصراع بُسُراید که هم افقی

قابل خواندن است و هم عمودی.

برای مثال این بیت از اهلی

شیرازی:

۵۷۲- مُزَاوَجَه (بدیع)

در لغت، با هم جفت و قرین

شدن است^(۲).

و در بدیع، آنست که

واژه‌هایی را پیوسته یا نزدیک

بهم در اثناء نثر یا نظم بیاورند که

در حرف روی موافق باشند.

برای مثال بیت زیر از حافظ:

اگر رفیق شفیقی درست بیمان باش

حریف خانه و گرمابه و گلستان باش^(۳)

و نیز قوله تعالی:

۵۷۱- مُرَدَف (بدیع)

همان ردیف و قافیه دارای

ردف است.

برای نمونه بیت زیر از طیب

اصفهانی:

۱ - فرهنگ عمید - واژه مربع.

۲ - همان مأخذ.

۳ - دیوان حافظ غزل ۲۷۲ به تصحیح خرمشاهی نشر نیلوفر.

﴿وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ﴾^(۱)

و نیز بسیاری از عبارات گلستان سعدی.

۵۷۳- مزید (عروض)

در لغت، افزونی است. و در عروض به گونه‌ای از قافیه اطلاق می‌شود که به خروج پیوندد چون شین در بیت زیر:

عَلَى عَيْنَيْهِ عَيْنُ اللَّهِ جَهْ چشمان سیاهش
چه مَرگَن سَنان آسا چه مرد افکن نگاهش

۵۷۴- مساوات (معانی)

نقطهٔ مقابلِ ایجاز و اطناب و به معنای تساوی لفظ با معناست در مقدار واژه‌ها. مانند قوله تعالی:

﴿وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾^(۲)

۵۷۵- مستجلب (بدیع)

ر.ک. لزوم ما لا يلزم (۵۳۰)

۵۷۶- مُستزاد (بدیع)

در لغت، افزون شده است^(۳). و در بدیع، نوعی از شعر با جمله‌های کوتاه که در پایان هر مصراع آن چند واژه بیاورند به گونه‌ای که در معنا بهم مربوط و لیکن در وزن اصلی شعر، زائد هستند.

ممکن است آن سروده، رباعی، غزل، قطعه و امثال آن باشد.

برای نمونه شعر زیر از مشتاق

۱ - سوره نمل، آیه ۲۲.

۲ - سوره بقره، آیه ۱۱۰.

۳ - فرهنگ عمید - واژه مستزاد.

اصفهان‌ی:

حسی و جامع که (بی‌نفعی) باشد
نیز عقلی است.

گیرم که بمال و زر کسی قارون شد

یا آنکه بعلم و دانش افلاطون شد

مرگ است ز بی‌مرگ حاصل وی

اندوخته‌ام ز کف همه بیرون شد

ز اندیشه‌کونین دلم بر خون شد

کو ناله‌نی کو ساغر می (۱)

۵۷۷- مُستعارُ به (بیان)

واژه‌ای که به‌توسط آن،

استعاره تحقق می‌پذیرد. مانند

واژه نرگس در استعاره از چشم.

۵۷۸- مُستعارُ له (بیان)

برابر با مشبّه در باب تشبیه

است خواه عقلی باشد و یا حسی.

مانند بیت زیر از خاقانی:

از این شیر سنگ خورده شیری نبینی

از این شوره مردم گیاهی نیابی (۲)

مستعار له (روزگار) عقلی

است و لیکن مستعار منه (شوره)

۵۷۹- مُستعارُ منه (بیان)

همان مشبّه به در تشبیه است

که می‌تواند حسی یا عقلی باشد.

چنانچه در بیت خاقانی:

گاو سفالی اندر آرد، آتش موسی اندر او

تا چه کنند خاکیان گاو زوین سامری (۳)

بر اهل سخن پوشیده نیست

که واژه آتش موسی، استعاره

مصرحه از باده است که هر دو

طرف حسی‌اند. گرچه جامع (راز

و رمز) عقلی است.

۱ - این شعر به نقل از صناعات ادبی ←

→ استاد جلال‌الدین همایی ص ۲۳۸ نشر علمی.

۲ - دیوان خاقانی ص ۲۳۴ نشر زوّار. و

مردم گیاه، گیاهی است تلخ.

۳ - دیوان خاقانی ص ۴۲۰ نشر زوّار.

۵۸۰- مَسْخ (بدیع)

در لغت، برگرداندن صورت است به صورتی زشت‌تر^(۱). و در بدیع، گونه‌ای از سرقات شعری است که بر اساس آن، معنایی را به معنایی پست‌تر (مادون) از آن، حواله دهند. چنانچه شریف رضی سخنی، گفته است که متنبی شاعر عرب، پست‌تر از آن را سروده است:

کلام شریف رضی:

أَحْنُ إِلَى مَا تُضَمَّرُ الْحُرُّ وَالْجَلَى
وَأَصْدَفُ عَمَّا فِي ضَمَانِ الْمَآذِرِ
و شعر متنبی:

إِنِّي عَلَى شَعْفِي بِمَا فِي حُمْرِهَا

لَاعْطَفَ عَمَّا فِي سَرَاوِيلِهَا^(۲)

در لغت، مروارید در رشته کشیده است^(۳). و در بدیع، نوعی از شعر هم‌وزن و مرکب از بخشهای کوتاه که تمامی آنها در وزن و تعداد مصراع‌ها مساوی و لیکن در قافیه‌ها، نامساوی‌اند. برای مثال شاعر نخست چهار مصراع را بر یک وزن و قافیه بسراید و در پایان یک مصراع دیگر آورد که در وزن با مصراع‌های پیشین موافق باشد.

همانند مَسْمُوط امام راحل رحمته الله:

بر سر کوی تو ای می زده دیوانه شدم
عقل را راندم و واسته میخانه شدم
دور آن شمع دل افروز چو پروانه شدم
به هوای شکن گیبوی تو شاه شدم

۱ - فرهنگ عمید - واژه مسخ.

۲ - نقل از معجم مصطلحات البلاغة
واژه مسخ دکتر احمد مطلوب. ج ۳ ص ۲۵۲.

۳ - فرهنگ عمید واژه مسط.

۵۸۱- مَسْمُوط (بدیع)

درد دل را به که گویم که دوائی بدهد^(۱)

۵۸۲- مُسْنَد (معانی)

از ارکان کلام و گزاره‌ای است که به نهاد، اسناد داده می‌شود. مانند اَلْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ - علم بهتر از ثروت است.

واژه خیر و ثروت، مسند و گزاره هستند.

۵۸۳- مُسْنَدُ الْإِلَهِ (معانی)

به نهاد در جمله گویند که چون مسند، از ارکان است.

۵۸۶- مُشَاكَلَه (بدیع)

آنست که معنایی را با واژه‌ای دیگر که هم‌جوار آن است، بیاورند.

مانند قوله تعالی:

۵۸۴- مُسْنَدُ سَبَبِي (معانی)

این اصطلاح در ادبیات عرب، از اختراعات سگاک‌ی است که به موجب آن، جمله مسند را به

واسطه عائد (ضمیر یا اسم اشاره) بر مسند الیه، وابسته می‌کنند. چنانچه در مثال زَيْدٌ أَبُوهُ مُنْطَلِقٌ. جمله ابوه منطلق (جمله صغری) مسند سببی است زیرا رونده اصلی، پدر زید است نه خود زید.

۵۸۵- مُسْنَدُ فِعْلِي (معانی)

این مسند بر خلاف مسند سببی، واژه‌ای است مفرد که بیشتر مسندها را تشکیل می‌دهد. مانند زَيْدٌ قَائِمٌ - زید ایستاده است.

۱ - دیوان امام ص ۲۸۰، مَسْطَ (حدیث دل) همان منبع.

«تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا
اعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ»^(۱).
که در اصل، لا اعلم ما عندک
بوده است. و تعبیر به واژه نفس،
بمنظور صفت مشاکله است.

چنانچه صاحب بن عباد از
بیت متنبی شاعر عرب:
لَيْسَ الْوَشْيُ لَا مُتَجَمَّلَاتٍ
و لَكِنْ كَيْ يُضَنَّ بِهِ الْجَمَالُ^(۳)

۵۸۷- مشبّه (بیان)

ر.ک. ارکان تشبیه (۳۴)

۵۹۰- مصراع (بدیع)

در لغت، یک لنگه از در
است. و در بدیع، بر نصف یک
بیت اطلاق می‌گردد.

۵۸۸- مشبّه به (بیان)

ر.ک. ارکان تشبیه (۳۴)

۵۹۱- مطابقت (بدیع)

ر.ک. طباق (۴۲۱)

۵۸۹- مُصَالَت (بدیع)

در لغت، تمامی شیر حیوانی
را دوشیدن است^(۲).

و در بدیع، آن است که
شاعری، بیت کاملی را از شاعر
دیگر، غصب نماید بی آنکه
تغییری جزئی یا کلی در آن بدهد.

۱ - سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۲ - المنجد واژه وصل چاپ دار المشرق
بیروت.

۳ - ر.ک. معجم مصطلحات البلاغة
واژه مصالحت اثر دکتر احمد مطلوب چاپ
مصر ج ۳ ص ۲۶۵.

۵۹۲- مَطْلَع (بدیع)

در لغت، جای طلوع ستارگان است. و در بدیع، عبارت است از بیت آغازین غزل یا قصیده که به آن سرپوش و سرّ پوش نیز می‌گویند.

۵۹۵- مُغَالَطَه (بدیع)

ر. ک. اسلوب الحکیم (۸۳)

۵۹۶- مُغَايِرَت (بدیع)

از آرایه‌های معنوی و بر ستایش چیزی بعد از نکوهش و برعکس آن، اطلاق می‌گردد. چنانچه حریری در مدح دینار:

أَكْرَمَ بِهِ أَصْفَرَ زَاوَتْ صُفْرُهُ

تَبَّالَهُ مِنْ خَادِعٍ مُمَارِقٍ^(۱)

واژه اکرم، در ستایش و واژه تَبَّالَهُ مِنْ خَادِعٍ (خدعه‌گر فریبنده) در نکوهش بکار رفته است.

۵۹۳- مُعَمَّات (بدیع)

آرایه‌ای است از گونه لغز (چیستان) و لیکن دشوارتر از آن. که اغلب بازی با کلمات است. چنانچه بیت زیر از خواجوی کرمانی:

دندان اسب بشکن و شه را بر او نشان

تا نام آن پریوخ نسرین بدن شود

که باشکستن دندان اسب (س)

و افزودن (شه) بر آن، نام شهاب بدست خواهد آمد.

۵۹۴- معنی ما و اَلَا (معانی)

۱ - جواهر البلاغه ص ۳۹۶، احمد هاشمی.

مانند این سخن:

سران کشورهای اسلامی به
رهبری جمهوری اسلامی ایران،
در کنفرانس اسلامی شرکت
نموده‌اند.

- به رهبری بجای به
سرکردگی -

و نیز برای مثال، قطعه
ابوالعباس ربنجی (شاعر) با به
کارگیری صنعت افتنان در مرثیه
نصر بن احمد پادشاه ساسانی و
در تهنیت جلوس فرزندش امیر
نوح بن نصر:

پادشاهی گذشت پاک نژاد

پادشاهی نشست فرخ زاد

زان گذشته جهانیان غمگین

زین نشسته جهانیان دلشاد

۵۹۹- مقتضی ظاهر (معانی)

۱ - سوره توبه، آیه ۸۲.

۵۹۷- مُقَابِلَه (بدیع)

گونه‌ای از طباق است که بر
اساس آن سخنور، نخست دو
معنای متوافق را بیاورد و سپس به
ترتیب مقابل آنها را ذکر نماید.
مانند قوله تعالی:

﴿فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَ
لْيَبْكُوا كَثِيرًا﴾^(۱)

۵۹۸- مقتضی حال (معانی)

عبارت از اوضاع و احوالی
است که سخنور، با توجه به آن
مقام، سخن می‌گوید که الزاماً
مطابق با ظرفیت ادراک مخاطبین
است. چنانچه گفتار ادبی در
مجلس ادبا.

و یا استفاده بجا از واژگان.

ر.ک. مقتضای حال (۵۹۸) مساوی و در قافیه مختلف باشند.

مانند قوله تعالی:

﴿وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ

وَ هَدَيْنَاهُمَا

الصِّرَاطَ﴾^(۲).

و نیز قوله تعالی:

﴿وَ نَمَارِقُ

زُرَّابِي مَبْنُوتَةً﴾^(۳).

و یا این بیت از عبد الواسع

جبلّی:

ای دل! سوی عیش و طرب و کام چه گردی

وی تن! سوی رطل و قدح و جام چه گردی^(۴)

۶۰۰- مَقْطَع (بدیع)

نقطه مقابل مطلع است. و به

بیت پایانی غزل یا قصیده اطلاق

می‌گردد.

۶۰۱- مُقَطَّع (بدیع)

ساختار جمله به گونه‌ای باشد

که حروف واژه در یک نوشتار.

از هم فاصله گرفته باشند. مانند

این بیت از رشید و طواط:

از دل راد آور و در آی

زان دل راد، دارم، آزادی^(۱)

۶۰۳- مناقضه (بدیع)

آنست که شاعر، شرطی را بر

۶۰۲- مُمَائِلَه (بدیع)

آنست که کلمات در دو

مضارع یک بیت دو به دو متوازن

باشند یعنی دو واژه اخیر در وزن

۱ - حدائق السحر ص ۶۴ از رشید و طواط.

۲ - سوره صافات، آیه ۱۱۸.

۳ - سوره غاشیه، آیه ۱۵.

۴ - ر.ک. زیبا شناسی زبان پارسی ج ۳ ص ۴۳ اثر دکتر کرازی.

دو نقیض که عادتاً ممکن
و مستحیل باشند، وابسته کند. به
گونه‌ای که ارادهٔ شاعر، بر همان
نوع مستحیل، تعلق گرفته باشد. که
در واقع این شیوه، سُراینده را به
تناقض گوئی علیه خود و
می‌دارد.

برای مثال این بیت از نابغه
شاعر عرب:

در جمع میان پیری و جوانی:
وَ اِنَّكَ سَوْفَ تَحْلُمُ اَوْ تَنَامُ
اِذَا مَا يَثْبُتُ اَوْ شَابَّ الْغُرَابُ

چنین شیوه را اصطلاحاً
مواربه گویند.
برای مثال این بیت از ابی
نواس:

لَقَدْ ضَاعَ شِعْرِي عَلَى بَابِكُمْ
كَمَا ضَاعَ عَقْدُ عَلِيٍّ خَالِصَهُ (۱)
چنین می‌گویند که ابی نواس
وقتی با اعتراض و انکار رشید
(خلیفه عباسی) روبرو شد ادعا
کرد که من چنین گفته‌ام:

لَقَدْ ضَاعَ شِعْرِي عَلَى بَابِكُمْ
كَمَا ضَاعَ عَقْدُ عَلِيٍّ خَالِصَهُ
ضَاء (با همزه) بمعنای ضیاء
و روشنی است نه ضایع شدن.

۶۰۴- مواربه (بدیع)

گاه باشد شاعر، سرودهٔ
خویش را به گونه‌ای می‌سازد تا
هنگام انکار و مؤاخذه از وی،
بتواند آن را تغییر، تحریف و یا
تصحیف نماید.

۶۰۵- موارد (بدیع)

آنست که دو شاعر، بی آنکه

۱ - جواهر البلاغه ص ۴۲۶ احمد
هاشمی چاپ مصر.

از یکدیگر اخذ کرده باشند،	پیوند داد.
شعری بر یک معنا بگویند خواه	سست پیش تیش تب، تن پست
با تغییر همراه باشد و خواه نباشد.	به تیش، پست تن سست شکست
چنانچه امرء القیس و طرفه بن	سستیشیشیشیت
العبد، دو شاعر از زبان تازی، بر	بستیشیشیششکست
این بیت اتفاق نموده‌اند:	

۶۰۸ - مَوْضِعُ تَوْسُطِ بَيْنِ

کلامین (معانی)

از گونه‌ی فصل و آن
 هنگامی است که میان دو جمله
 تناسب برقرار باشد و لیکن وجود
 مانعی، از عطف آنها بیکدیگر
 جلوگیری کرده است. مانند قوله
 تعالی:

﴿وَ إِذَا خَلَوْا
 شَیَاطِینُهُمْ قَالُوا إِنَّا مَعَهُمْ
 إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤْنَ﴾^(۲).

وُقُوفًا بِهَا صَحْبِي عَلَيَّ مَطِيئُهُم

يَقُولُونَ لَا تَهْلِكْ أَسَى وَ تَجَلَّ^(۱)

به گونه‌ای که طرفه، تنها قافیه
 را (و تجلّد) قرار داد.

۶۰۶ - مَوَازَنَةُ (بدیع)

ر.ک. مماثله (۶۰۲)

۶۰۷ - مَوْصَلٌ (بدیع)

نقطه مقابل مقطّع (مشدّد)
 است. برای مثال این بیت از سلمان
 ساوجی را می‌توان این چنین بهم

۱ - همان مأخذ.

۲ و ۳ - سوره بقره آیات ۱۴ و ۱۵.

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ...»^(۱)

مانع در آن، عدم قصد اشتراک در حکم است.

تا نگردي آشنا، ز اين پرده رمزي نشنوي
گوش نامحرم نباشد جاي پيغام سروش^(۳)
مصراع دوم، جواب از سؤال
(چگونه) در جمله اول است.

۶۰۹ - موضع شبه کمال

اتصال (معانی)

از مواضع فصل و آن
هنگامی است که جمله دومی
جواب از سؤالی باشد که در جمله
اول است و از این روی میان آنها
پیوند قوی وجود دارد.

مانند قوله تعالی:

«وَمَا أَبْرِي نَفْسِي إِنَّ
النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»^(۲)

سؤال مقدر چنین بود «لَمْ لَا
تُبْرِی نَفْسَک؟».

جواب فرمود: إِنَّ النِّفْسَ...

و نیز برای مثال است این بیت

از حافظ:

۶۱۰ - موضع شبه کمال

انقطاع (معانی)

گونه‌ای از فصل که بموجب
آن دو جمله چنان باشند که هرگاه
آن دو را به یکدیگر متصل کنیم،
معنایی جز آنچه که شاعر قصد
نموده است، از آن دو به ذهن
تبادر کند.

برای مثال این بیت از حافظ:

یار پنداشت که من دل به دگر یار دهم
آخر این دل به یکی یار وفا دارد هم^(۴)
که در صورت عطف جمله

۲ - سوره یوسف، آیه ۵۳.

۳ - دیوان حافظ، غزل ۲۸۴ همان منبع.

۴ - همان مأخذ.

دومی به اولی. خیال می‌شود جمله دوم نیز پندار یار خواهد بود و این خلاف مقصود شاعر است.

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار
دیو چو بیرون رود فرشته درآید
ب: بین دو جمله ترتیب زمانی
باشد.

مانند این سخن از گلستان
سعدی:

۶۱۱ - موضع کمال اتصال
(معانی)
از موارد فصل است به گونه‌ای
که دو جمله دارای اتحادی تام
و آشکار باشند.

«یکی از بندگان عمرو لیت
گریخته بود. کسان در عقبش
برفتند».

۶۱۲ - موضع کمال انقطاع
(معانی)
و آن بر دو قسم است:

الف: میان دو جمله ربط علت
و معلولی باشد که یکی از آن دو،
مقدمه و دیگری نتیجه است.

نقطه مقابل کمال اتصال است
به گونه‌ای که میان دو جمله، تباین
کامل و ناسازگاری آشکار باشد.

مانند این سخن از گلستان
سعدی:

چنانچه حافظ در این بیت:

۶۱۳ - موقوف (بدیع)
«درویش را ضرورتی پیش
آمد. گلیمی از خانه یاری
بدزدید».

و نیز این بیت از حافظ:

۱ - دیوان حافظ غزل ۱۰ نشر نیلوفر.

آنست واژه‌ای را دو نصف
کنند و هر تگه را در لنگه‌ای
(مصرع) از بیت بیاورند.

چنانچه سوزنی سمرقندی در
قافیه چنین آورد:

شادمان باد مجلس مُسَوِّ

فی مشرق حمید دین الجَوِّ

هری، آن صدرکز جواهر الـ

خفاظ او، اهل دین و دانش و دو

لت تفاخر کنند

ن

۶۱۴- نائره (عروض)

در لغت، آتش برافروخته
است، و در عروض، یک حرف
یا بیشتر که در قافیه، به مزید
ملحق می‌شود. چون میم و شین
در این بیت:

آن مه که به چش مهر دیدستیمش

از جمله نیکوان گزیدستیمش

منظوم که مقید به وزن و قافیه
نباشد.

۶۱۶- نثر مرسل (بدیع)

نثری است ساده. به گونه‌ای که
نویسنده، هر مطلب علمی یا
تاریخی و مانند آن را بدون اظهار
فضل و ساده به رشته تحریر
درمی‌آورد.

و از به کارگیری صنایع و فنون
ادبی می‌پرهیزد.

برای مثال می‌توان از تاریخ
بیهقی، طبری و سفرنامه ناصر
خسرو، نام برد.

۶۱۵- نثر (بدیع)

در لغت، پراکندگی است. و
در اصطلاح، سخنی است غیر

۶۱۷- نثر مُسَجَّع (بدیع)

و استعاره و مجاز و مانند آن
می‌آورد.

برای نمونه است، مرزبان نامه
و کلیله و دمنه.

نثری است که از جمله‌های
قرینه‌ای سجع‌دار، بهره می‌گیرد.
مانند نثر گلستان سعدی و نثر
مسجّع خواجه عبدالله انصاری در
مناجات نامه.

۶۱۹- نداء (معانی)

آنست که با بکارگیری
ابزاری، کسی را فرا می‌خوانند که
نشانه‌های آن در زبان فارسی ایا و
ای می‌باشد. و در زبان تازی یا،
ایا، هیا، ای. آ و مانند آن می‌باشد.
برای مثال این بیت از حافظ:

ای باد اگر به گلشن احباب بگذری

ز بهار عرضه ده، بر جانان، پیام ما^(۲)

برای نمونه نثر زیر از گلستان:
«مَنْتَ خدای را عزّوجلّ که
طاعتش موجب قربت است و به
شکر اندرش مزید نعمت»^(۱).
میان واژه قربت و نعمت،
صنعت سجع برقرار است.

۶۱۸- نثر مصنوع (فنی)

(بدیع)

۶۲۰- نزاهت (بدیع)
نوعی از هجو و نکوهش
است جز این که از واژه‌های خالی

آنست که نویسنده در
استعمال صنایع ادبی، تعمّد
و اصرار دارد و مطلب ساده را با
چندین واژه و اصطلاح ویژه
و چند جمله پر از تشبیه و کنایه

۱ - گلستان سعدی ص ۵، مظاهر مصفا.

۲ - دیوان حافظ، غزل ۱۰.

از فحش و سخیف، استفاده
می‌شود.

مانند قوله تعالی:

﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ...﴾^(۱)

و نیز این سخن از جریر:
لَوْ أَنَّ تَغْلِبَ جَمَعَتُ أَحْسَانِهَا

يَوْمَ التَّفَاخُرِ لَمْ تَزَلْ مِثْقَلًا^(۲)

۶۲۳- نفاد (عروض)

در لغت، سپری شدن زمان
است. و در عروض به حرکت
وصل گویند که خروج به او
متصل شود مانند حرکت (یا) در
این بیت:

تا چند به سنگ لاخ غم افکنیم

وز سنگ ستم شیشه دل بشکنیم

۶۲۱- نسخ (بدیع)

ر.ک. مصالحت (۵۸۹)

۶۲۴- نفی شمول (معانی)

ر.ک. سلب العموم (۴۰۱)

۶۲۲- نظم (بدیع)

در لغت، بهم پیوستن دانه‌های
جواهر است. و در بدیع، به
سروده دارای وزن و قافیه، اطلاق
می‌گردد.

۶۲۵- نفی الشیء بايجابه

(بدیع)

۱ - سوره نور، آیه ۴۸.

۲ - مختصر المعانی، علامه تفتازانی ص

آرایه معنوی است که بر اساس آن، وابسته چیزی را از چیز دیگر نفی کنند مانند قوله تعالى:

﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^(۱).

نفی الهاء تجارت، از آنها مقصود خداوند متعال است. گرچه اثبات آن، گمان شده است.

بیاورد. چنانچه ورد (گل) را در غیر موسم آن بیاورند. و نیز این بیت از قاضی فاضل شاعر عرب:

تَرَانَى وَ مِرَاةَ السَّمَاءِ صَقِيلَةُ

فَأَثَرُ فِيهَا وَجْهُ صَفْحَةِ الْبَدْرِ

گرچه تشبیه رخ نیکو به بدر، معنای مشهور و مبتذل است و لیکن تصرّفی که شاعر از آن کرده است، غریب است.

۶۲۶- نفی و جُحُود (بدیع)

ر.ک. تأکید الممدح بما يشبه الذمّ (۱۵۶)

۶۲۷- نوادر (بدیع)

در لغت، جمع نادره به معنای شدّ و کاستی است. و در بدیع، آنست که شاعر، معنای غریب و دوری را در سروده خویش

۶۲۸- نهی (معانی)

آن است که با آن، انجام ندادن کاری را الزاماً از کسی می‌خواهند و در ساختار مانند امر است چنانچه این نهی در بیت ناصر خسرو:

بسته هوا مباش اگر خواهی

تا دیو مر تو را نگردد بسته

۶۲۹- واسع الشفتین (بدیع)
 گونه‌ای از التزام حذف و ذکر
 حروف است. و آن هنگامی است
 که جمله از حروفی ساخته شود
 که در ادا (تلفظ) دو لب از هم
 جدا باقی بمانند. مانند (ش، س
 و د).

نخستین آن، عبدالله بن معتر
 عباسی متوفی ۲۷۴ هـ ق بوده
 است و سپس قدامة بن جعفر
 کاتب آنرا تکمیل کرد و عده‌ای
 هم قصائدی را منظوم نمودند که
 به بدیعیات موسوم است.

۶۳۰- واضع علم بدیع
 (بدیع)
 چنین شهره است که واضع

۶۳۱- واضع علم بیان (بیان)
 واضع نخستین آن، ابو عبیده
 صاحب کتاب مجاز القرآن است.
 آنگاه عبدالقاهر جرجانی، آن را

مرتب و استوار نمود. و دیگران چون جاحظ و ابن معتر و قدامه و ابو هلال عسگری از وی پیروی نموده‌اند.

۶۳۲- واضع علم معانی (معانی)

بر سر زبانها چنین است که واضع آن، شیخ عبد القاهر جرجانی متوفی ۴۷۱ هـ ق است که با کمک گیری از قرآن مجید و سنت نبوی و سخنان عرب فصیح، آن را استوار نموده است. و خود ایشان دارای کتابهای گرانسنگی چون مجاز القرآن، اسرار البلاغة دلائل الاعجاز و اعجاز القرآن است.

۶۳۳- وَجْه شَبَّهَ

ر.ک. جامع (۲۷۳)

۶۳۴- وَجْوه تَحْسِين (بدیع)

عبارت از همان آرایه‌های درونی و برونی است که بمنظور زیبایی سخن، بکار برده می‌شوند. آرایه‌هایی چون طباق، لفّ و نشر و مراعات النظیر و مانند آن.

۶۳۵- وجوه تحسین لفظی

(بدیع)

آرایه‌هایی که اولاً و بالذات به واژه (لفظ) مربوطند. گرچه برخی از آنها بمنظور زیبایی معنا نیز در سخن می‌آیند چنانچه این بیت از شاعر عرب:

إِذَا مَلِكٌ لَمْ يَكُنْ ذَاهِبَةً

فَدَعُهُ فَدَوْلُهُ ذَاهِبَةً

۶۳۶- وجوه تحسین معنوی

(بدیع)

نقطه مقابل وجوه تحسین
لفظی است. چون طباق و مانند
آن.

۶۳۷- وزن (عروض)

به اندازه شعر طبق یکی از
بحور عروضی اطلاق می‌گردد^(۱).
در وزن عروضی بر خلاف وزن
صرفی، لازم نیست هم تعداد
حروف مساوی و هم حرکات و
سکانات آنها عین هم باشد. بلکه
تنها تعداد حروف شرط است و
ساکن برابر ساکن باید باشد چون
برادر و مساجد. و لیکن در
حرکات شرطی ندارد.

۶۳۸- وزن مُلَوْن (عروض)

گاهی سروده به گونه‌ای است
که می‌توان آنرا در دو وزن یا
بیشتر خواند. چنین شیوه را در
اصطلاح عروض، وزن ملَوْن
گویند برای مثال بیت زیر در سه
وزن خوانده می‌شود:

لب تو مرهم عاشق، خط تو خامه مائی

غم تو مونس خاطر، قد تو سایه طوبی

۱- در بحر هزج سالم (هشت
بار مفاعیلن).

۲- بحر رمل مخبون (هشت
بار فَعْلَانُن).

۳- بحر مجتث (چهار بار
مفاعِلن فَعْلَانُن).

۶۳۹- وصف سَبَبی (معانی)

ر. ک. مسند سببی (۵۸۴)

۱- فرهنگ معین - واژه وزن ج ۴. اثر

دکتر محمد معین.

خُصَم‌ها همه در حوش و خروشد، رِ مَسْنِی
و آن می‌که در آجاست حقیقت، به مجاز است^(۱)

و نیز این آیه شریفه:
﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَ
إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ﴾^(۲).
به گونه‌ای که هر دو جمله
خبری هستند.

۶۴۲- وصل حَسَن (معانی)
آنست که دو جمله در اسمیه
یا فعلیه بودن و نیز در ماضی یا
مضارع از اقسام فعل، متناسب
باشند. و تا نبود مانع چون تجدد
(حدوث) و ثبوت فعل، از آن
اصل عدول نمی‌شود.
مانند قام زید و عمرو قاعد.

۶۴۰- وصف فعلی (معانی)
ر.ک. مسند فعلی (۵۸۵)
۶۴۱- وصل (عروض،
معانی)
در عروض، از حروف قافیه
است که به حرف روی، ملحق
می‌شود. چون میم در سحر و
خبرم:

من به بوی تو هواخواه نسیم سحر
کو ز بوی تو خبر دارد و من بی خبرم
و نیز اصطلاحی است در باب
معانی که به موجب آن هرگاه
نسبت میان دو جمله کمال اتصال
و یا کمال انقطاع نباشد، آنها را
در صورتی می‌توان به یکدیگر
عطف کرد که آن دو در خبر و یا
انشاء، یکسان باشند. که اغلب با
حرف عاطف (و) است.

چنانچه این بیت از حافظ:

۱ - دیوان حافظ غزل ۴۰ تصحیح
خرمشاهی، نشر نیلوفر.
۲ - سوره انفطار، آیه ۱۳.

۶۴۳- وَضَع (معانی)

آنست که واژه‌ای را مستقلاً و بی قرینه برای معنایی، تعیین کنند. چون واژه اسد بر شیر ژیان. و دارای دو گونه تعیینی و تعیینی است که در قسم تعیینی، دلالت آن بر معنا به واسطه کثرت استعمال است.

وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ

مَسْجِدٍ^(۱). واژه اقیموا به جای أَقَامَهُ بکار رفته است تا عنایت خداوند متعال را به نماز برساند.

و یا دوری نمودن از تساوی لاحق با سابق، مانند قوله تعالی:

﴿قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُوكُمْ أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾^(۲).

بکار رفتن واژه انشائی در این آیه، ناظر به این حقیقت است که شهادت آنان، با شهادت خداوند متعال یکسان نیست.

۶۴۴- وَضَعُ إِنْشَاءٍ مَوْضِعَ خَبَرٍ

(معانی)

گاه باشد بمنظور اهداف بلاغی، انشا را جای خبر بکار می‌برند.

۶۴۵- وَضَعُ خَبَرٍ مَوْضِعَ إِنْشَاءٍ

(معانی)

نقطه مقابل وضع انشاء موضع

چنین شیوه را اصطلاحاً وضع انشاء موضع خبر می‌نامند. انگیزه‌هایی چون ابراز عنایت به چیزی در قوله تعالی:

﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ

۱ - سوره اعراف، آیه ۲۹.

۲ - سوره هود، آیه ۵۴.

خبر است.

و اغراضی را تعقیب می‌کند
چون تفاؤل (فال نیک زدن)
چنانچه در:

«هَذَاكَ اللَّهُ الصَّالِحَ الْأَعْمَالِ»
و یا دوری از قالب امر به
منظور تأدیب. مانند رَحِمَ اللَّهُ
فلاناً. و یا آگاهی بر آسانی اسباب
چون قوله تعالی:
﴿فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي﴾^(۱)
و مانند آن.

۶۴۶- هجا (عروض)

در لغت، دشنام دادن است. و
در اصطلاح، تقطیع (جدا جدا)
واژگان و بیان کردن حروف آن با
حرکات است.
برای نمونه بیت زیر از امیر
معزی:

آفرین کن شاه و صاحب راه، که نام هر دو هست
سنجر و محمد

مصرع دوم بیت را بایستی
چنین خواند:

سین و نون و جیم و راء و میم

وح و میم و دال.

هجا دارای دو گونه بلند
و کوتاه است.
که هجای بلند را به نشانه «ـ»
و هجای کوتاه را به علامت «ن»
نشان می‌دهند.

چنانچه در شعر فردوسی:

بنام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد^(۱)

ن - - / ن - - / ن - - / ن -

ن - - / ن - - / ن - - / ن -

۱ - شاهنامه، نمودار E (مقدمه) بیت یک
چاپ مسکو.

و حروف هجاء همان الفباء و حروف تهجی است.

روی آنرا اصطلاحاً هل بسیطه (بی جزء) نام نهاده‌اند.

مانند هَلِ الحَرَكَةُ موجودةٌ
ام لا.

۶۴۷ - هَزَلٌ مقصود به جِدّ
(بدیع)

آرایه‌ای است معنوی که بر اساس آن، از شوخی و ریشخند، قصد جدّی می‌شود.

۶۴۹ - هَلْ مَرَكَبَةٌ (معانی)
آنست که ثبوت چیزی را بر چیزی و یا نبود چیزی از برای چیزی دیگر، درخواست می‌کند.
چنانچه در مثال:
هَلِ الحَرَكَةُ دائِمَةٌ ام لا.

چنانچه حافظ در این بیت:
حافظ به خود نپوشید این خرقه می‌آلود
ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را^(۱)
منظور شاعر از شیخ پاکدامن، زاهد غیر عارف است.



۶۴۸ - هَلْ بسیطه (معانی)
گاهی «هل» از بود یا نبود چیزی درخواست می‌کند. از این

۱ - دیوان حافظ غزل ۶ به تصحیح بهاء الدین خرمشاهی از نشر نیلوفر.

فهرست‌ها

فهرست آیات

۱۸	 إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ،
۴۶	 أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ.
۲۲	 أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ،
۶۱	 إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ.
۴۷	 أَصَلُّوا تَكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يُعْبُدُ آبَاؤُنَا،
۱۷۴	 أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ،
۱۳۲	 أَصِيبَ بِهِ مَنْ أَشَاءَ،
۱۱۸	 اِعْوِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ،
۴۶	 أَفَأَصْنَاكُمْ رُبُكُم بِالْبَنِينِ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا،
۸۷	 أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ،
۱۱۷	 أَقِيمُوا الصَّلَاةَ،
۲۲۴	 أَلَا نَحْصَحُصُ الْحَقَّ،
۱۹	 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ،
۸۴	 الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحَسْبَانِ وَ النُّجُومُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ،
۲۶۹	 اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ،
۲۳۵	 اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ،
۴۵	 أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً،
۱۹	 الْمَ ذَلِكَ الْكِتَابَ،

- أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ٤٧
- أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ ١١٧
- الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ٦١
- أَمْثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ١٥٧
- إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ ١٦٦
- إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِيقٌ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ٦٨
- إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ١٠٨
- إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ٢٤٦
- إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا ٢٣١
- أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ ٤٢
- أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ ٤٣
- إِيَّاكَ نَعْبُدُ ١١٤
- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ١١٨
- تَعْبُدُونَ أَنتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدُمُونَ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ٨٠
- تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ٢٦٣
- جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بَنَاءً ١٤٤
- حِينَ مَوْتِهَا وَ اللَّتَّى لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيَمْسِكُ اللَّتَّى قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْآخَرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ١٣٨
- خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ٦٥
- خُذُوهُ... وَ صَلُّوهُ ٦٣

- ۱۳۷ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ .
- ۱۳۳ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ .
- ۶۱ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا .
- ۶۳ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ .
- ۶۳ رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ .
- ۲۹ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ .
- ۴۶ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ .
- ۱۱۷ سَيِّدَ كُرٍ مَنْ يَخْشَى .
- ۱۱۰ صُنْعُ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلُّ شَيْءٍ .
- ۶۲ فَإِذَا فُضِّيتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ .
- ۲۲۰ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَزَّرُواهُ وَ نَصَرُوهُ .
- ۲۰ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ .
- ۱۱۶ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ .
- ۲۵ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ .
- ۲۶۵ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا .
- ۳۲ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ .
- ۲۸۲ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي .
- ۲۸۱ قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُ أَنَّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ .
- ۴۹ قَالُوا سَلَامًا قَالَ: سَلَامٌ .
- ۱۴۸ كُلُّ فِي فَلَكٍ .
- ۶۱ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ .
- ۶۵ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ .

- لَعْنُ أَشْرَكَتَ لِيَحْبُطَنَّ عَمَلُكَ، ١٠٨
- لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ١١٤
- لَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ، ٦٦
- لَوْ كَانَ فِيهَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا، ٢٥٧
- لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ، ١١٠
- لِيَهْلِكَ عَنْ بَيِّنَةٍ، ٦٣
- مَتَى نَصَرَ اللَّهُ الْإِنَّ نَصَرَ اللَّهُ قَرِيبٌ، ٤٥
- مِثْلَهُمْ كَمِثْلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا ظَمًا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ، ٤٤
- وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَقِيمَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، ٢٦٦
- وَآمَنُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ، ١١٧
- وَإِخَافٌ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ، ٢٤٦
- وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ، ٢٣٥
- وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ، ٢٦٨
- وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ، ٢٧٥
- وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ... يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ...، ٣٣
- وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ، ٢٥٣
- وَاشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ، ٦٢
- وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ، ٦٣
- وَالسَّمَاءِ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ، ١٢٩
- وَالشَّفَعِ وَالْوَتْرِ، ٢١
- وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى، ٢٢٧
- وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ، ١١٧

- وَأَتَكَ لَعْلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ، ۱۳۹
- وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى، ۱۲۵
- وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ، ۱۲۶
- وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ
الْغَاوِينَ، ۲۱۶
- وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ، ۱۱۸
- وَبَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، ۱۳۳
- وَتَخَشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ، ۱۷۸
- وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ، ۲۵۹
- وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ، ۱۴۳
- وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ، ۱۴۸
- وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ، ۵۲
- وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأَمِينَ ءَاسَلَمْتُمْ، ۴۵
- وَكُنْتُمْ مِنَ الْفَاسِقِينَ، ۱۱۰
- وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنَّهُمْ مُفْرَقُونَ، ۱۶۷
- وَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ... وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا، ۱۹۰
- وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ، ۲۴۶
- وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ، ۱۳۶
- وَلَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي، ۵۹
- وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ
الَّتَمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ، ۱۰۷
- وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى، ۶۱

- وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ..... ٤٩
- وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ..... ٢٦٩
- وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى..... ١٢٥
- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ..... ٢٧
- وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ..... ٢٤٧
- وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَزُرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ..... ٢٦٦
- وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ..... ١٤٦
- وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ..... ٥٠
- و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبَثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ..... ١٤٨
- هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَأَبٍ..... ٢٢٧
- هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا..... ١٧٥
- هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُ عَلَيْهِ..... ١٥١
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا..... ٦٤
- يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمِنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا..... ١٨٩
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ..... ١٠٤
- يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ..... ٢٠٦
- يُذَرِّكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ..... ٩٤
- يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ..... ٢٢٦
- يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزَّ مِنْهَا الْأَذْلَ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ
- لِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ..... ٢٣٦

فهرست اعلام

بُحتری،	۱۷
حافظ،	۱۹، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲
۴۴، ۴۷، ۵۵، ۶۰، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۳	
۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱	
۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۹	
۱۸۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۳	
۲۴۱، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۴	
آدم،	۱۹۴، ۷
ابراهیم،	۶۳
ابن معتز،	۲۷۸
ابن یمین،	۳۴
ابوالعباس ربنجی،	۲۶۵
ابوالعباس ربنجی،	۵۷
ابو عبیده،	۲۷۷
ابو هلال عسگری،	۲۷۸
ابی اسحاق صابی،	۹۳
ابی الطیب،	۲۳۹
ابی العتاهیه،	۲۱

ابی تمام،.....	۱۰۴
ابی فراس،.....	۲۴۰
ابی نواس،.....	۲۶۷
احمد بن قوس،.....	۵۴
ادیب نطنزی،.....	۱۴۲
ازرقی،.....	۱۹۳
اسدی طوسی،.....	۱۶۵
اشعث بن قیس،.....	۱۳۰
اعرابی،.....	۱۲۴
افلاطون،.....	۲۶۰
امام،.....	۶۴
امام حسین،.....	۹۱، ۷
امام راحل ۱، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۵۲، ۶۰، ۷۶، ۷۸، ۹۰، ۹۵،	
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۷،	
۱۹۱، ۲۳۶، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۱	
امام راحل، ۶۵، ۷۰، ۷۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۴۱،	
۱۷۹، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۵۰، ۲۵۷	
امام راحل (ره)،.....	۱۰۶، ۲۸
امام عصر،.....	۲۳۴
امراء القیس،.....	۲۶۸، ۱۵۸
امیرالمؤمنین علی،.....	۵۵، ۷
امیر خسرو دهلوی،.....	۱۳۲

امیر صبح،	۸۱
امیر معزی،	۶۲، ۱۰۷، ۱۵۹، ۲۸۳
امیر نوح،	۵۷
امیر نوح بن نصر،	۲۶۵
انوری،	۲۲، ۱۲۷، ۱۸۵، ۲۳۵، ۲۴۳
اوحدی مراغه‌ای،	۸۶، ۱۰۸، ۱۲۰
اهلی شیرازی،	۱۴۷، ۲۵۸
بابا طاهر،	۱۷۲
بهرام گور،	۱۹۴
بیدل دهلوی،	۱۸۶
بیهقی،	۲۷۳
پیامبر،	۷۸، ۶
پیامبر اکرم،	۶، ۴۰، ۸۹، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۶۲، ۲۱۰، ۲۵۲
پیامبر اکرم،	۱۰۸
تہمتن،	۵۷
جاحظ،	۲۷۸
جامی،	۲۶، ۱۴۸
جریر،	۲۷۵
حاتم طائی،	۲۴۶
حارث بن حلزہ،	۲۴
حریری،	۲۶۴
حضرت حجت،	۷، ۵۸

خاقانی، ۴۰، ۹۶، ۱۰۳، ۱۳۷، ۱۴۱، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷.

۲۴۸، ۲۵۷، ۲۶۰

خاقانی شروانی، ۴۸، ۵۴، ۹۶، ۱۳۸، ۱۴۹، ۲۳۲

خسرو شیرین نظامی، ۱۱۶

خسرو و شیرین، ۱۷۵

خضّر، ۱۰۸

خنساء، ۴۸، ۶۹

خواجه‌ی کرمانی، ۱۰۵، ۱۱۹، ۲۶۴

خواجه حافظ، ۷۲، ۱۱۱، ۲۱۱

خواجه شیراز، ۲۴۱

خواجه عبدالله انصاری، ۱۸۷، ۲۷۴

خواجه هرات، ۱۸۸

خیام، ۱۱۹

دانای یمگانی، ۱۴۸، ۲۰۱

دقیقی، ۱۸۵، ۲۲۵، ۲۲۶

دکتر غلامعلی رعدی، ۴۷

رستم و اسفندیار، ۱۶۳

رستم و سهراب، ۷۹

رشید، ۱۰۱، ۱۰۲

رشید الدین و طواط، ۱۶۸

رشید و طواط، ۲۹، ۳۱، ۱۸۱، ۲۶۶

رودکی، ۸۱، ۱۸۵، ۲۳۴، ۲۵۰

- زَروان، ۱۸۸
- زهیر بن ابی سلمی، ۱۵۹
- ساسانی، ۲۶۵
- سپهری، ۱۹۴
- سریح بن الحضرمی، ۲۰
- سعد سلمان، ۲۱۱، ۱۵۴، ۱۴۴، ۹۹، ۹۸، ۹۷
- سعدی، ۱۲۲، ۹۷، ۹۲، ۸۶، ۸۲، ۶۷، ۶۶، ۶۴، ۶۱، ۵۶، ۳۲، ۲۵
- ۲۰۸، ۱۹۹، ۱۸۵، ۱۷۳، ۱۶۷، ۱۵۷، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۳۶، ۱۲۴
- ۲۷۴، ۲۷۰، ۲۵۹، ۲۵۵، ۲۵۰، ۲۴۸، ۲۱۳، ۲۱۰
- سگاک، ۲۶۲
- سلمان ساوجی، ۲۶۸، ۲۵۱، ۹۴
- سلیمان، ۲۴۱
- سمؤال، ۳۵
- سنا، ۱۴۳
- سنایی غزنوی، ۶۲
- سوزنی سمرقندی، ۲۷۱
- سهراب سپهری، ۱۹۴، ۱۰۳
- شریف رضی، ۲۶۱
- شکری، ۱۵۳
- شمس الدین محمد، ۸۸
- شهید بلخی، ۱۸۵
- شیخ عبد القاهر جرجانی، ۲۷۸

صاحب بن عباد،	۲۶۳، ۵۸
صخر،	۴۹
صفی‌الدین حلّی،	۷۸
طبری،	۲۷۳
طیب اصفهانی،	۲۵۸
طرفة بن العبد،	۲۶۸
طواط،	۱۰۲، ۱۰۱
عایشه،	۱۱۷
عبد القاهر جرجانی،	۲۷۷
عبدالله بن زبیر،	۱۸۹
عبدالله بن معتز عباسی،	۲۷۷
عبدالله بن همام سلولی،	۵۷
عبد الواسع جبلی،	۲۶۶، ۱۲۵، ۱۰۲
عجاج،	۲۲۰
عُرفی شیرازی،	
عرفی شیرازی،	۱۸۶
عشق،	۲۸
عطار،	۲۱۰، ۱۸۶
عطار،	۲۱۱
عطار نیشابوری،	۱۴۲
علقمه،	۲۵۵
علی	۱۳۰، ۷

۲۳۱	علی بن ابی طالب،
۱۸۴	علی بن جهّم،
۲۲۰	عبسی نحوی،
۲۵۲، ۳	فاطمه
۱۸۵	فرخی،
۱۸۵	فرّخی،
۱۸۵، ۱۰۱	فرّخی سیستانی،
۲۲۴، ۲۱۲، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۲۷، ۹۹، ۸۰، ۷۹، ۵۷،	فردوسی،
۲۸۳، ۲۵۴، ۲۵۰، ۲۴۸، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۰،	
۲۰۶، ۱۰۳، ۵۰	فرصت شیرازی،
۱۲۷	فریدون،
۱۸۷	قائم مقام فراهانی،
۲۷۶	قاضی فاضل،
۲۷۸	قدامه،
۲۷۷	قدامة بن جعفر کاتب،
۱۴۴	قطران،
۱۸۶	کلیم کاشانی،
۱۰۷	کمال اسماعیل اصفهانی،
۱۶۹، ۱۵۴، ۸۳	کمال اصفهانی،
۶۹	گرگانی،
۲۶۳، ۲۶۱، ۹۹، ۱۸	متنبی،
۹۱	محتشم کاشانی،

- ۱۰۸ محمد،
 ۱۱۲ مسعود سعد،
 مسعود سعد سلمان، ۳۷، ۴۳، ۵۱، ۸۹، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۵،
 ۱۳۵، ۱۴۱، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۵۳
 ۲۶۰، ۱۷۸ مشتاق اصفهانی،
 ۵۷ معاویه،
 ۱۸۹ مُعَن بن اوس،
 ۲۳۰، ۱۳۸ ملک الشعراء بهار،
 ۵۱ ملک الشعراء بهار،
 ۶۰ منصور،
 ۲۱۹، ۱۸۵، ۹۲ منوچهری،
 ۲۱۴، ۲۰۷، ۱۰۰، ۵۴ منوچهری دامغانی،
 ۹۱ مولانا،
 مولوی، ۵۸، ۱۰۹، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۲۵،
 ۲۵۶
 ۲۶۷ نابغه،
 ناصر خسرو، ۵۹، ۸۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۶۶،
 ۱۷۷، ۱۸۵، ۲۲۵، ۲۷۳، ۲۷۶
 ۲۲ ناصر خسرو قبادیانی،
 ۱۰۸ نبی اکرم (ص)،
 ۲۰ نبی (ص)،
 ۲۶۵ نصر بن احمد،

- نصر بن احمد پادشاه ساسانی، ۵۷
- نظامی، ۵۴، ۵۶، ۹۰، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۴۳، ۱۶۶، ۱۷۵، ۲۰۶،
۲۴۱، ۲۳۳، ۲۱۴، ۲۰۹
- نظیری نیشابوری، ۱۸۶
- نوح، ۱۹۴
- نیما یوشیج، ۱۹۴
- وطواط، ۱۵۲
- هاییل، ۱۹۴
- هَذَلی، ۲۲۴
- هندی، ۲۳۶
- هود، ۳۴
- یزید، ۵۷
- یَعْرُب ابن قحطان، ۱۹۴
- یوسف، ۱۲۶

فهرست مفردات (واژه‌ها)

آئینه،	۲۳۶
آب،	۲۵۳
آتش،	۲۶۰
آرزو،	۱۴۷
آزادی،	۲۶۶
آسمان،	۲۵۰
آفاق،	۷۷
ابد،	۱۳۰
ابر،	۵۱
أجل،	۱۳۸
احباب،	۲۷۴
ارغوان،	۳۸
اسم اعظم،	۴۲
افسر،	۱۹۴
أَفْضَلِ،	۴۹
اقبال،	۲۳
الْبَقْلَ،	۵۱
الْجَنَّةُ،	۵۸

الْجُوعُ،	۱۰۷
الْجِرْصُ،	۱۳۱
الْخَبِيرُ،	۹۴
الْخَلْخَالُ،	۲۲۹
الدِّيارِ،	۲۰
السَّاقِی،	۲۵۴
الشَّفَعِ،	۲۱
الشَّهْرَ،	۳۲
الظَّلَامُ،	۱۳۹
الغَرَالِ،	۱۰۲
الْقُرْآنَ،	۲۰
الكَّاسِ،	۹۳
الْكَافِرِينَ،	۲۲
الماسِ،	۵۷
الماءِ،	۲۲
المَوْتِ،	۳۵
الْمُؤْمِنِينَ،	۲۲
النَّفْسِ،	۲۶
الْوَتْرِ،	۲۱
الْهُدَى،	۱۴۷
امروز،	۱۱۸
إِنذارُكُمْ،	۴۶

۱۲۶	 انکار،
۲۰۹، ۴۲	 اهرمن،
۱۹	 اهل دل،
۲۵۴	 ایران،
۲۴۲	 ایوان،
۱۰۱	 أُفُول،
۵۸	 باب رحمت،
۷۶	 باده،
۲۱۳	 بالین،
۲۵۵	 بامداد،
۷۹	 بانگ،
۱۱۵	 بت،
۲۹	 بِحَمْدِ،
۷۱	 بد خواه،
۲۵۰	 بَدَل،
۵۶	 بدیع،
۱۰۴	 بَدَیْنِ،
۱۶۱	 برهنه،
۳۲	 بزم،
۲۱۹	 بساط،
۱۸۱	 بلبل،
۲۷۰	 بندگان،

بنده،	۱۳۵
بنفشه،	۱۴۱
بوس،	۱۵۶
بهار،	۱۰۴، ۹۵
بهشت،	۱۰۳
بی رنگ،	۶۶
پارسا،	۲۲
پارسایان،	۷۲
پاک،	۲۱۲
پرستار،	۱۷۳
پروانه،	۲۹
پروین،	۶۷
پریشان،	۱۲۶
پژمرده،	۹۹
پنجاه،	۶۴
پیر،	۵۵
پیرایه،	۱۱۵
پیمانه،	۱۶۵
تابان،	۲۳۴
تطاؤل،	۵۲
تظلم،	۱۴۱
تغافل،	۵۲

تفسیر،	۲۵۶
تقدّس،	۲۳۳
تن،	۲۲۱
تندرستی،	۸۹
توبه،	۶۶
توحید،	۱۲۸
تیره،	۲۱۱
تیمار،	۱۶۶
جام،	۱۰۴، ۷۶
جام بلور،	۲۵۴
جان،	۱۰۸، ۱۱۹
جَبَلِ،	۵۳
جفا،	۶۴
جگر،	۱۰۲
جگرم،	۱۸۳
جنون،	۷۰
جَنَّةِ،	۲۲۰
جود،	۳۱
جوش،	۱۵۸
جوشش،	۱۵۱
جوشن،	۱۶۳
جهان،	۲۳

جهانیان،	۲۶۵
چرخ،	۱۷۷.۱۵۳
حریف،	۲۵۸
حمرا،	۴۰
خاک،	۹۹
خالق،	۱۰۸
خداوند،	۲۸۳
خدایگان،	۲۳۵
خرابات،	۲۱۵
خَرَد،	۱۴۲
خرقَه،	۱۳۳
خسیس،	۲۳۴
خلل،	۱۶۷
خواجَه،	۲۰۸
خوب،	۲۲۵
خوبان،	۲۰۰
خورشید،	۱۰۹
خوش،	۱۱۹
خون،	۸۴
خونابه،	۸۸
خَيْرُ النَّاسِ رَجُلٌ مُمَسِّكٌ بِعِنَانٍ فَرَسِهِ كُلَّمَا سَمِعَ هَيْعَةَ طَارٍ،	۴۰
دام بلا،	۸۷

دامن	۱۶۶، ۱۳۰
دانش	۱۹۹
درد	۹۸
دُرَر	۱۰۲
درویش	۲۷۰
دریا	۳۶
دشت	۱۷۲
دل	۱۷۷، ۲۶
دلارام	۷۷
دلسوخته	۱۱۵
دلکش	۱۷۴
دمی	۱۲۱
دولت	۳۷
دهان	۶۲
دهر	۲۴۳
دیده	۱۴۷
دیو	۲۷۰، ۲۲
راز دل	۳۳
رحم	۸۹
رحیل	۸۶
رفیق	۱۱۹
رفیق شفیقی	۳۰

۲۴۰	رکیب دراز،
۲۱۴	روزن،
۱۰۷	روی،
۱۰۳	ریاض،
۲۰۹	زار،
۱۸۷	زجر،
۲۶۰	زَر،
۵۲	زلف،
۱۱۸	زمانه،
۶۱	زهی کبوتر،
۲۰	زیبا،
۲۲۶	زین،
۲۵	ساز،
۱۴۸	ساعة،
۳۱	ساغر،
۴۴	ساقی،
۵۳	سالک،
۵۴	سالکان،
۳۹	سبکباران،
۲۴۲	سپهر،
۴۳	ستاره،
۲۵۷	ستمکاران،

ستیزه	۱۹۹
سحره	۱۴۳
سخن	۲۱۲، ۱۴۳
سره	۲۱۳
سراب	۱۸۷، ۳۶
سروه	۷۷، ۳۷
سرو چمان	۴۲
سروش	۲۶۹
سلام	۴۹
سلامت	۱۰۹
سلطان	۲۰۹
سنجره	۲۸۳
سُندیس	۸۹
سواران	۲۴۳
سوخندگان	۱۶۷
سود	۲۰۷
سَهَر	۴۹
شاخ	۱۴۸
شاه	۳۵
شجاع	۲۵۰
شراب	۶۸
شفق	۲۴۷، ۹۶

شُکر،	۸۴
شکوه،	۱۲۱
شمایل،	۱۸۱
شمع،	۳۶
شه‌نشہ،	۱۶۰
شیخ،	۱۲۴، ۱۱۳
شیر،	۱۹۴
شیشہ،	۲۷۵
شیعہ،	۲۱۱
صبا،	۹۴
صبر،	۱۰۶
صبوح،	۲۳۷
صدق،	۱۵۲
صفا،	۲۵۷
طرّہ،	۱۱۴
طریقت،	۲۷۰
طمع،	۹۰
طوبی،	۱۶۹
عارف،	۲۵۲
عاشق،	۴۱
عاقبت،	۲۱۰
عذر،	۱۸۶

عروسک،	۱۰۳
عقاب،	۲۳۰
عقبه،	۱۸۴
عقل،	۱۴۱
علف،	۱۲۴
عَلَم،	۶۹
عمر،	۷۳
عنایت،	۲۴۳
عنبر،	۹۹
عید،	۱۲۷
غزل،	۱۴۱
غم،	۱۳۸
غم اغیار،	۷۰
غمخوارم،	۱۱۲
فارغ،	۱۲۰
فخر،	۱۶۲
فراق،	۹۷
فراموش،	۲۱۰
فردائی،	۲۴۱
فردوس،	۲۳۴
فرزانه،	۷۸
فِرْعَوْن،	۶۱

فرمان بر،	۹۰
قامت،	۱۰۱
قبر،	۹۳
قدح،	۲۶۶
قربت،	۲۷۴
قریب،	۴۵
قرین،	۲۰۶
قطره،	۱۱۱
قطره،	۲۵۰
قِفار،	۱۰۳
قفس،	۱۴۰
قفل،	۲۱۴
کافور،	۱۰۹
کبود،	۲۴۳
کَذِباً،	۲۷
کردگار،	۱۲۰
کشته،	۱۸۸
کمان،	۱۰۰
کمند،	۱۴۴
کمینگاه،	۸۵
کوه،	۷۱، ۵۱
کیمیا،	۱۱۰

گدا،	۳۵
گرز،	۸۱
گلبرگ،	۲۴۸، ۱۸۰
گلنار،	۹۲
گنجی،	۹۷
گندنا،	۲۴۱
گور،	۱۴۰
گوی،	۱۵۹
گیتی،	۱۶۶
گیسوی،	۲۶۱
لاف،	۸۳
لاله،	۶۹
لاله روی،	۱۲۵
لَا مَارَةَ،	۲۶
لب جانان،	۷۳
لعل،	۸۳
لقاء،	۱۳۱
لُؤْلُؤ،	۹۷
مازندران،	۱۰۱
متواتر،	۲۴۸
مجاز،	۲۸۰
مجنون،	۱۷۸

۲۳۳		محبت،
۲۵		محراب،
۲۳۲		محقق،
۹۵		محو،
۱۴۸		مدارا،
۲۰۷		مدّین،
۲۴۰		مراد،
۱۳۶		مردمان،
۶۷		مرغ چمن،
۱۵۷		مژده،
۲۵۹		مژگان،
۸۲		مست،
۲۲۰		مُسَرَّجاء،
۱۵۷		مسلسل،
۲۳۱		مصلّا،
۱۹۱		مطرب،
۶۶		معشوق،
۱۱۶		مقنعه،
۱۶۰		منت،
۱۰۴		مُتَنَقِّم،
۲۸		منزل،
۱۳۸		منقل،



۲۷۹		مونس،
۲۱۱		مهتاب،
۱۰۷		مهر،
۸۱		مهربان،
۱۴۹		مهیّا،
۲۸۴، ۴۸		می،
۶۲		میر،
۷۸		میر شکار،
۲۴۳		میزبان،
۲۵۸		ناقه،
۱۶۰		ندیم،
۳۸		نرگس،
۲۸۰، ۹۷		نسیم،
۲۳۹		نَصْر،
۱۲۸		نفاق،
۱۵۴		نفس،
۲۲۱		نماز،
۱۴۶، ۲۹		ننگ،
۱۲۴		نومید،
۲۲۵		نی،
۹۸		نیزه،
۸۶		نیک،

نیکوان،	۲۷۳
واله،	۶۰
وحشت،	۲۴۱
وفا،	۲۶۹، ۵۴
هجر،	۱۴۵
هزار،	۱۲۲
هستی،	۱۴۲
همدم،	۱۷۴
هنر،	۳۹
هوا،	۲۷۶
یار،	۱۰۶



